انتصلح عن ذکر اہل الصلاح

(مصنفہ)

مخزن نقود کرامات معدن جواہر حسنات گرم رفتار منازل شریعت قافلہ سالار مراحل طریقت

مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاہ حافظ علی انور قلندر قدس اللہ سرہ الاطہر

(مع تتمہ)

المسمیٰ بہ ایضلح فی ترجمۃ اہل الصلاح از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف دستگاہ

عالم باعمل حضرت شاہ مولانا محمد حبیب حیدر قلندر زینت بخش سجادہ کاظمیہ

(حسب فرمایش)

مرید صادق مخلص واثق مقبول الاحد جناب منشی سید میر احمد سلمہ الصمد رئیس کاکوری

در اصح المطابع آسی پریس لکھنؤ طبع شد

باہتمام خاکسار محمد عبد الولی بن علامہ آسی مولانا محمد عبد العلی مدراسی مرحوم و مغفور

تازہ بشارت

فتح الکنوز

مصنفۂ حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ العزیز تصوف کا ایک نایاب خلاصہ ہے۔ حضرت شیخ محی الدین ابن عربی اور ایسے ہی اکثر بزرگون کے کلام سے انتخاب ہی سالک اور طالب الی اللہ کی ہدایت کیلیے لاجواب ہی۔ ریاست رامپور مین طبع ہو رہا ہی خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۴ر

تحریر الانور فی تفسیر القلندر

مصنفہ صاحب انتصاح۔ اس رسالہ مین نہایت خوب بیان کیا ہی کہ قلندر کے کیا معنی ہین اور قلندر کسکو کہتے ہین اور اُسکے ضمن مین اُن حضرات کے حالات بھی ہین جو اس مرتبۂ جلیلہ پر فائز ہوے ہین۔ یہ بھی مطبع ریاست رامپور کا مطبوعہ رسالہ ہی۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک ۴ر

ہر دو کتب موسومۂ بالا اور انتصاح اس پتہ سے مل سکتی ہین۔

محمد سمی علی علوی۔ لکھنؤ۔ بازار جھاؤلال مکان نمبر ۳۱۲

شہادت نامہ (معروف بہ شہادت نامۂ کلان)

مصنفۂ صاحب انتصاح رح۔ یہ شہادت نامہ طبع اولی مین ایسا مقبول ہوا کہ اب دستیاب نہین ہوتا بلکہ اُسکی ایک ایک جلد چار چار پانچ پانچ روپیہ کو فروخت ہوئی اب شائقین کے اصرار سے آسی پریس لکھنؤ مین دوبارہ چھپ رہا ہی۔ اس کی تعریف مین صرف اسقدر لکھنا کافی ہی کہ یہ نہایت جامع ہی اور بہمہ وجوہ بے مثل ہی۔ خط و کاغذ عمدہ۔ قیمت علاوہ محصول ڈاک دو روپیہ۔ عار

ملنے کا پتہ **قاضی محمد احترام علی خان۔ محلہ قاضی گڑھی قصبہ کاکوری ضلع لکھنؤ**

التماس

کتاب انتصاح کی جس جلد پر خاکسار کی مہر نہو وہ مال مسروقہ سمجھی جائے۔ دیگر گذارش یہ کہ جو صاحب شہادت نامہ بھی خریدنا چاہین وہ اگر خاکسار کے پاس فرمایش بھیجینگے انشاء اللہ تعمیل کیجائیگی۔

محمد سمی علی علوی۔ لکھنؤ بازار جھاؤلال۔ مکان نمبر ۳۱۲

فہرست مضامین کتاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

الا عند ذکر الصالحین تنزل الرحمۃ

بتوفیق حضرت حق وبتائید ولی مطلق درین زمان صداقت اقتران

... منازل شریعت قافلہ سالار مراحل طریقت مطلع انوار عرفان حضرت مولانا شاہ حافظ علی انور قلندر ...

انصاف عن ذکر اہل الصلاح

مع تتمہ

... سجادہ کاظمیہ از تازہ افادات حقائق آگاہ معارف ...

انصاف فی ترجمۃ اہل الصلاح

باہتمام خاکسار محمد عبد الولی بن الآسی مولانا محمد عبد العلی مدراسی رحمۃ اللہ علیہ

در مطبع [illegible] آسی [illegible] طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بر درِ هر که رفت آن درِ تست	حمد را با تو نسبتی ست درست

بمصداق نص صریح وان من شیءٍ الا یسبح بحمده ذرات ممکنات که از پردهٔ علم بعرصه گاه اعیان برآمده اند
لحنی بلسان حال و نجی بزبان قال از مایهٔ سخنوری دست مایه برداشته اند تا هر همه سخنی بنسبت خویش
از هر چه بلندتر باشد بر لوح دل و لوحه درون نقش بسته در خور ستایش حق جل و علا انگارند و لائق سپاس آفریدگار
برحق پندارند هر چند ستودگیش بدان کمال که شایان نیایش ایزد بی‌همال[1] باشد پدید از نگردد و بجز ترانهٔ لا احصی
غلغله در گوش نیندازد سه

با برگ هزار در نوای حمدش	صد برگ زبان تراز ادای حمدش
	گل کرد شگفتن از هوای حمدش

سے شاخ قلم گل طرب بر ندهد فاما اقتضای بخشش عامه و سبحا
نست که هر ادایکه از ثنای موجودات درست افتد مژدهٔ قبول یابد و در صفوتکدهٔ اجابت بنوازش عطای
صله جات وا رسد همین گونه در صومعهٔ ان الله وملائکته همگنان بر خط فرمان پذیری سر نهاده چندی از
صورت خانهٔ الفاظ و جمعی از کلبهٔ رنگ آمیز معانی صورت ترکیب آگهی گرفته اند تا هر یکی بهر کرد و اثر
نیایش رسم نموده مهر خاتم سپهر صورت و معنی علیه السلام شناسند و حلقهٔ انگشتری خدیوی ماسوا اندیشند

[1] همال بالفتح بمعنی انباز و همتا ۱۲

پس هر حلقه که بنگین اخلاص ترصیع پذیرفت در خنصر قبول جا گرفت و هرچه در ابهام ناپذیرفتاری جا یافت
بانگشت نمائی غش آلودگی در بوتهٔ ادبار بگداخت اللهم صل وسلم علیه وعلی آله واصحابه الذین هم نجوم
الدین وبدور الیقین وبعد ازین معروض رای اولی الایدی والابصار وذوی الخبرة الاعتبار
باد که کاملترین مکافات حرمان دولت ملازمت اہل کمال ومشاہدهٔ جمال ارباب ذوق وحال استماع اخبار
واسماع آثار ایشان ست وازینجاست که اخلاف بے خلاف قرناً بعد قرنٍ وزمناً بعد زمنٍ حفظ آثار واخبار
اسلاف نموده در محافل خود بیان می فرمودند که بمعاینهٔ حال وقال این خداشناسان طالب را ہمتی دست
دہد که دست از حقلهٔ تعلقات چیده بر اعلی معارج طلب رسد و برای این آنرا فوائد بسیارست یکی آنکه
در مشکوة شریف بروایت حضرت ابن مسعود رضی اللہ عنہ آمده که فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نضّر اللہ
امرءً سمع منا شیئاً الحدیث پس تازه روئی وخوش عیشی از حق تعالی گوینده وشنونده هر دو را ازین حدیث
مستفاد می شود وما افضل ہذا الشرف شیخ محی الدین بن عربی در فتوحات مکیه گوید که درجهٔ محدثین اعلی است
ودر صف انبیا بروز عرصات خواهند ایستاد واین دعا در حق محدثین ست بجهت حفظ کلام نبوی پس
ازین مفهوم می گردد که هرکه کلام اولیا را یاد دارد وبطالبان دیگر رساند ورا درجهٔ قرب وخوشنودی اولیا
اولیا حاصل خواهد شد در احیاء العلوم ست که الشیخ فی قومه کالنبی فی امته مولانا روم می فرماید

گفت پیغمبر که شیخ وقت خویش (یعنی خود) — چون نبی باشد میان قوم خویش (یعنی یگانه)
قول ان من امة را یاد گیر — تا به الا و خلا فیها نذیر

دیگر آنکه شیخ ربانی حضرت ابوالحسن خرقانی فرموده اند که در قیامت
من ندانم که کسانیکه بزیارت من آمده باشند ایشان را حاجت بشفاعت باشد بلکه ایشان را مقام شفاعت
دهند تا دیگران را شفاعت کنند وهرکه استماع کند سخن مرا فردا پیش حق درجهٔ او آن باشد که او را حساب نبود
دیگر آنکه از ابوعلی دقاق پرسیدند که در شنیدن سخنهای مردان هیچ فائده هست گفت بلی یکی آنکه
اگر مرد طالب بود قوی همت شود واگر نامرد بود مرد گردد دیگر آنکه شیخ الاسلام عبداللہ انصاری وصیت
کرده اند که از اکابر روزگار وا اثر یادداری وهر پیری سخنی یاد گیرید واگر نتوانید نام ایشان یاد دارید که بآن
بهره یابید وهم نشان سعادت درین کارست که سخنان مشایخ بشنوی وترا خوش آید وبدل بسوی ایشان

گرائی دیگر آنکه شیخ ابوعلی سیّاح گوید که مراد و آرزوست یکی آنکه یا سخنی از سخنان او شنوم یا کسی را از کسان او به بینم پس گفت من مردی اُمّی ام نه چیزی توانم نوشت و نه چیزی توانم خواند یا کسی باید که سخن او گوید و من شنوم یا من گویم و او بشنود و اگر در بهشت گفتگوی او نخواهد بود علی را بهشت خوش نخواهد آمد دیگر آنکه در رشحات ست که مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی فرموده اند که کلمات قدسیهٔ اولیاء الله مقتبس از انوار حقیقت حضرت رسالت اند صلی الله علیه وسلم پس همچنانکه تعظیم قرآن و حدیث واجب ست کلام اولیاء را نیز لازم با سخنان ایشان بادب و حرمت زندگانی باید کرد تا کسی از خود برخورداری یابد دیگر آنکه خواجه عبیدالله احرار فرموده اند که اگر شنوم و دانم که در خطا کافری سخنان این طائفه را بهنجار می گوید میروم و ملازمت وی میکنم و منت میدارم دیگر آنکه خواجه ابویوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طائفه روی در نقاب تواری آرند چه کنیم تا سلامت مانیم گفت هر روز هشت ورق از سخنان ایشان بخوانید دیگر آنکه شیخ فرید گنج شکر می فرماید که هر مریدی که احوال پیران خود (یعنی خلفا ۱۲) تحریر خواهد نمود او را مرتبه و درجه در مقام اعلی علیین خواهد شد دیگر آنکه مدار استقامت عالم و انتظام امور اخروی بنی آدم بلکه دنیوی نیز از ین سلسلهای عالیه است و نجات بی آنکه کسی درین سلسلهای عالیه منتظم باشد بآسانی متصور نیست در حدیث آمده است که روز قیامت بنده نومید مانده باشد از مفلسی کردار خود حق تعالی فرماید که ای بندهٔ من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی و فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم فرماید برو که ترا بخشیدم پس وقتیکه شناخت سبب نجات می گردد چه جای یاد کنانیدن اخبار و آثار حضرات سلاسل دیگر آنکه ملک العلما شهاب الدین عمر دولت آبادی در آخر مناقب السادات می گوید که ای عزیز روز قیامت روزی صعب ست آنجا امیر اسیر گردد و شاه آنجا فقیر و هر یکی از بنی آدم متحیر و مدهوش باشد اولیا و انبیا نفسی نفسی گویند تا آنکه آدم صفی الله علیه السلام سوی علم حضرت خیر الانام محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم شتابد که پناه گیرد و ابراهیم خلیل الله از وی شفاعت خواهد و سیدنا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم کمر شفاعت بر میان بندد و هر که محب و مخلص خاندان او ست بشفاعتش مشرف گردد و معاند مخالف خاندان بشقاوت نگونسار بود و محبان سید صفیا و دوستان اولاد وی بر سر جنت در سرور باشند و دشمنان ایشان

در دوزخ مقهور و مخذول عزیز من هر که را بدولت ایمان و نعمت عرفان سرشته اند و بخصائل حمیده و عادات
پسندیده پیراسته روح او را با قلوب اولیا و اطهار سید ابرار مونس گردانیده اند اذا اراد الله شیئا هیّا اسبابه
او سبحانه تعالی همگنان را از دین مصطفی صلی الله علیه وسلم بهره سعادت روزی گرداند بمحمد و آله الامجاد از سببهاست
که درویشان مریدان را شجره دهند تا مراتب هر کسی بترتیب شناسند و نیکو دانند که در همه عالم فقر و شیخی از
خاندان مصطفی صلی الله علیه وسلم پیدا شده و سادات که نتیجه سر دفتر اولیاء امیر المومنین امام المتقین علی کرم الله
وجهه اند پیر و پیرزاده همه عالم باشند و اگر کسی تمام پیران عالم را رسیده باشد و زهد تمام پیران عالم دریافته و از
کرامت اخبار مغیبات گوید و بر هوا پرد لیکن سر موئی خلاف قاعده ادب و سوء عقیدت چیزی در دل داشته باشد
تحقیق بدان که او ضال و مضل است هرگاه که خود چنین بود دیگران را چون رهاند دیگر آنکه حضرت جنید
میفرماید که حکایات المشائخ جند من جنود الله تعالی از وی پرسیدند که این حکایات مریدان را چه منفعت
می کند جواب داد که حضرت حق سبحانه تعالی می فرماید وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت
به فؤادک یعنی قصهاے پیغمبران و اخبار ایشان بر تو میخوانم و از احوال ایشان ترا آگاه می کنم تا دل
ترا آن ثبات باشد و قوت افزاید و چون بار و رنج بر تو رسد از اخبار و احوال ایشان شنوی و بدانی [illegible]
که چون مثل این بارها و رنجها بایشان رسیده و ایشان دران صبر کردند و توکل پیش آوردند دل ترا آن ثبات
و صبر افزاید همچنین بشنیدن سخن نیکان و حکایات پیران و احوال ایشان دل مریدان را تربیت باشد و قوت
افزاید و دران از حضرت حق ثبات یابند و در بلا و امتحان از وی بر درویشی و ناکامی قدم فشارند تا عزم مردان
یابند و سیرت ایشان گیرند دیگر آنکه سخنان مشایخ و دوستان حق دوستی ایشان آرد و دوستی ایشان ترا
با ایشان در نسبت افگند مصطفی را پرسیدند صلی الله علیه وسلم از مردی که قومی را دوست میدارد اما بکردار ایشان
نمیرسد گفت المرء مع من احب مرد با آنکس است که وی او را دوست میدارد دیگر آنکه ابو العباس عطا گوید
که اگر نتوانی که دست در دوستی او زنی دست در دوستی دوستان او زن که دوستی دوستان او دوستی او ست
در حدیث آمده است که آنحضرت صلعم با ابن مسعود فرمود اتدری ای عری الاسلام اوثق قال قلت الله و
رسوله اعلم قال صلی الله علیه وسلم الولایة لله والحب فیه والبغض فیه دیگر آنکه کمترین فایده در شنیدن

حکایات این طائفه آنست که بدانند که افعال و اقوال و احوال وی بچون ایشان ست از کردار خود برگردد
و تقصیر خود در جنب کردار ایشان بیند و از عجب و ریا بپرهیزد دیگر آنکه ذکر اولیاء الله باعث نزول رحمت
چنانکه روایت کرد ابو الفرج بن الجوزی در مقدمه صفوة الصفوه و تابع شد او را عراقی و مجد شیرازی
و عسقلانی و سخاوی و محمد ابن یوسف دمشقی وغیرهم از امام سفیان بن عیینه که گفت عند ذکر الصالحین
تنزل الرحمة و نسبت کرد این را حافظ ابو عمر بن عبد البر در کتاب العلم و کتاب الاستغنا از سفیان بن سعید
الثوری و صاحب مجمع الاحباب بسوی امام عبد الله بن المبارک و ابن الصلاح در علوم حدیث گوید که روایت دارم
از ابی عمرو اسمعیل ابن نجید که از کبار شیوخ حاکم وغیره است و از اجل اصحاب عبد الله بن الامام احمد که او سوال
کرد ابا جعفر احمد بن حمدان را که بکدام نیت نویسم حدیث که افرمود آیا روایت نکرده اید که بذکر صالحین رحمت
نازل می شود گفت نعم ابن حمدان گفت پس رسول الله راس صالحین ست و علامه سیوطی و سخاوی و امام اغزالی
و محی الدین بن العربی در کوکب دری در بودن این از حدیث اصل جلیل آورده اند و در طبقات هروی ست که
ان شیخ بغداد الامام محمد بن منصور الطوسی الصوفی المحدث استاذ الحافظ عثمان بن سعید الدارمی
بینما کان یتکلم فی جمع وکان جری الکلام فی الملامتیة فقال احدهم مالنا وهذا فقال الامام
عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة فاذا الغیث صار ینزل من غیر سحاب قالوا کان
ذلک صورة المعانی الفائضة وهذا کان بلا سحاب پس ازینجا ثابت شد
استحسان بیان کردن حال اسامی مشایخ طریقت دیگر آنکه درین زمانه جهل و فراموشی آن گونه عموما و در طائفه
خصوصا شائع گشته که هیچ یکی ازینها تحقیق اسامی بزرگان و گذشتگان خود نمیدانند و در دزد و در فرق کردن
نتوانند الحق کسیکه در بیعنی گفته و رشفته

امروز قدر گوهر و خار ابرابرست — باد سموم با دم عیسی برابرست
چون در مشام اهل جهان امتیاز نیست — سرگین گاو و عنبر سارا برابرست

پس تا بدانستن حالات تفصیلی
و اجمالی ایشان چه رسد و تاریخ ولادت و وفات و مدفن که دیگر طالبان از و فائده گرفته باشند و این سبب
ترویح ارواح مقدسه ایشان بود و ابواب عنایت و امداد بر ایشان کشایند و همچنانکه این کس ایشان را
اینجا بخیر ذکر می کند ایشان نیز بحکم تخلق باخلاق الهی ورا در آن عالم به نیکی یاد نمایند بالجمله هر چند که مناقب

ومحامد این برگزیدگان بسا اند که اخلاف وارادتمندان برای یاد دهانی طالبان صد اینچه باید نگارش ساخته اند لیکن اینجا از انجا که درین زمین زی ظاهری خیال پریدن آسمان ست وظن غالب تکمیل خود بمرتبهٔ عرفان دیدن کتب بس دشوار و دریافتن افعال و احوال و اقوال بزرگان برخلاف اینهمه خویش در دل چون خار [لباس ۱۲]

خوش گفت صاحب گلشن راز

ازین گشتند مردم جمله بدحال	قتاده سروری اکنون بجهال

شارح می گوید که درحقیقت سروری و رهنمائی و پیشوائی درین شان حال کاملان و عارفان ست که جامع علوم شریعت و طریقت و احوال حقیقت بوده باشند و ایشان را علم با کمالات قلوب انسانی و آفات و امراض و ادویا و دخل کما ینبغی حاصل باشد تا طبیب نفوس گشته و ازالهٔ مرض نموده بارشاد تکمیل توانند کرد اکنون تقاضای زمان ست که سروری و رهنمائی بجهال افتاده است و جمله خلائق ازان جهت گرفتار اخلاق ذمیمه گشته اند مشایخ نادان ضال و مضل واقع شده دعوی هدایت و ارشاد می نمایند فی الحقیقت رهزنان راه طریقت اند اکحاصل بوادیه هجوم فضائل و فواضل و قبائح و فضائح این زمان در خاطر فاتر این خاک راه منتسبان خاندان عالی شان قلندران احقر علی انور بن حضرت قدوة الاصاغر والاکابر الجامع [بخشش ۱۲] [رسوائی ۱۲]
بین علمی الباطن والظاهر صاحب المقامات العلیه بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریه مولانا الشاه علی اکبر قلندر بن لسان العارفین ترجمان المحققین شیخی و مرشدی و سیدی حضرت ابو الاکبر مولانا الشاه حیدر علی قلندر را قدس سره هوس آن شد که بذکر پیران سلاسل خاندانی و بیان تاریخ ولادت و وفات و مدفن این حضرات زبان کشایم اگرچه من گنهگار را چه یارای آنکه نام پاک ایشان بر زبان رانم و خود را در زمرهٔ مادحان و واصفان خدا اندیشان شمارم امابا این همه بفحوای صدق انتمای واما بنعمة ربك فحدث به تحقیق مجملی پرداختم و آن را بنام انتصاح عن ذکر اهل الصلاح مشهور ساختم حق سبحانه تعالی مقبول اهل قبول گرداند و سعی این بیچاره را مشکور نماید حاشا که این عجالة الیست که اگر کسی وقت خود بدین خوش کند بجای آن دارد و اگر طالب رفع کلفت حرمان ادراک حال التفصیلی حضرات را ازین جا امید

سوی اهل دلش روان سازد	که دهد از قبول خویش نشان		دارم امید از خدای جهان	که پی حرمان نه بیند اشعار
	به قبول خودش کند موصول			کند این را بلطف خویش قبول

جائے او درمیان جان سازد	نیست جز لطف او کسے مارا	وهو نعم الوکیل و المولیٰ

واین عجالہ مرتب ست بر ہشت سلسلہ قلندریہ و قادریہ و چشتیہ و سہروردیہ و طیفوریہ و فردوسیہ و مداریہ
و نقشبندیہ و تقدیم سلسلۂ قلندریہ در ذکر بر دیگر سلاسل بجہت بودن اوست اصل سلسلۂ خاندان خویش
و ابتدا از ذکر حضرت جد مرشد و انتہا بر حضرت رسالت پناہ بدان وجہی ست کہ در آخر کتاب در بیان
شجرہ نوشتن خواہد آمد و مشتمل بر یک ضمیمہ کہ دران ذکر چہار پیر و چہاردہ خانوادہ بودہ است و یک خاتمہ
کہ دران بیان الفاظ و نسبتے کہ دانستن آن درین عجالہ ضروری ست و چند وصل در بیان چند فوائد تصوف
کہ دانستن آن ہم صوفی را ضرورست ۔

سلسلہ علیہ قلندریہ علویہ مکنیہ ذکر رئیس الفضلا و رأس الکملا صدر العلما بدر العرفا فرید اوانہ بایزید زمانہ وحید العصر غوث الدہر مولانا و استاذنا حضرت شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ

باید دانست کہ حضرت ایشان از اعاظم خلفائے حضرت والد ماجد خویش شاہ تراب علی قلندر بودند ولادت باسعادت
در ماہ رجب المرجب سنہ یک ہزار و دو صد و سیزدہ ہجری ست زبدۂ علمائے ربانی و مقرب بارگاہ یزدانی
در صفائی ذہن و جودت و ادراک و قوت و فکر سلامت عقل زائد الوصف بودند کتب اوائل نزد حضرت مولانا
شاہ حمایت علی قلندر رہ و مولانا شاہ حیدر علی قلندر رہ خواندند و اوسط و اواخر از جامع المعقول و المنقول حاوی
الفروع والاصول الشمس البازغۃ لسماء الکمال البدر المنیر لفلک الجمال استاذ استاذی مولانا محمد مستعان
علیہ الرحمۃ والغفران کہ شاگرد جناب حضرت ملا اعلم سندیلی بودند درس فرمودند الحق فیوض و برکات طریقۂ علیہ قلندریہ
بل شریعت نبویہ از ذات ایشان چنان دیدہ می شد کہ باید و شاید اگرچہ دست ادراک ارباب قلب از حالات رفیع ایشان
کوتاہ است اما اینقدر باعتقاد فقیر ہست کہ مثل ایشان باین کمال و علو نسبت درین وقت کسی پیدا نبود اخلاق
حمیدہ و اوصاف پسندیدہ خلقی و خُلقی داشتند تکلف و تعسف را در ان دخلی نبود بحکم احسن کما احسن اللہ
الیک حسن اخلاق بمرتبہ و بہ تعمیل آیہ وافی ہدایہ انک لعلی خلق عظیم خوبی اشفاق بدان پایہ کہ ہرگز کسی را

بیراہ رفتن ۱۲

از خادمان و چاکران در بارهٔ خدمت ضرورت خود گاہے بالجبر امر نفرمودند و در هر کار عمل بر قول خیر الامور اوسطها می فرمودند عمر شریف هفتاد و هفت سال و وفات هفدهم رجب سنه یک هزار و دو صد نود هجری روز چهارشنبه قریب یک نواخت روز بعارضهٔ تپ محرقه و مدفن منیف حریم روضهٔ حضرت والد ماجد خویش جانب مشرق ست (بلند ۱۲) و بعد چندی قاضی احمد علی خان صاحب مبرور گنبدے عالی بنا ساختند و سعادت دارین حاصل نمودند بیزار و بیشترک یاز اعاظم خلفاے ایشان حضرت مرشدنا و ابینا مولانا شاه علی اکبر قلندر رحمه و رکن رکین دین متین حضرت مولوی شاه رکن الدین قلندر لاهرپوری قدس سرهما بودند تاریخ وفات از مولوی غلام امام شهید صاحب

رهبر و رهنماے اهل یقین	عالم با عمل یگانهٔ عصر
رخت بربست ناگهان ز جهان	بهر گلگشت باغ علیین
از دل پر تعب شهید حزین	گفت هاتف که پیرو پاشد

ایضاً از مولوی محمد محی الدین خان صاحب ذوق

پائی برون ز زاویه معتکف کشید	دردا که شحنهٔ ستم چرخ بے خطا
یعنی بسوی شاه تقی آمده ز حق	پیک اجل صدای قم ولا تقف کشید
لبیک با زبان دل معترف کشید	جستم ز غیب حال دل ذوق سینه ریش

پیر کامل تقی علی ولی
در اصول و فروع شرع متین
سال تاریخ رحلتش می جست
کرم و فضل هم شریعت و دین ۱۲۹۰ھ
برداشت بند صبر دل آنچنان فلک
دست نشاط عشرتیان کف کشید
آن سالک طریق لقا بر پیام غیب
گفت از فراق شیخ تو گوئی الف کشید ۱۲۹۰ھ

ذکر سلطان العارفین برهان الواصلین قیم طریقة المجتبی قطب الحقیقة الاسنی ثانی الشیخ الاکبر مولانا و جدنا و مرشدنا حضرت شاه حید علی قلندر نور الله مرقده الاطهر

بدانکه حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت والد ماجد خویش شاه تراب علی قلندر و بر طریقت خود عارف بالله حضرت شاه علی مظهر قلندر خلف و خلیفه حضرت سید شاه مسعود علی قلندر اله آبادی بوده اند ولادت با سعادت ایشان در سنه ۱۲۰۵ هجری یک هزار و دو صد و پنج هشتم ماه شعبان المعظم بوده حضرت ایشان در سلامت ذهن و جودت طبع و خوبی صفات و حسن اخلاق و سکوت دائم و بودن جوامع الکلم نادر الآفاق بودند تخلیه از

رذائل و تحلیه بفضائل در ذات قدسی صفات ایشان فطری بود و تزکیهٔ ظاهر باحکام شریعت و تصفیهٔ باطن بآداب طریقت جبلی در علوم طائفهٔ علیهٔ صوفیه مرتبهٔ بلند و پایهٔ ارجمند و در تقریر مسئلهٔ توحید خصوصاً و بمسائل دیگر عموماً شانی عجیب و بیانی غریب داشتند و از اصطلاحات ایشان مهارتی تام و در تحقیق مسائل عقاید تدقیق محققانه مالاکلام می‌نمودند کتب درسیه بخدمت عمدة الاذکیا و قدوة العلما و الاولیا عم خویش حضرت مولانا شاه حمایت علی قلندر قدس سره گذرانیدند و در ریاضات و مجاهدات آیتی بودند از آیات الله اگر تفصیل آن نگارم کتابی مستقل گردد بالفعل مختصری مفصل تا حال حضرت ایشان در تکملهٔ روض الازهر که حوض الکوثر نام دارد از ابتدا تا انتها نگاشته‌ام هر که آنجا خواهد بنگرد بالجمله از زمن و حضرت ایشان مورد عنایت بی‌غایت حضرت والد مرشد خود گشته براز و نیاز مصطفوی و سوز و گداز مرتضوی آگاه شدند و از خلعت فاخرهٔ خدارسی و خدا رسائی مشرف گردیدند الحق ع

این دولتیست کنون تا کرا دهند

زیاده ازین اینجا چه گویم که مقامات بلند و کرامات ارجمند ایشان کفلق الصبح بین و هویدا اند و در چارسوی عالم چون سپیدهٔ صبح پیدا دیدهٔ بینا باید و دل دانا تا شاید تا ببیند و دریابد حوصلهٔ وقت از بیان آنها تنگ است خامه را در میدان تحریر طرفه با آهنگ مختصر اینکه ع

گر بگویم تا قیامت وصف او	هیچ آن را غایت و مقطع مجو
فهم کن والله اعلم بالصواب	در بشر روپوش گشته آفتاب

شب بستم ماه شوال قریب یک و نیم پاس از شب باقی مانده روز جمعه بعارضهٔ فالج در سنهٔ یک هزار و دو صد و هشتاد و چهار هجری وفات فرمودند ع

رفت آن سلطان معنی بی فتور	رقص رقصان سوی آن دریای نور

و صبح آن روز شنبه بعد ظهر در حریم سوختهٔ حضرت مرشدی جانب مغرب مدفون شدند و الآن بران گنبدی بنا ساختهٔ قاضی احمد علی خان صاحب مرحوم قائم است یزار و یتبرک به عمر شریف هفتاد و نه سال بوده قطعهٔ تاریخ وفات از مولوی حکیم لطف الله صاحب ع

این حضرت حیدر قلندر مشرب	ای لطف که بود قطب وقت اوحد
مردانه نمود قطع راه مقصد	تاریخ معنوی و صوری گفتم
	در عز اسی حضرت حیدر علی

ایضاً از مولوی حبیب علی صاحب ع

برداشته دل چه شد ز دار فانی
هشتاد و چهار و یک هزار و دو صد
آنکه فقرا ز نسبت او شاه شد

ع بهندی باگڈ در خوانند ۱۲

مصرع پدر در ابر کش حبیب
وقتے ست کز انقلاب دوران
از بهر نثار گوهر آمد
خاکستر غم پرے مرآت
طبعم پے سال ہبر آمد

مرشدم حقا فنا فی الله شد
شادی والم بہم برآمد
ہر برق سبے بخندہ بکشود
صیقل گر حسن جوہر آمد
خورشید گرفت منزل ماه

ایضاً از مولوی محی الدین خان صاحب
ہر قطرہ کہ ریخت دیدۂ تر
ہمسر ابر بدیدۂ تر آمد
در تعمیر و تحسر چہ ہم
از زاویۂ افق بر آمد

ذکر حضرت قدوة الاصاغر والاکابر مرشد الشیخ والشاب ذو السلسلة الازہر جد ابی و مرشدی مولانا شاه تراب علی قلندر روح الله روحه

بدانکه ولادت باسعادت ایشان در سنه یک ہزار و یک صد و ہشتاد و یک ہجری ست از ابتدائے شعور در تحصیل علم و فضل مشغوف (شیفته ۱۲) و مفطور بوده اند در ایام صبا از جهت حسن ادب و سلیقه مورد نظر عنایت والد ماجد خویش شدند بلکه حضرت والد ماجد شان بمشاهده ہمچو فرزندے چون گل شگفتند نصیبه وری آن پدر باید دید که وی را چنین پسر باشد کتب صغار فارسیه و عربیه از ملا قدرت الله بلگرامی و مولوی معین الدین بنگالی و ما بقی از قدوة العلماء الراسخین مولانا حمید الدین الکاکوروی که از اجلۂ فضلا و عمدۂ ابرار و اتقیای عصر بوده اند تحصیل کردند و بعضے از رسائل در خدمت اقضی القضات قاضی محمد نجم الدین علیخان مغفور و جلدین اخیرین ہدایه بر مولوی فضل الله ساکن نیوتنی گذرانیده اند و در عین تحصیل علوم رسمیه کسب معارف و حقائق و اشتغال بعلوم صوفیه معمول ایشان بود و کیفیت مطالعه و قوت ادراک مطالب غامضه امر مسلم و مقرر نزد شرکای درس ایشان بوده کتب سلوک و طریقت و حقائق در خدمت والد ماجد خود گذرانیده اند و سی و چند سال در خدمت والد ماجد خود حاضر بوده کسب مقامات سلوک نموده و انواع ریاضات و مجاهدات بر نهج مقررۂ ارباب طریقت در عمل آورده بتشریف کلاه بیده کیدی مشرف شدند چنانچه در کشف المتواری مؤلفه خود ارقام میفرمایند که اجازت و خلافت فقیر در سلاسل سبعه و تربیت و تعلیم امور فقر ہم از حضرت والد خود ست اولاً و ثانیاً از پیر بیعت خود حضرت شاه مسعود علی قلندر قدس سره و ثالثاً از حضرت شاه عبد الله قلندر لاهرپوری برادرزاده و خلیفه

حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهوری و در سلسله نقشبندیه نیز از طرف والد خود مجاز ست آنحضرت را از
مولوی احمدی خلیفه شاه عدل عرف شاه لعل بریلوی بالمعاوضه رسیده بود و هم در سلسله چشتیه نظامیه قادریه
اویسیه که از حضرت شیخ محی الدین عربی بشاه علی اکبر مودودی رسیده بود و از او شان بخواجه حسن صاحب رسیده
بفقیر مجاز ست انتهی و نیز حضرت ایشان را نعمت اجازت و خلافت سلاسل خاندانی از حضرت شاه خدا بخش قلندر
خلف اصغر حضرت سیدی شاه باسط علی قلندر الهٰ آبادی رسیده چنانچه در کتاب مستطاب اصول المقصود اظهارش
فرموده اند حضرت ایشان را التصانیف رائقه (نیکو ۱۲) اند که اکثری از آن بقالب طبع ریخته شده اند و دو یک باقی اند جلالت
و هیبت ظاهری و باطنی ایشان چنانکه دیده و شنیده شده است اگر اندکے از آن نوشته شود کتابے دراز گردد طالب
را اکثر حالات حضرت ایشان از صحیفه شریفه روض الازهر فی مآثر القلندر دریافت باید کرد الحق که ذات عالی اش آگر معدن
تهذیب اخلاق گویند بجاست و مخزن عموم اشفاق گویند رواست روز پنجشنبه دوم جمادی الاولی وقت دو پهر دفعةً
عارضه فالج جانب ایمن عارض گردید و هنگام شب یکشنبه یک و نیم پاس از شب باقی مانده که صباح آن پنجم
جمادی الاولی سنه یک هزار و دو صد و هفتاد و پنج (۱۲۷۵) جامه عنصری گذاشتند و علی الصباح بتاریخ پنجم قریب ظهر در حظیره
بیرون خانقاه ما بین مزار والده ماجده و اهلیه صالحه خویش دفن شدند و الآن گنبدی عالی و عمارتی رفیع بنا ساخته
قاضی احمد علی خان صاحب مبرور بر آن قائم ست بزار و متبرک به عمر شریف نود و چار سال بوده حضرت ایشان را
خلفا اند اعظم و ارفع شان این هر دو صاحبزادگان اند که قدری از حال شان بالا ذکر کرده شد قطعه تاریخ وفات از مولوی
محی الدین خان صاحب فدق

سوزد کدام حادثه سر زد که این سپهر — جان حزین بشعله ماتم کباب کرد
دانم که بدر اوج حقیقت اب شاه — زینجا بعزم خلد مگر پا تراب کرد

ایضاً از مولوی هادی علی صاحب انشاء فی العربیه

مقتدی الخلق راح من دنیا — عاد نحو المعاد محمله
قال فکری لعام رحلته — قل بروض الجنان منزله

ایضاً از منشی محمد رضا صاحب صبر

پیر ما چون ز جهان گذران کرد سفر — شد ز بار المش پشت دوتا چرخ کهن
گفتم از روی بکا مصرع سال تاریخ — پیر من مرشد من هادی من قبله من

فائده باید دانست که سلسله قلندریه را شعب بسیار اند اکثر و اوثق
از آن شعبه مجتبائیه است که بواسطه حضرت شاه مجا قلندر لاهوری می رسد و این شعبه هم شعب کثیره دارد

اشهر ازان شعبهٔ باسطیه است که بواسطه حضرت سید شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی میرسد و این نیز شعب کثیره دارد و ارتباط حضرت مرشدی بدو شعبه است یکی به شعبهٔ مسعودیه که بواسطهٔ سید السادات شاه مسعود علی قلندر به بیعت حضرت مرشدی میرسد و دیگری شعبهٔ کاظمیه که بواسطهٔ سیدی شاه محمد کاظم قلندر میرسد چنانچه در شجرهٔ منظومهٔ خود حضرت مرشدی میفرماید ع | از دو شاهنشاه گردیدم مجاز |
و مراد ازین آن هر دو حضرت شاه مسعود علی قلندر و شاه محمد کاظم قلندر بوده اند۔

ذکر السید العارف وحید زمانه فرید اوانه جامع مکارم الاخلاق مرضی الشمائل فی الآفاق قبلة العرفا صفوة العلماء شیخ شیوخ الاماجد الاعالی الامام العالم المعی مولانا شاه محمد کاظم قلندر العلوی روح الله روحه

بدانکه حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت سید شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی اند ولادت باسعادت ایشان هفدهم ماه رجب المرجب روز دوشنبه سنه یک هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری ست در سلامت ذهن و جودت ادراک و خوبی صفات و حسن اخلاق نادرهٔ آفاق و یگانهٔ روزگار بودند تخلیه از رزائل و تحلیه بفضائل در ذات ستوده صفات ایشان فطری ست تزکیهٔ ظاهر باحکام شریعت و تصفیهٔ باطن بآداب طریقت جبلی اوائل کتب درسیه بخدمت حافظ عبد العزیز کاکوروی و عمدة العلماء الراسخین مولانا محمد حمید الدین کاکوروی نور الله ضریحه گذرانیدند و اواسط و اواخر از رئیس الاذکیا سید غلام یحیی بهاری و ملا حمد الله السندیلی تحصیل فرمودند و فی الحقیقت علوم ایشان همه وهبیه بودند و فائدهٔ این تحصیل صوری محافظت سنت الله بوده ست و درس و مطالعهٔ کتب قدماء صوفیه چون تعرف ابوبکر کلاآبادی و قوت القلوب ابوطالب مکی و رسالهٔ امام قشیری و کشف علی غزنوی و امثالهم و از متاخرین کتب حجة الاسلام محمد الغزالی و غوث الثقلین محی الدین عبد القادر الجیلانی و شیخ محی الدین ابن عربی و مولانا نور الدین عبد الرحمن الجامی و اتباعهم از معمولات بوده ست و روش حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی در سلوک و تحقیقات ایشان را البسیار پسندمی فرمودند و در طریقهٔ علیهٔ قلندریه

علویہ حضرت ایشان را شانی عظیم وحالی فخیم عطا شدہ اگر کسے بہرۂ کامل از اتباع سنت وعزیمت واجتناب از بدعت ورخصت کما حقہ نداشتہ باشد بمذاق سخن ایشان نتواند رسید اللہ تعالی قوتے عظیم وعظمتے تمام ایشان در قلوب خواص وعوام نہادہ مرتبۂ قطبیت کبری وولایت عظمی عطا فرمودہ وجمیع فرق ناس را از فقہا وفقرا وطلبۂ علوم از اقطار ارض وآفاق عالم توجہ بجناب عرش مآب ایشان دادہ چشمہاے حکمت از محیط قلب شریف بر لسان فیض ترجمان جاری ساخت وعلامات قدرت وامارات ولایت ظاہر وباہر گردانید ومفاتیح خزائن جود وتصرف وجود بقبضۂ اختیار ایشان سپرد وبسیاری از اصناف مردم بصرف توجہ والتفات ایشان از کجی براستی آمدہ سالک مسالک صدق وصواب شدند وجمیع مشائخ واکابر عصر بکمال فضل وولایت ایشان معترف ودر رعایت تعظیم وتکریم متفق بودند وشیوع واستقامت ارکان دین وشریعت کہ از توجہ وصرف ہمت حضرت ایشان بظہور آمدہ آثار آن ہنوز باقی اند اول دلیل ست بکمالات باطنی واحوال حقیقی ایشان رضی اللہ عنہ وریاضات ومجاہدات وکرامات ومحاسن اخلاق ومحامد اوصاف وحفظ آداب ظاہر وباطن وتقوی وورع کہ شنیدہ شدہ ست برہانی واضح ست بر علو مرتبت ولایت وسمو منزلت قطبیت در **فصول مسعودیہ** کہ ملفوظ سید السادات سیدی شاہ باسط علی قلندر الہ آبادی ست مرقوم ست کہ حضرت ایشان مدت دہ سال درخدمت مرشد طریقت خود حاضر ماندہ وتحصیل علم حقیقت وتکمیل اذکار وافکار ودعوت اسما بوجہ احسن نمودہ باجازت سلاسل سبعہ سرفراز شدہ ملقب بصاحب السر عارف باللہ شاہ محمد کاظم قلندر شدند ودر وطن خود رخت اقامت واستقامت نہادہ عالمی را بانوار طاعات ومجاہدات وافادت علوم دینی وافاضۂ معارف یقینی مستفیض ساختند انتہی غرض در خاندان قلندریہ باسطیہ صاحب طبقہ وچون آفتاب درخشان بودند کمالات ایشان اظہر من الشمس ست حاجت بیان ندارد کتاب اصول المقصود ومجاہدات الاولیا ومثنوی شیخ فیض بخش صاحب کہ از اجلۂ احباب وعمدۂ صحاب ایشان اند در شرح وبیان حالات ومقامات حضرت ایشان کافی ست وفات در عمر شصت وسہ سالگی بعارضۂ تپ بتاریخ بست ویکم ربیع الآخر روز چارشنبہ سنہ یک ہزار ودو صد وبست ویک ہجری ست وحضرت ایشان را اجازت سلسلۂ نقشبندیہ از مولوی احمدی صاحب ساکن کرسی کہ از خلفاے معتبرین سید محمد عدل عرف شاہ لعل بریلوی بودند بالمعاوضہ رسیدہ بود یعنی حضرت ایشان اوشان را اجازت

سلسلۂ قلندریہ دادہ بودند و شان ایشان را اجازت سلسلۂ نقشبندیہ از اعظم خلفاے ایشان برادر خرد ایشان
حضرت شاہ میر محمد قلندر رو ہر دو صاحبزادگان ایشان حضرت مولانا شاہ تراب علی قلندر و حضرت مولانا شاہ
حمایت علی قلندر بودند و سواے ایشان دیگر حضرات بودہ اند کہ تفصیل آنہا از کتاب اصول المقصود کافیست
مزار شریف اندرون تکیہ شریفہ پائین مزار والدین ایشان ست بعد مدتی شیخ لعل محمد از مریدین مخلصین ایشان
عمارتی عالی و روضۂ متعالی بنا ساختند کہ تا حال نظارہ بخش زمانیان ست تاریخ وفات از حضرت پیر و مرشد

بر حق قدس سرہ	شاہ کاظم قدوۂ اہل صفا	صاحب سر و امام عارفان
چون ز دنیا رفت وصل شد بحق	از فراقش ماتمے شد الامان	شد بفکر سال تاریخش تراب
از براے یادگار طالبان	ہاتف غیب از سر افسوس گفت	حیف رحلت کرد آن قطب زمان

ذکر سید الاجل قدوۃ ارباب الطریق و زبدۃ اصحاب التحقیق سلالۃ السادات الاماجد الکرام نتیجۃ الاولیاء الاکابر العظام النور الاظہر والنور الازہر سیدی حضرت شاہ مسعود علی قلندر آلہ آبادی قدس سرہ

ولادت با سعادت در روز یکشنبہ بست و سوم ماہ محرم الحرام سنہ یک ہزار و یک صد و شصت و پنج ہجری شدہ
بدانکہ حضرت ایشان فرزند اکبر و خلیفہ و صاحب سجادۂ حضرت شاہ باسط علی قلندر اند از ابتداے سن تمیز
تا عنفوان شباب در حجر عنایت والد ماجد خود تربیت یافتہ و حظی کامل و نصیبی وافر اندوختہ عالم بعلوم
کتاب و سنت و کامل در شریعت و طریقت و حقیقت بودند کتب تصوف و علوم دیگر بضبط و اتقان تمام
بر والد ماجد خود خواندند و اسرار باطن از آنجناب گرفتند جمیع معارف ایشان در حقیقت معارف والد
ایشانند کہ در مرآت باطن ایشان از غایت جلا و صفا پرتو انداختہ و ہمہ علوم ایشان در حقیقت علوم آنجناب
اند کہ بر ساحت استعداد کمال ایشان ورود یافتہ و فی نفس الامر ہمہ کمالات ایشان افاضتی ست کہ کسب
را دران دخل نیست ہیچ وقت ایشان از لیل و نہار خالی از طاعات نبودہ والد بزرگوار ایشان را بجمیع امور

درویشی و رازونیاز و اذکار و افکار و اسرار قلندری و نعمت آبائی و مرشدی خود مالامال ساختند مگر رسم بیعت
و اجازت و خلافت از مرشدزادهٔ خود حضرت شاه عبدالرحمن قلندر خلف و خلیفهٔ سیدنا شاه الهدیه احمد قلندر
قدس سره بپاس ادب و حفظ سنت آبائی کنانیده بودند من بعد اجازت و خلافت و جانشینی خود در حین حیات
بایشان بخشیدند حضرت ایشان بعد از وفات حضرت والد بزرگوار خود قریب بیست و پنج سال بر صدر ارشاد
و سجادگی جلوه فرما اند وفات آنحضرت بتاریخ بیست و پنجم جمادی الاولی یوم دوشنبه سنه یک هزار و دو صد و
بیست و یک روداد عمر شریف پنجاه و پنج سال بود مزار مبارک در موضع دمگڈه برابر مرقد شریف حضرت شاه
محمد و اصل عم ایشان طرف مشرق ست و از جمله خلفاے مشتهرین ایشان که مروج سلسلهٔ علیه قلندریه باسطیه
شدند حضرت مولانا و مرشدنا جدابی شاه تراب علی قلندر کاکوروی بودند اگر زیاده ازین خواهی در کتاب
مستطاب اصول المقصود نظر کن۔

ذکر عمدة المشایخ والاقطاب امام الائمه فرد الاحباب سید السادات وسند السعادات رابط النعم و باسط الایادی ملقب باسرار الله وکلید عرفان سیدی شاه باسط علی قلندر الٰه آبادی قدس سره

بدانکه ولادت باسعادت ایشان در سنه یک هزار و یک صد و چهارده هجری واقع شده و آنحضرت سید رضوی
نیشاپوری نقاوهٔ دودمان سیادت و سلالهٔ اهل علم و عبادت بودند در صغر سن باراده تحصیل علم از وطن
مالوف مهاجرت اختیار کردند و سالها از استاد عصر خود استفاضهٔ علوم عقلی و نقلی نمودند بعد چندی طالع رسا (خلاصه ۱۲)
بخدمت حضرت شاه الهدیه احمد قلندر لاهرپوری رسانید چند سال بخدمت بابرکت حاضر مانده بشرف
بیعت و ارادت و تعلم اذکار و افکار قلندریه مشرف گردیدند روزے حضرت قلندر صاحب فرمودند که علم ظاهر
که چندین ریاضت حاصل کرده اید و قریب بفراغت رسیده باید که در خدمت حاجی صفت الله خیرآبادی رفته
از ان هم فارغ شوید چنانچه حضرت سید صاحب صباح روز دوم رخصت شده پیش حاجی صاحب رسیده

پنج سال در خدمت ایشان مانده جلدین اخیرین هدایه و شرح مواقف و حاشیه سید زاهد هروی بر امور عامه و دیگر
کتب معقول و تفسیر و حدیث از ایشان تلمذ کردند و سند درست نمودند بعد ازان باز بخدمت قلندر صاحب آمده
کتب تصوف و حقائق از ایشان خواندند و اربعینیات کثیره برای تکمیل اسما بر آوردند تا به اسرار محمدی و مرتضوی
مالامال و بمقصد اصلی فائز گردیده بخلافت و اجازت سلاسل سبعه سرفراز گردیده مامور باقامت وطن مالوف
خود شدند و عالمی را از فیض ارشاد سیر و سیراب نمودند حضرت ایشان را همیشه حضوری عالم ارواح می بود
هر چه می خواستند از عالم ارواح می پرسیدند و عجیب مقام و استعداد آنحضرت بود که کم کسے از اولیاے متاخرین
نسبت و قدرت بوده است تفصیل ریاضات و مجاهدات ایشان را کتب مناقب الاصفیا و فصول مسعودیه
و اصول المقصود و مجاهدات الاولیا وافی ست وفات آنحضرت بتاریخ هفدهم ذی الحجه سنه یک هزار و یک صد و
نود و شش هجری رو داده و مدت عمر شریف هشتاد و دو بود قطعه تاریخ وفات از مولوی عبدالقادر جونپوری سلمه

حضرت مظهر حق قطب زمان غوث جهان — رخت از دار فنا بست سوی باغ ارم
وقت و روز و مه و سال از تو چه پرسند بگو — شب شنبه سحر هفدهم عید دوم

و بر مزار شریف ایشان در موضع دمکڈهه که چند کروه از شهر الٰه آباد ست روضه بسیار نفیس که هزارها روپیه در
عمارت او صرف شده از تعمیر مهاراجه تکیت راے بهادر که از خدام با اختصاص بودند واقع ست نیز از مشاهیر
ازاعاظم خلفاے ایشان که جامع کمالات ظاهری و باطنی و صاحب تصانیف اند عارف بالله شاه محمد کاظم
قلندر کاکوروی و مولانا عبدالقادر جونپوری و مولانا فضل علی ساکن تروه و مولانا شاه حفیظ الله اٹهوی اند
و حال دیگر خلفا از فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا باید جست۔

ذکر الشیخ العلامة العارف الفهامة المشهود له بالقطبیة العظمی الشیخ الامجد المسمی حبیب الله الصمد قطب العارفین و غوث العالمین سیدی شاه الهدیه احمد (همنام ۱۲) قلندر لاهرپوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان برادرزاده حقیقی حضرت شاه مجتبی عرف شاه مجا قلندر و خلیفه راستین حضرت شاه

فتح قلندر را اندا ولا کسب علوم رسمیہ از علماے شہر خود کردہ در طلب مرشد پیش مشائخ زمان خود رفتند آخر
در بیعت و ارادت شاہ فتح قلندر داخل شدہ مدتے در خدمت عالی حاضر بودہ تکمیل علوم باطنی و اکتساب
طریقہ کماحقہ نمودہ بشرف اجازت و خلافت مشرف شدند و از قلندر پور رخصت شدہ در لاہر پور اقامت اختیار
فرمودند عالمی از ذات بابرکات ایشان مستفیض شد حالات و کرامت و تصرفات و ریاضت و مجاہدات ایشان
نہ چندان ست کہ بحیز تحریر آیند قطب وقت خود بودند در فصول مسعودیہ مرقوم ست کہ روزے حضرت شاہ فتح قلندر
قدس سرہ از شاہ بہاء الحق خیرآبادی کہ خلیفہ حضرت شاہ فتح قلندر و برادر خالہ زاد حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر
بودند فرمودند کہ مبارکباد اینوقت برادر خالہ زاد شمارا از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم و حضرت علی مرتضیٰ
کرم اللہ وجہہ خلعت قطبیت مرحمت شدہ است و ہم از جناب پنجتن پاک خطاب آنحضرت قطب العارفین
و غوث العالمین بود و خود می فرمودند کہ دو بتی مرا از جناب حضرت علی کرم اللہ وجہہ مرحمت شد و نیز آنحضرت را
تخلق بہ اسماے نود و نہ نام باری تعالی بسیار بودہ است و حالات عجیب و غریب بید اشتند وفات ایشان
بتاریخ بست و دوم ذی الحجہ سنہ یک ہزار و یک صد و چہل و ہفت ہجری ست و مزار در لاہر پور اندرون قبہ
برابر مزار حضرت شاہ مجا قلندر قدس سرہ بجانب مشرق واقع است مولانا عبد القادر صاحب جونپوری

تاریخ وفات گفتہ ع

شاہ الہدیٰ احمد سیرت — وارث مرتبۂ قاب دو قوس
بہر سال سفر آنحضرت — خوان ز قرآن یرثون الفردوس
۱۱۴۷ھ

و از خلفاے ایشان سید الہدیٰ
ہرگامی و قاضی مبارک گوپاموئی شارح سلم و محشی زواہد ثلثہ و شاہ حرمت اللہ نواسہ شاہ شرف الدین یحییٰ
منیری و مولانا محمد مقیم و سید مراد رسول و مولانا نظام الدین و مولانا اکرام اللہ و مولانا عبد الغفور آلہ آبادی و مولوی
محسن قدوائی و شاہ عزیز اللہ دہلوی و شاہ ولی اللہ دہلوی کہ از فرزندان خواجہ باقی باللہ اند و صاحبزادۂ ایشان
حضرت شاہ عبد الرحمن قلندر و غیرہم و اکثرے از ایشان عالم و مدرس و صاحب تصانیف در انواع علوم اند
تفصیلش در اصول المقصود و مناقب الاصفیا بطلب۔

ذکر العارف الجلیل و الکامل النبیل عارج معارج الکشف و الشہود

ناهج مناهج الکون والوجود سیدی الشاه فتح قلندر الجونفوری قدس سره

بدانکه حضرت ایشان از مکمل خلفاے حضرت شاه مجتبیٰ عرف شاه مجا قلندر لاهرپوری و برادرزادهٔ حضرت
شاه عبدالقدوس قلندر جونپوری اند در اوائل بخدمت عم بزرگوار خود حاضر مانده اخذ علوم ظاهری و باطنی
کردند و در اواخر بعد وفات عم خود موافق حکم ایشان بخدمت حضرت شاه مجتبیٰ قلندر آمده استفادهٔ کمالات
کما ینبغی نموده باجازت و خلافت سلاسل سبعه سرفراز شدند از ذات ایشان اشاعت طریقهٔ قلندریه بهر قدر
که ظهور یافت از دیگری نشد هزاران مردم از بلاد دور و دراز حاضر شده بدرجهٔ کمال و تکمیل رسیدند منقول ست
که چون حضرت ایشان در خدمت حضرت شاه مجا قلندر تربیت و تعلیم و تکمیل یافتند روزے حضرت قلندر
صاحب از ایشان پرسیدند که شما این قدر طاقت دارید که حضرت عبدالعزیز مکی را بیدار سازید یانه
عرض کردند که آنحضرت یک کس را بیدار کردن می فرمایند اگر حکم شود از لاهرپور تا جونپور همه مردگان را بیدار
کنم و از ینجا تا آنجا حشر برپا کنم پس حضرت فرمودند بس کنید حق تعالیٰ شما را این مرتبه عطا کرده است
اما اظهار این نباید کرد که مصلحت وقت نیست و آنحضرت در اوائل بر کوهی فتح تکیه بسنگے نموده بریاضت
اشتغال نمودند و مدتی بر همین نهج بهمان یک مکان بودند و گاهے نه جنبیدند حتی که مشهور ست در وقتے که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حکم کردند که ای قلندر از ین کوه بزیر آئی و مردمان را ارشاد کن چون آنحضرت پشت
را از سنگے که بران تکیه کرده بودند جدا ساختند پوست پشت با آن سنگ بهم چسپیده بود که جدا نمی شد الغرض
کرامات و قدرت و ریاضات و مجاهدات آنحضرت بچندان ست که بتحریر آید هیچ کسے از خلفاے حضرت
شاه مجا قلندر باین زور و شور و قدرت و تصرف نشده ست دفتری باید که مناقب وے نوشته شود وفات
آنحضرت بتاریخ بست و دوم ماه شعبان سنه یک هزار و یک صد و هیزده هجری واقع شده تاریخ وفات [illegible]
است و قبر آنحضرت در قلندرپور ست که از توابع اعظم گڈه ست آنحضرت را چهار هزار مرید صاحب الکشف
والکرامات در ممالک عالم بوده از انجمله قاضی عبدالرحمن [illegible] و شاه ابو محمد و شاه محمد [illegible] حسینی و سید محمد
مکی و سید ابراهیم حسینی و شاه الهدیه احمد قلندر لاهرپوری وغیرهم که عدد اسامی شریفه ایشان طولی [illegible]
شمار ۱۲

باید که به کتاب مستطاب اصول المقصود و فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا رجوع کند۔

ذکر الشیخ العالم الربانی والمرشد الهادی الصمدانی قطب الحقیقة الاسنی (بلند تر ۱۲) سید العرفا الملقب الغیب به محی الدین ثانی سیدی شاه مجتبیٰ المعروف به شاه مجا قلندر اللاهرپوری قدس سره

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت شاه عبدالقدوس قلندر جونپوری اند صاحب طبقه و خلافت کبری بوده اند سلسلهٔ علیهٔ قلندریه از ذات ایشان رواج و رونق تمام یافت نسب شریف ایشان بحضرت عبدالله بن عباس رض میرسد منقول ست که حضرت ایشان بخدمت مرشد خود تا سیزده روز توقف نموده اذکار قلندریه و قادریه و چشتیه وغیره اخذ کردند از شدت اذکار که بقوت تمام علی التواتر والتوالی می کردند رئے استفراغ کردند خون بسیار آمد تا آنکه مرض جهنی که شاید عبارت از سل باشد و از مدقی عارض بود مواد آن دفع گردید و صحت کلی حاصل شد قطب العالم وقت رخصت فرمودند که نسخهٔ کیمیا میدانم و معمول خاندان قلندریه است که مید (یعنی مرشد ایشان را) برای جمعیت خاطر می آموزند که عندالحاجت بکار خواهد آمد عرض کردند که حضرت سلامت کیمیاے عظیم آنست که از حادث قدیم گردد و از ممکن واجب شود نسخهٔ این کیمیا ارشاد فرمودند همین کیمیا کافی ست و حاجت بکیمیائی که از مس زر سازند ندارم و نمی آموزم قطب العالم ازین استغنا و علو همت ایشان خیلی محظوظ شدند و فرمودند مجا مرتبه شما از من فوق ست زیرا که من آموختم و بعمل نیاوردم و شما نمی آموزید تا بعمل چه رسد آخر الامر باجازت قطب العالم به لاهرپور آمدند و بیرون آبادی در چک محدود که در تعلق خود بود مکانے مختصر درست نموده اقامت گزیدند و روز و شب در ذکر و فکر مشغول بودند بالجمله کشف و کرامات و ریاضات و مجاهدات حضرت ایشان نه چندان ست که بحیز تحریر و تقریر در آیند اگر کتاب مناقب الاصفیا و مرادالمریدین و فصول مسعودیه و اصول المقصود مطالعه کرده شود بر قدرے ازان اطلاع حاصل می تواند شد عمر شریف ایشان شصت و سه سال شده بود وفات بتاریخ پانزدهم ربیع الآخر سنه یک هزار و هشتاد و چهار هجری ست

روضۂ منورہ در لاہرپور ست کہ از خیرآباد بفاصلہ ہفت کروہ واقع ست مزار شریف از سنگ درست و تعمیر روضۂ شریفہ نواب عزت خان دہلوی کہ از مریدین مخلصین حضرت شاہ یوسف قلندر امیٹھوی کہ از خلفائے حضرت ایشان بود نمودند کردند خلفائے حضرت ایشان بسیار اند شاہ عبد الرسول کچھندوی و شاہ عبد الرسول سترکھی و شاہ عبد الرسول بنارسی و شاہ فتح قلندر جونپوری و شاہ محمد ماہ قلندر الہ آبادی و شاہ یوسف قلندر امیٹھوی و شاہ ابو نجیب قلندر امیٹھوی و شاہ جنید ثانی نبیرۂ بندگی نظام الدین امیٹھوی و شاہ عباس قلندر و شاہ قاسم دہلوی و شاہ بہار الحق بن شاہ فتح قلندر و قاضی معین الدین المعروف بقاضی مینا مہدنوی و شاہ عبد النبی اکبرآبادی و شاہ محمد رفیع و شاہ محی الدین بلگرامی و شاہ مظفر اودھی وغیرہم۔

ذکر الشیخ الامام عمدۃ الابرار قدوۃ الاخیار قطب الہدی کہف الوری الشیخ عبد القدوس قلندر الجونفوری قدس سرہ

پناہ ۱۲

بدانکہ حضرت ایشان خلف رشید و خلیفہ راستین قطب العالم شیخ الاسلام شاہ عبد السلام قلندر جونپوری اند مناقب و کمالات ایشان بسیار اند با وجود کمالات ہمیشہ در خمول و گمنامی و بے تعلقی و انقطاع از جمیع ہوا افتادہ حال شان بودہ است در حجۃ العارفین ست کہ شاہ عبد السلام گمنام ۱۲ پیش از وفات بارہا شیخ عبد القدوس فرمودند کہ بعد از من بخدمت قطب جہان شاہ عبد الرحمن جانباز قلندر لاہرپوری باید رفت چنانچہ ایشان مدتے در صحبت قطب جہان ماندند و کسب علوم ظاہری و باطنی کردہ باحوال و مقامات عالیہ ارباب ولایت فائز شدہ رخصت مراجعت بوطن خود گرفتند در اثنائے راہ کہ گذر بلکھنؤ افتاد شیخ محمود قلندر لکھنوی برائے استقبال از شہر بیرون آمد و باکرام تمام در منزل خویش آوردہ بوظائف ضیافت قیام نمود از انجا متوجہ قصبہ امیٹھی شد شیخ عبد الرزاق بن مخدوم خاصۂ خدا پیشتر رفتہ باحترام و تعظیم بسیار بمسکن خود آوردہ در ادائے مراسم ضیافت مساعی بسیار نمود در ایام اقامت امیٹھی شیخ نظام الدین امیٹھوی را با حضرت ایشان صحبتہائے پُر فوائد و فیوض ماند بعد از ان شیخ عبد القدوس بجونپور آمد و بگمنامی خود سعی بلیغ نمود کم کسے میدانست کہ وے قطب روزگار ست مگر چندے از مشایخ جونپور گویند کہ در لقمۂ طعام بغایت احتیاط کردی تا مدتے

در نشر گ احوال خود را بحصول قوت حلال و کسب و ریاضت مخفی داشته کشاورزی می کرد و همین هنجار غشا [احیا] فقر ساخته بود اما چون برهان قوی داشت بالآخر پوشیده نماند و اشتهار یافت و مرجع جهانیان گشت نقل ست که روزی مهمانی پیش ایشان وارد شد تشریف باندرون بردند و باهلخانه فرمودند که نان برای مهمان تیار کنید وی گفت که هیزم سوختنی نیست مگر از موی پرزم حضرت آرد خمیر کرده نان درست کرده ببالای سر مبارک داشتند و چندان حبس دم کردند که از گرمی آن نان پخته شد و پیش مهمان بردند مهمان صاحب باطن بود آگاه گردید و بسیار محظوظ و مسرور گشت و منقول ست که آنحضرت روز وفات از شیخ عبد الکریم نامی فرمودند که از بزرگان جونپور خبر بکن که برای نماز جنازهٔ من بیایند وی پس و پیش می نمود چون مکرر فرمودند رفته خبر نمود از انجا مراجعت کرد دید که روح پر فتوح با علی علیین رفته وفات حضرت ایشان روز یکشنبه دوازدهم شوال سنه یک هزار و پنجاه و دو هجری ست عمر ایشان از یکصد و ده سال بوده قبر وی در علی پور نزد قبر پدر و جد خود هست خلفای حضرت ایشان بسیار اند یکی از ان دیوان عبد الرشید جونپوری اند که فضائل و مناقب علمی و عملی شان اظهر من الشمس اند و دیگری قدوة العلما شیخ عطاء الله ولد مولوی غلام نقشبند سجاده نشین شاه پیر محمد لکهنوی و دیگری سید راجی احمد مانکپوری که از کمل اولیای وقت و سجاده نشین شیخ حسام الحق مانکپوری اند و دیگری ملا محمد نعیم ساکن بدوسرای و ملا بدلی نیز از مسترشدان قطب العالم بوده است از خدمت قطب الاقطاب بیعت داشت و کمالات این هر دو بزرگ علمی و عملی مشهور ست و شیخ شمس الدین محمد جونپوری جد مخدوم الملک نیز از مسترشدان قطب العالم بود۔

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد المعظم شمس سماء الولایة الکبری مرکز دائرة الهدایة العظمی شیخ الاسلام شاه عبد السلام قلندر الجونفوری قدس سره

حضرت ایشان مرید پدر خود اند تربیت و تعلیم و اجازت و خلافت سلاسل از پدر خود دارند و نزد بعضی اجازت و خلافت از جد امجد خود حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر نیز دارند صاحب زاد المریدین می نویسد که در شجرهٔ بعضی اصحاب نام حضرت شیخ محمد قطب قلندر داخل نیست می تواند بود که شیخ الاسلام

شاہ عبد السلام قلندر زمانہ جد خود درک نمودہ باشند زیراکہ تا سنہ ہشت صد و ہشتاد ہجری حضرت بیناد ل قلندر
بر صدر حیات بودند کما یفہم من الصراط المستقیم و بعد ازان مدتے زندگانی نمودہ اند مخدوم شیخ عبد الرزاق بن
مخدوم خاصۂ خدا پیش از سنہ نہصد و ہفتاد و پنج ہجری در جونپور رفتہ و بخدمت حضرت شیخ الاسلام رسیدہ
مستفید شدہ اند دران وقت سن شریف حضرت شیخ الاسلام یک صد و پانزدہ سالہ بود چنانچہ این معنی
از مقامات متفرقہ محبوب القلوب و مناقب حضرت بندگی و خزانۂ بندگی کہ ہر سہ نسخہ در بیان احوال حضرت
بندگی نظام الدین امیٹھوی ست معلوم می شود پس درین صورت احتمال دارد کہ تربیت و تلقین شیخ
عبد السلام قلندر را از خدمت جد خود بلا واسطہ شدہ باشد حضرت ایشان بسیار صاحب ریاضات و مجاہدات
و کشف و کرامات بودند چنانچہ نقل ست کہ حضرت شیخ محمد غوث گوالیاری نزد ایشان بجونپور آمدہ گفتند کہ من
چندین چلہ دعوت برای اہلاک شیر شاہ برآوردم و بر لشکرش اثر معلوم شد اما بر پادشاہ مذکور ہیچ اثر نشد
حضرت فرمودند کہ شما را علم وقت آن نیست و خود فرمودند کہ در فلان وقت پادشاہ مذکور ہلاک خواہد شد آخر
ہمچنان شد وفات ایشان بتاریخ پانزدہم ذیقعدہ واقع شد مزار شریف برابر مزار مخدوم شیخ محمد قطب
قلندر جانب مغرب در علن پور کہ محلات شہر جونپور ست واقع ست ایشان را خلفاے اصحاب الکشف و الکرامات
بسیار شدند یکے ازان حضرت شاہ عبد الرحمن جانباز قلندر لاہرپوری جد حضرت شاہ مجا قلندر لاہرپوری
دیگری شاہ محمود قلندر لکھنوی ست کہ عمر دراز یافت و خلقے از ایشان فیضیاب شد شیخ نظام الدین امیٹھوی
سالہا در خدمت ایشان بودہ اند قبر ایشان در لکھنو در بنگالی باغ زیارتگاہ خلائق بودہ است و دیگری شاہ
عبد الرزاق بن مخدوم خاصۂ خدا ساکن امیٹھی کہ خلافت از حضرت ایشان نیز دارند چنانچہ شیخ عبد اللہ ولد
شیخ عبد الرزاق در خزانۂ بندگی در باب دوم آوردہ کہ شیخ من و پدر من از چند جا خلافت دارد یکے از حضرت
بہاء الحق خاصۂ خدا المعروف بہ مخدوم شیخ خاص دوم از شیخ الاسلام شاہ عبد السلام المعروف بشیخ
علن قلندر جونپوری سوم از بندگی نظام الدین امیٹھوی سلطان محمود جد مادری ملا محمود جونپوری نیز از خلفاے ایشانند

ذکر الشیخ الامام عمدۃ السالکین و نخبۃ الواصلین کاشف اسرار

برگزیدہ ۱۲۰

الصوری والمعنوی سیدی شیخ محمد قطب قلندر الجونفوری قدس سرہ

بدانکہ حضرت ایشان فرزند اکبر حضرت شاہ قطب الدین بینا دل قلندر جونپوری اند بیعت و تربیت و اکتساب اذکار و افکار و مراقبات و اسرار سلسلۂ علیہ قلندریہ و دیگر سلاسل کہ تفصیل آنہا بجای خود مذکور ست از خدمت والد ماجد خود نمودہ مدت العمر بریاضات و مجاہدات گذرانیدند صائم الدہر و قائم اللیل بودہ اند و در امور فقر خلف الصدق و خلیفہ راستین والد خود اند و در جملہ سلاسل با جمیع انہا مجاز و ماذون بعد وفات والد ماجد خود بر مسند ارشاد قیام مع الاستحقاق نمودہ عالمے را فیض رسان بودہ اند روش ایشان خمول و انزوا و تنہائی و انقطاع بودہ ست و در اخفا و استتار سعی بلیغ داشتہ اند حالت سکر و جذب بر آنحضرت غالب بود و اکثر اوقات در مراقبہ سر بزانو چنانکہ داب حضرت سید خضر رومی قلندر بود میداشتند و قادر بر احیا و اماتت بودند اما از نظر خلق خود را مخفی می داشتند و بخلق کم التفات می فرمودند و در تقریر مسئلہ توحید بیانی کافی و وافی داشتند و اکثر می فرمودند کہ مراد از ابتدائے حال و دلیل بر مسئلۂ اثبات توحید بود حالا بغایت جد و جہد شناختہ دلیل کافی یافتم و می فرمود کہ درویشی بیش از دو چیز نیست یکی تہذیب اخلاق دوم محبت اہل بیت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم عمر شریف نود سالہ بود وفات بتاریخ نہم ماہ ذیقعدہ وقوع یافتہ سنہ وفات بدریافت نرسید قبر ایشان پائین قبر والد ایشان ست در علن پور من محلات جونپور کہ الحال بہ جوگیا پور و شیخپور شہرت دارد مرید و خلفای ایشان بسیار شدند و از خلفاے معتبرین و مشاہیر پسر ایشان حضرت شاہ عبد السلام قلندر اند۔

ذکر عارف الجلیل والواصل الجمیل قدوۃ اہل الکشف والشہود اسوۃ ارباب العرفان والوجود حامل اسرار النبوی سیدی الشاہ قطب الدین بینا دل قلندر الجونفوری قدس سرہ

بدانکہ حضرت ایشان از فرزندان خلیفۂ دوم حضرت عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ اند ولادت حضرت ایشان

در سنه هفت صد و هفتاد و شش هجری ست خلافت از غوث زمان سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره
دارند در مراد المریدین گوید که چون سید نجم الدین غوث الدهر قلندر به سرهرپور که از توابع جونپور ست رسیدند حضرت
قطب الدین بینا دل را دیدند که در اطفال بازی می کنند فرمودند که این همه سیر من برای تربیت این طفل بود
پس به تربیت مشغول شدند چون کار ایشان بانصرام رسید همه امانات سلسلهٔ قلندریه و سلاسل دیگر تفویض
نمودند و به قطب الدین بینا دل سرانداز غوثی ملقب ساختند و خود روانه شدند و ملقب کردن به بینا دل بسبب
آن بود که ایشان را چشمان ظاهری نبودند و آنچه مردم از چشم ظاهری دیدند بلکه نمی توانستند دید ایشان بدل
می دیدند و وجه لقب سرانداز غوثی آنست که در سلسلهٔ قلندریه ذکری ست که آن را ذکر غوثیه می گویند آنحضرت
این شغل را بحد کمال رسانیده بودند چنانچه حضرت شاه محیا قلندر در انیس العاشقین در بیان همین کسب نوشته اند
که حضرت غوث العالمین قطب الدین بینا دل را سیر سموات و الارض از همین کسب حاصل بود و در اثنای این
ذکر سر مبارک ایشان جدا می شد و این مرتبهٔ غوثی را می باشد و آنحضرت را اجازت و خلافت سلسلهٔ قلندریه مکیه علویه
و طیفوریه و چشتیه قطبیه و نظامیه و قادریه و سهروردیه نظامیه از سید نجم الدین غوث الدهر ست و اجازت و خلافت
سلسلهٔ فردوسیه از شیخ حسین بن معز بن شمس البلخی یافته در کتب اکابر قلندریه مرقوم ست که چون شیخ حسین
ابن معز را کشف معلوم شد که امانت شاه قطب الدین بینا دل نزد ما هست در سرهرپور آمده تلقین و تعلیم علوم
و اعمال و اذکار سلسلهٔ فردوسیه بحضرت ایشان کردند و این تعلیم و تلقین قبل از ملاقات حضرت سید نجم الدین
غوث الدهر ست چنانچه مولوی معنوی بحر العلوم و المعارف مولانا عبد القادر جونپوری در رسالهٔ منظومه می نویسند

که شیخ حسین بن معز بعد تلقین اذکار ه
گفت کار شما لیاز در است
سیدی کو کنون بغار حراست

و اجازت و خلافت سلسلهٔ سهروردیه بهائیه که منسوب بشیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی ست از شیخ شمس الدین
بدهن ظفرآبادی ست که ایشان در ظفرآباد بخانهٔ حضرت قلندر صاحب آمده درخواست اذکار قلندریه کردند قلندر
صاحب فرمودند که دشوار است در پیرانه سالی کی می توانند شد پس بخانه رفتند و از انجا اجازت سلسلهٔ سهروردیه
که نزد خود داشتند نوشته فرستادند چنانچه مولوی معنوی در رسالهٔ منظومهٔ خود می نویسند ه

آمد از قطب خجسته و صعب انگاشت		رفت از اهل نمود آنچه بداشت		وفات حضرت در سنه

نه صد و بست و پنج هجری بتاریخ بست و پنجم ماه شعبان المعظم عمر شریف ایشان یک صد و چهل و نه سال و پنج روز
زیاده بود مزار شریف ایشان از سنگ ست در علن پور بیرون شهر جونپور که الحال به جگیاپور مشهور ست و آنحضرت
فرموده اند که در فاتحهٔ من گوشت بکار نبرند بلکه بر دوغ شکر آمیز یا برنج که آن را درین دیار سکهرن می گویند فاتحه کرده باشند
خلفاے حضرت ایشان بسیار اند این جا بر ذکر بعضے اقتصار اختیار افتاد شاه نظام الدین قلندر بهاری شارح
قصیدهٔ کبری و مخدوم شاه عماد جد بحر العلوم و المعارف مولوی عبد القادر جونپوری و سید فضل الله معروف
بسید گوشائین قطبی منیری که از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین سید محی الدین عبد القادر جیلانی اند و شاه داؤد
سرمست قلندر که نسبت دامادی با آنحضرت نیز دارند و شاه نصیر قلندر و شاه نور قلندر ابن شاه نصیر قلندر
و وی خلیفهٔ والد خود نیز بود گویند چون شاه نصیر قلندر علو مرتبت ایشان دیدند فرمودند که دو آفتاب یک جا
نمی مانند بنا بر آن ایشان در سهسرپور اقامت کردند و قبر ایشان در انجاست و آنچه در اخبار الاخیار ست که شاه
نور قلندر مرید شاه داؤد ست و شاه بیرک از وی تربیت یافته آن شاه نور دیگر ست که مزارش در ساندا واقع است
دیگری امیر سید وجه الدین حسینی قادری عرف امیر سید گشائین سمندر و توحید و ابراهیم صوفی و غیر ایشان که
در عد اسماے گرامی آنها طولی ست اگر در ضمن تفصیل احوال شان منظور باشد رجوع بکتاب مستطاب
اصول المقصود و فصول مسعودیه و مناقب الاصفیا و مراد المریدین و غیرها من الملافیظ نمایند۔

ذکر سلطان السالکین برهان الواصلین السید السعید و القطب الحمید سیدی سید نجم الدین غوث الدهر قلندر قدس سره

بدانکه ولادت حضرت ایشان در سنه شش صد و سی و هفت هجری ست و ایشان سید حسینی اند نسب شریف
ایشان بامام زید شهید فرزند امام همام زین العابدین منتهی میشود چنانچه در اصول المقصود و دیگر کتب ثقات
مرقوم ست جد بزرگوار ایشان سید مبارک غزنوی از خلفاے شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
است چون بوجود آمد والد ماجد او را بخدمت شیخ برد شیخ دیده و فرمود که هو منا چون بخانه آورد بعد چند روز
بیمار شد و بظاهر چنان شد که گویا مرده است مگر والد در تدفین توقف ساخت و گفت شیخ در حق او فرموده است

هنوز مینا اورا از شیخ نصیبی خواهد بود او چگونه پیش از این بمیرد و بخدمت شیخ حاضر شده حال بعرض رسانید
حضرت شیخ فرمود که شاید سکته باشد و یاران را گفت بیائید تا به بینیم آمده دید و چادر از روے او کشید و فرمود صحیح
است پس با فاقت آمد و گریه کرد و هرگاه به بلوغ رسید شیخ تربیت فرمود و خلیفه خود گردانید و بغزنین برای هدایت
وارشاد فرستاد رضی الله تعالی عنه و حضرت سید نجم الدین قلندر را اولاً در خدمت حضرت سید نظام الدین اولیا حج
ارادت آورد و ریاضتها کشید چون کشود کار نشد حضرت سلطان الاولیا فرمود که این وقت چنان نموده اند
که کشود کار تو بر دست سند المجذوبین و حجة المحبوبین سید خضر رومی ست که مقتدائے قلندریہ ست و در ولایت
روم می باشد برو و ادرا آنجا طلب کن حضرت سید به بلاد روم رسید و در بعضے از بازارهاے روم جماعتی را دید
که امام شان مردی با عظمت و هیبت و جلالت با حلیه که سلطان الاولیا نشان داده بود میرود از سکنه آنجا
پرسید که این پیر نورانی و این جماعت کیستند گفتند که سند المجذوبین سید خضر رومی ست این جماعت قلندران
است حضرت سید گوید که بعد حصول معرفت بر قدمهاے مبارک او سر نهادم حضرت سید بدون استفسار فرمود
یا نجم الدین جئت سالما غانما فرمود برادرم نظام الدین خوش ست بزبان ادب گفتم که شیخ خوش ست
و فرمود میدانم که شیخ ترا بر من فرستاده است خوش آمدی و قبول کردم چون بمنزل خود رجوع فرمود مرا زیر
نقش خود جا داد و نشست نقش مبارک ذات آنحضرت بود در مراقبه پس در خدمت او سالها سفر کردم
و اقطاع زمین را گشتم و در امتثال او امر او دقیقه نگذاشتم و در خدمت حضرت سید بهند رسیدم و حضرت سید
تربیتے و تلقینے نفرمود تا آنکه صحبت جماعت قلندریه گذاشته بمقام امام الاولیا حجة الاصفیا مولانا معین
الحق والدین چشتی آمدم و بدعوت اسم اعظم مشغول شدم تا این خبر بسمع مبارک حضرت سید رسید فرمود ندا نه
یاران که بروید و سید نجم الدین را بیارید که بغیر خدا اشتغولی دارد یاران آمده مرا پیش حضرت آوردند پس
بخوردن نان و گوشت و شوربا امر فرمود که در دعوت این همه ترک شده بود پس مرا بخلوت طلبید و تربیت کرد
و تلقین اذکار کرد و تربیت چنانکه باید فرمود عند التحقیق در میان تعلیم و تلقین سلطان نظام الدین اولیا بدونی
و تلقین حضرت سید السادات خضر رومی قلندر فرقے نیافتم مگر فتح الباب بر دست مبارک حضرت سید
روزی من بود بعد ازین پنج سال دیگر در صحبت حضرت سید المجذوبین ماندم تا مرا خلافت بخشید و ریخت

درسینهٔ من انچه حق در سینهٔ او ریخت و وداع فرمود بسوئے مکہ رفتم در رسالہ غوثیہ مذکور ست کہ حضرت غوث
سی و سہ حج گذارد مرویست کہ حضرت غوث رضی اللہ عنہ را خطے منقوش در جبین پدید آمدہ بود ہر کس معائنہ
می کرد و آن خط لفظ قطب الاقطاب بود چون وقت وفات حضرت غوث نزدیک رسید یک کف بر پہلو
برہم زد و لفظ الحق برزبان راند و برحمت حق تعالیٰ فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر بتاریخ بستم
ذی الحجہ روز چہارشنبہ سنہ ہشت صد و سی و ہفت ہجری پیوست تاریخ وفات از مولوی معنوی مولانا
عبد القادر جونپوری رحمہ

آغاز ندارد این کلام و انجام   والنجم اذا ہوی چو خواندم زامام
عمر شریف ایشان دو صد سال   از بہر امام نجم دین غوث الدہر   تاریخ وفات فہم کردند کرام

و از مشائخ چشت حضرت شیخ فرید گنج شکر و سلطان نظام الدین اولیا را دیدہ بود و سید اشرف جہانگیر و شیخ
کبیر سرہرپوری و سید عبد الرزاق نور العین بملاقات حضرت غوث رسیدہ قبر آنحضرت در کوہ مانڈو بود بر حوض
چندلاو در اصول المقصود ست کہ قبر آنحضرت در صوبہ مالوہ قریب گڈھ مانڈا در موضع مالچہ کہ متصل گھاٹی ولہر
کہ در آنجا محل سلطان غوری و حوضی عظیم ست بجانب غرب آن حوض مرقد مبارک ایشان ست و بجانب
شرق محل مذکور و آن حوض را تالاب چندلا می گویند کہ معروف بہ تالاب بی بی باندی ست از خلفاے ایشان
درین دیار دو کس لعل وندیکی شاہ حسین سرہرپوری کہ صاحب رسالہ غوثیہ است و دیگرے حضرت شاہ قطب الدین
بینا دل قدس سرہ و شیخ اڈھن بن شیخ بہاء الدین جونپوری نیز از وی اجازت و خلافت سلسلہ چشتیہ و قلندریہ دارد

ذکر الامام الہمام سید التابعین سند العارفین السید الاعظم سلالۃ اولاد الرسول الاکرم سیدنا الاکبر الخضر الرومی القلندر قدس سرہ

اصل ایشان از ولایت روم ست و از اعاظم خلفاے حضرت شاہ عبد العزیز مکی قلندر اند و نعمت
چشت از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار اوشی نیز یافتہ ہرگاہ کہ حضرت سید قدس سرہ از روم بدہلی
رسیدند خواجہ صاحب خرقۂ خویش در پیش آنحضرت آوردند چون عمر حضرت خواجہ کم بود و سید صاحب
کبیر السن فرمودند یاران بہ بینید کہ این طفل با ما بازی می کند حضرت خواجہ فرمود کہ من از خود نمی گویم بلکہ

بموجب امر می گویم بعد از ان حضرت سید بگرفتن طریق چشت مامور شدند تا خود بمکان خواجه صاحب رفتند
و طریق چشت و خرقه و کلاه از خواجه صاحب گرفتند و اذکار چشتیه دیده فرمودند که چشتیان خدا رسیده اند
در فراد المریدین ملفوظ قاضی محمد تقی قلندر مرقوم ست که حضرت سید چرم پوش بودند و کچکول قلندریه با خود
داشتند هرچه کسی می گذرانید در همان کچکول می گرفتند در سیر و سفر هر کرا هر چیز که دل می خواست از همان
کچکول بر آورده می دادند و کرامات و خوارق عادات از حضرت سید بسیار بوجود می آمد و تربیت ایشان بلا واسطه
از شیخ عبد العزیز مکی ست و عمر حضرت سید شش صد سال ست و حضرت سیدنا شاه باسط علی قلندر نوشته اند
که ولادت حضرت سید خضر رومی در آغاز صدی پنجم هجری ست و وفات بتاریخ سیزدهم رجب در هفت صد
و پنجاه هجری و عمر سه صد و پنجاه سال روضه آنحضرت بشهر یکه روضه غازی شهید خواهر زاده سلطان شمس
است مشهور ست و در مناقب الاصفیا نقل می کند که قبر ایشان در روم بعد وفات آنحضرت مولانا بحری که
خادم خاص و در سیر عرب و عجم همراه بودند باذن شان قائم مقام شد هرگاه که حضرت سید نجم الدین غوث الدهر
از سفر حجاز مراجعت فرموده بر مزار فائض الانوار حاضر شد و مولانا بحری را بر مقام حضرت سید یافت مولانا
بحری از سید نجم الدین قلندر گفت که این مقام شماست حضرت سید فرمود که قف فی مقامك فانا قوم
سفر در رساله غوثیه نوشته که سید السادات خضر رومی دو سید را تربیت کرد و از خلفاء خود گردانید هر دو
کامل و مکمل بودند یکی سید نجم الدین قلندر غوث الدهر که سفر عرب و عجم کرده در هر زمینی که رسید الوف مردم مشرف
به بیعت شدند دوم سید روح الله و او در خدمت سید زمانی دراز ماند و صاحب خوارق و کرامات بود آهن
را بر تنگه سیم می مالید و در آتش می انداخت تنگه زر می شد تا این خبر بحضرت سید رسید طلب فرمود یاران را
گفت گلیم او بگیرید و گفت اینجا مباش و به بلاد فرنگ اقامت کن او آنجا تا دیر زیست منتهی شد شرف الدین
بو علی قلندر پانی پتی از خلفاء سید بحری قلندر ست و بروایتی مرید حضرت سید خضر رومی قلندر ست
و بروایتی سلسله ایشان بحضرت امیر المومنین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بطریق اویسیت
و ملاقات روحانی میرسد صاحب سفینة الاولیا گوید که شیخ شرف الدین پانی پتی کنیت ایشان ابو علی و لقب
قلندر ست از عقلاء مجانین و بزرگان این طائفه و کبار مشائخ هند بود در علم تصوف و توحید یگانه روزگار

بودند و اولیاے وقت را رجوع بایشان بود و از معاصران سلطان نظام الدین اولیا قدس سره اند عالم بودند
بعلوم ظاهری و باطنی و ممتاز در ریاضت و مجاهده علماے ظاهر از قصور فهم خود بر ایشان انکار داشته اند
نسبت ارادت و استفادهٔ ایشان بمولانا شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی قدس سرهما ست
چنانچه در بعضے از مکتوبات خود نوشته اند که در روم بمولانا شمس الدین تبریزی و مولانا جلال الدین رومی
رسیده ام و از ایشان نوازش یافته به پانی پت آمده مقیم گشتم و قبر ایشان در پانی پت مشهور و معروف ست
یزار و متبرک به و قبرے که در کرنال ست اصلی ندارد فقیر مکرر بزیارت رسید و بر من مکشوف شده که ایشان در ان قبر
آسوده اند این رباعی از وست ؎ آوازهٔ عشق ما بهر خانه رسید — در دل ما بخویش و بیگانه رسید
از دست غم عشق تو هر جا که روم — گویند ز راه و در دیوانه رسید — و صاحب مراد المریدین نقل می کند
که شرف الدین بو علی قلندر بعد تحصیل و تکمیل علم ظاهر نعمت باطن از حضرت قطب الهند خواجه قطب الدین بختیار
اوشی یافته و مرشد دوم ایشان حضرت نجم الدین غوث الدهر قلندر اند و شیخ عبد الحق محدث در اخبار الاخیار گوید
که شرف الدین پانی پتی او را ابو علی قلندر نیز گویند از مشاهیر مجاذیب اولیاست گویند که در اوائل حال تحصیل
علم کرد و طریق مجاهده و ریاضت سلوک نمود و در آخر مجذوب شد و کتابها را در آب انداخت نسبت ارادت
او بیکے از مشائخ مشهور نیست بعضے گویند به نظام الدین اولیا ارادت داشت و بعضے گویند بخواجه
قطب الدین بختیار اوشی و هیچ یکے ازین دو نقل بصحت نرسیده است او را مکتوب ست بزبان عشق و
محبت مشتمل بر معارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت و محبت مولی و جملهٔ آن بنام اختیار الدین
می گویند و رسالهٔ دیگر در عوام الناس شهرت دارد که او را حکمنامهٔ شیخ شرف الدین می گویند ظاهر النسبت
که آن از مخترعات عوام الناس ست والله اعلم انتهی۔

ذکر سلطان التابعین و برهان العارفین ممهد قواعد الطریقة العلیة الصوفیه مؤسس اساس السلسلة القلندریه الشیخ عبد العزیز مکی المعروف بعبد الله علمبردار قلندر قدس سره

بدانکه این خانوادهٔ علیه قلندریه منسوب بحضرت ایشان ست و هر که نسبت ارادت باین خاندان دارد او را

قلندری گویند حضرت ایشان از اصحاب صفه و از نبائر مهتر صالح علیه السلام اند قبل از بعثت پیغمبر ما صلی الله
علیه وسلم منتظر ظهور نبوی بودند چون ظهور آنحضرت شد بشرف اسلام مشرف شده داخل جماعت اصحاب صفه
که عاشقان جمال جهان آرای نبوی بودند شدند و دربانی حجرهٔ شریفه را سعادت دارین انگاشته از کونین
رو گردانیده بکاری دیگر رو نمی آوردند و در سفر و حضر جز خدمتگذاری شغلی دیگر نداشتند در رسالهٔ غوثیه است
که لو کان بیدہ لواء النبی صلی الله علیه وسلم و ازین وجه ملقب بعلمبردار شدند و نبودن نام ایشان
در اسماء الرجال منافی این امر نمی تواند شد زیرا که بسیاری از اصحاب اند که ذکر آنها در اسماء الرجال نیست و
در اسماء الرجال ذکر آنهاست که از رواۃ حدیث بوده اند در مراد المریدین گوید که زمان عیسی علیه السلام ادراک
کرده اند و عالم و مقتدای دین نصاری بودند و بصحبت سید الانبیا علیه التحیة والثنا مشرف شده اخذ
فیوض و برکات و اسرار شریعت و طریقت و حقیقت نموده امام و قدوهٔ اهل اسلام گشتند قبلهٔ همت ایشان
جز حق و کعبهٔ توجه ایشان غیر ذات مطلق نیست و مختار منتسبان ایشان همین روش ست و کمال و تکمیل
در همین طریقه دیده و دانسته از تشیخ و تکلف و تصنع و در ماندن خودی و خودنمائی را مانع وصول مقصود فرموده اند

اتباع شریعت بهر حال منظور نظر ایشان ست	زاهد از راه به رندی نبرد معذور ست
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد	حضرت مرشدی میفرماید
ترا بار از حق همیشه خواهد بحفظ شرع و طریق احمد	خدای دیدن خدای گفتن بذکر و فکر خدای ماندن

و بدانکه حضرت عبد العزیز مکی شخص واحد اند نه متعدد در ملفوظ بندگی نظام الدین ساکن امیٹهی که چشتی اند
و جامع آن شاه عبد الله بن شاه عبد الرزاق بن مخدوم شیخ خاصهٔ خداست می نویسد که منشاء این
سلسله یعنی قلندریه شیخ عبد العزیز مکی عبد الله علمبردار پیغمبر اند که معروف به شیخ عبد العزیز هستند انتهی
و بعد ازین اختلاف روایات ست از بعضی کتب چنان معلوم می شود که بهر چار یار ذوی الاقتدار بیعت
کردند و از بعض چنان معلوم می شود که بعد تشریف باسلام و اختیار بیعت و صحبت سید الانام در سفری
از اسفار در رکاب آن سرور حاضر بود در مراقبه چنان استغراق واقع شد که از انجا نقل و حرکت واقع نگردید
و در زمانهٔ حیدر کرار اسد الله الغالب حضرت علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بهوش آمدند و مشرف بخدمت

وبیعت این خلیفهٔ برحق شدند وازینجاست که درکتب اکابر قلندریه رضوان الله علیهم اجمعین سلسلهٔ قلندریه
را دونهج می نویسند قلندریهٔ بکریه که بلاواسطهٔ دیگرے بسرورانبیا صلی الله علیه وسلم میرسد وقلندریهٔ علویه
که بواسطهٔ حضرت علی مرتضی سلام الله علیه می پیوندد چند بیت از کتاب ربط المشائخ که از تصانیف علامهٔ عصر
مولانا عبدالقادر جونپوری ست وموضح این مقصد ست می نگارم ذهن واکن

خواجه عبدالعزیز عبدالله	آن علمدار مصطفی از سپاه	بانبی بود در سفر بوفاق (سازگاری ۱۲)
در مکانے گرفت استغراق	تا زمانے که حیدر صفدر	سوے صفین بد اند با لشکر
شعب لشکرش بگوشش رسید	باقاقت درآمد و بدوید	گفت کو مصطفی و لشکر او
من فدائے غلام چاکر او	قوم گفتند رفت از دنیا	و ز پس او سه مرد از خلفا
این وصی ولیست و شیر خدا	کین علی مرتضی امیر هدا	تا بدولت بآنجناب رسید
بیعتش کرد و خدمتش بگزید	هرکه فهمید سر مرتضوی	خواند مارا قلندر علوی

وازین واضح شد که عبدالعزیز مکی ازجناب رسالت مآب بلاواسطه فیض وبیعت دارند وهم بواسطهٔ
شیر خدا علی مرتضی کرم الله وجهه ونبودن وساطت جناب امیر را مستبعد نباید انگاشت سلسلهٔ نقشبندیه
رادرکتب ایشان به بینید که بواسطهٔ جناب ابوبکر صدیق رضی الله عنه هم میرسد وبواسطهٔ جناب امیر کرم الله وجهه
نیز لیس وساطت جناب امیر دریک نهج نیست ودر نهجے دیگرست واعتماد درین امور برکتب قوم بباید نه
برافواه فقرائے زمان که از حلیهٔ علم وعمل عاری اند اگر تفصیل احوال این اکابر منظورست طلاب را باید
که ملفوظات قلندریه را که مبوب ومفصل اند مطالعه کنند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون باید دانست
که در عمر حضرت ایشان اختلاف ست ودرین اختلاف دو قول اند دریک قول هزار سال ودر قول دیگر
شش صد سال ومشهور همین قول ثانی ست وطول عمر وبقائے ایشان جائے استبعاد نیست حافظ
ابن حجر عسقلانی دراصابه فی تمیز الصحابه درترجمهٔ سلمان فارسی می نویسند که سلمان فارسی دریافت
حضرت عیسی علیه السلام را می گویند که دریافت وصی عیسی را ودر جامع الاصول گوید که می گویند
اهل علم که عمر سلمان فارسی سه صد وپنجاه سال بود وبعضے گویند دو صد وپنجاه سال وشیخ محمد طاهر فتنی

در مجمع البحار که بطور شرح صحاح ستہ حدیث ست می نویسد که قس بن ساعده ایمان آورد با آنحضرت پیش
از بعثت آنحضرت صلعم و بشارت داد بر بعثت او و از حکما و فصحاے عرب بود و گویند عمر او ہفت صد سال بود و وجود خضر
و الیاس و اصحاب کہف پیش از زمان آنسرور صلی الله علیہ وسلم و بقاے شان الآن خود ثابت و محقق ست
شیخ محی السنۃ البغوی در معالم التنزیل می گوید اربعۃ من الانبیاء فی الاحیاء اثنان فی الارض الخضر
والیاس و اثنان فی السماء ادریس و عیسی علیہم السلام و قصہ رتن ہندی که در سنہ شش صد ظاہر
شد و دعوی لقائے آنحضرت کرد در نفحات الانس مذکور ست و علامہ مجد الدین شیرازی صاحب قاموس
او را از صحابہ میداند و سید اشرف جہانگیر سمنانی در لطائف اشرفیہ رسیدن خود بملاقات رتن ہندی می نویسند
و بآن فخر می نمایند و نسبت اخذ خرقہ از او شان ثابت می کنند و مولانا بحر العلوم شیخ عبد العلی محمد در شرح مسلم الثبوت
می فرماید که ینبغی ان لا یذکر الرتن بالشر لاحتمال الصحبۃ حذرًا عن الوقوع فی الکبیرۃ و نیز می نویسد که ثم
مثل الرتن ما یدعون الاولیاء القلندریۃ البررۃ الکرام صحبتہ عبد الله و یلقبونہ بعلم بردار
و ینسبون خرقتہم الیہ و یدعون اسنادًا متصلا و یحکون حکایۃ عجیبۃ و یدعون لقاءہ قریب
من ست مائۃ و لا مجال لنسبۃ الکذب الیہم فانہم اولیاء الله صاحب الکرامات محفوظون
عن الله تعالی و الله اعلم انتہی پس تردد در بقا و طول عمر ایشان کسی از شیعہ که قائل بوجود مہدی اند و سنی که
قائل بوجود انبیا اند نخواہند کرد القصہ آنحضرت آخر الامر در مکان پٹن که مشہور بہ پیران پٹن ست آمدند و با مردمان
گفتند که من در سردابہ در می آیم شما از بالای آن بگِل یا گچ بند کنند ہمچنان کرده شد تے دران سردابہ بودند چون
چندروز براے برآمدن آنحضرت از سردابہ باقی مانده بود شیخ الاسلام بہاء الدین ذکریا ملتانی و شیخ فرید الدین
گنج شکر قدس سرہما را براے حل عقدہ که این ہر دو عارفان را مانده بود از جناب قطب الہند خواجہ
معین الدین چشتی قدس سرہ حکم شد که شما ہر دو کسان در پٹن رفتہ از محاسن خود خاک و خاشاک گرد سردابہ
حضرت شاہ عبد العزیز مکی روبیده باشید که چندروز براے برآمدن او شان باقی ست برآمده آن عقده
را حل خواہند کرد پس این ہر دو بزرگان ہمچنین کردند تا آنکہ حضرت قلندر رضی الله عنہ از سردابہ برآمدند و عقده
این ہر دو بزرگان را حل کردند حضرت شیخ فرید الدین گنج شکر قدرے زمین براے قبر خود درخواست کردند

آنحضرت مرحمت فرمودند وهمانجا قبر شیخ فریدالدین گنج شکر قدس سره است وفات شیخ فریدالدین گنج شکر در عمر نود وهشت سال ست در سنه شش صد وهفتاد و وفات شیخ بهاء الدین ذکریا قدس سره در سنه شش صد وشش هجری وقوع یافته بعد ش حضرت قلندر رض فرمودند که من الحال باز در سرداب در می آیم کسی بالای سرداب باز نکند مگر آنکه در زمان مهدی موعود علیه السلام خواهم برآمد وبتاریخ دوازدهم ذی الحجه روپوش شدند همان روز عرس آنحضرت ست اینچنین شان قلندری ودرین طریقه با اینهمه سکر وغلبهٔ حال نکتهٔ از شریعت فروگذاشت نشده حضرت شاه مجتبی معروف به شاه مجا قلندر لاهرپوری که سر حلقهٔ این خانواده بوده اند در مکتوبی می فرمایند که صوفی قدم از دائرهٔ متابعت سرور انبیا صلی الله علیه وسلم بیرون نمی تواند نهاد بود مرد آنکه از همه تمامی گسست با خواجگی کار غلامی زیرا که صوفی را مرتبهٔ صفا بوجه همین متابعت حاصل شده است وآنانکه گردن خود از ربقهٔ اتباع شریعت حقه برآورده واز این اوصاف مذکوره بیگانه اند نام صوفی وقلندری بر اوشان عاریت ست نه حقیقت شیخ احمد علائی ^{حلقه ارزش} صاحب الذوارف شرح عوارف می فرماید که قوم فمنهم الشیطان علی صورة القلندریة اوغیرها سموا انفسهم ملامتیة ولبسوا البسة الصوفیة لتلبس العوام الذین لاخبرة لهم بانهم الصوفیة وما هم من الصوفیة بوجه من الوجوه انتهی ومولانا عبدالوهاب شعرانی در ارشاد الطلبة والمریدین می گوید که دوردار خود را از مصاحبت این لباسیان که خود را بنام مشائخ آواز می دهانند یا خود را از اتباع شان می گویانند ملامتیه وقلندریه وحیدریه وبسطامیه وغیرهم زیرا که اکثر درینها مخالفت با مشائخ است در جملهٔ امور چه که منقول از مشائخ تقید ست بکتاب وسنت حتی که بود سیدی عبدالقادر الجیلی رضی الله عنه که باصحاب خود می فرماید که لازم گردانید بر خود مقید گردانیدن خود را به کتاب وسنت وپرهیزید از بدعتها در دین اینقدر را اشارت از شیخ ست وعبارت از من۔

ذکر اصل الاصول السلسلة التی اصلها ثابت وفرعها فی السماء امام الائمة باب مدینة العلم والحکمة فاتح ختم الخلافة من خاتم النبوة خاتم الولایة الکبیر سید الاولیاء الشهیر حامل الرایة المحمدیة فی الدنیا والآخرة سید المحبین

والمحبوبین الذی قد ورد فیہ تنصیصاً و تخصیصاً انہ یحب اللہ و رسولہ
و یحبہ اللہ و رسولہ بل احب الخلق الی اللہ بعد سید العالمین قدوۃ السائحین
فی ملکوت السموات علی المتوطنین فی اعالی المقامات المنتہی الیہ خرقہ کل
طالب مطلوب کل راغب قطب دائرۃ المقاصد و المطالب مولانا و مولی الکل
سیدنا ابو تراب ابی الحسن و الحسین سیدی علی بن ابی طالب کرم اللہ وجہہ

کنیت ایشان ابو الحسن و ابو تراب ست و لقب مرتضی و اسد اللہ ابن ابی طالب بن عبد المطلب بن ہاشم
بن عبد مناف و نام مادر ایشان فاطمہ بنت اسد بن ہاشم بن عبد مناف و ولادت ایشان در مکہ معظمہ بودہ ست
درون خانہ کعبہ روز جمعہ سیزدہم ماہ رجب المرجب بعد از واقعہ فیل بسی سال و بعضے گفتہ کہ ولادت در خانہ کعبہ
بود در سال اول بعثت آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم یازدہ سالہ بودند و بعضے سیزدہ سالہ می گویند و اول کسی کہ
از صبیان ایمان آوردہ ایشان بودند و در سی و پنجم یا ششم علی اختلاف القولین از ہجرت بر مسند خلافت نشستند
مدت خلافت ایشان پنج سال و سہ ماہ و بقولے چار سال و نہ ماہ بودہ و وجہ تکنی او بابی تراب مسلم از سہل بن
سعد روایت می کند کہ علی بسیار دوست می داشت کہ او را ابو تراب گفتندی و وجہ تسمیہ او (کنیت یافتن ۱۲) آن بود کہ روزے
پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم در خانۂ فاطمہ رض آمد علی رض را نیافت فرمود این ابن عمک گفت میان من و او گردی واقع شد
غضب کرد و بیرون رفت پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم باشخصے فرمود ببین کہ علی کجاست آن شخص باز گشتہ گفت
یا رسول اللہ در مسجد بخواب ست پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم آمد و علی مرتضی ہنوز در خواب بود ردا از و جدا شدہ بود
و خاک باو رسیدہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و سلم او را از خاک پاک کرد و فرمود قم یا ابا تراب مولانا روم میفرماید ع
خاک شو خاک تا بروید گل ۔ کہ بجز خاک نیست مظہر کل ۔ وفات حضرت ایشان در شب دوشنبہ

بست ویکم ماه رمضان سال چهل هجری دبقولے هفدهم ماه مذکور رونمود وابن سعد گوید که هفدهم روز جمعه
زخم خورد ودر شب یک شنبه وفات فرمود ومتابعت کرد همین را مولانا جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء وابن
حجر مکی در صواعق محرقه وابن ابی شیبه گوید که مقتول شد آنحضرت روز جمعه بست ویکم ووفات یافت روز شنبه
وبقول زید بن وهب وشعبی گوید که مقتول شد وی رضی الله عنه هیزدهم ووفات یافت در اول شب از
عشرهٔ اخیره وعبدالرحمن بن ابی لیلی وشرجیل بن سعد گویند که مقتول شد در روز جمعه هفدهم ومدت عمر شریف
شصت وسه سال یا پنج سال ومزار مبارک در نجف ست در شواهد النبوت ست که امیر المومنین علی امام
حسن وامام حسین رضی الله عنهما را وصیت فرموده بودند که چون میرم مرا بر سریرے نهید وبه نجف رسانید آنجا سنگی
سفید خواهید یافت که از نور درخشان ست آن را بکنید وآنجا مرا دفن کنید وملا عبدالغفور لاری گفته اند که قبر حضرت
امیر علیه السلام در بلخ ست در موضعیکه مشهور به آستانهٔ حضرت امیر المومنین ست ودرین باب حجتها آورده بعضے
برآنند که دفن کرده شد آنحضرت در قصر الامارت کوفه میانهٔ خانهٔ خویش وابوبکر بن عباس گوید که پنهان شد مزار او
تا از کندیدن خوارج علیهم ما علیهم محفوظ ماند وشریک گوید که نقل فرمود جسد شریف را حضرت امام بسوے مدینه
ودیگر اقوال اند که در نقل آنها طول بے محل ست والله اعلم بالصواب فضائل حضرت خارج از حد وحصا اند وفی
آنحضرت افضل ناس اند در علم وعمل وشجاعت چنانچه حضرت شاه ولی الله محدث دهلی در حسن العقیده فرموده وبنظر
تعمق اگر ماهر لبیب نظر فرماید به بیند که روبروے این یک فضل حضرت ایشان که انا وعلی من شجرة واحدة
است فضل وفضیلت جمله دیگران نمیرسد زیرا که دیگر هر جا که هست اظهار فضیلت وبزرگی ست ودرین حدیث
نسبت حضرت امیر اظهار یکتائی ویکجهتی ولا یخفی ما بینهما من الفرق بدانکه مودت حضرت امیر بر جمیع مومنین
بموجب قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی واجب ولازم ست وحب حضرت ایشان ایمان ست ؏

از مهر علی کسیکه یابد عرفان
نامش همه دم نقش کند بر دل وجان
این نکته طرفه بین که ارباب کمال
یابند ز بینات نامش ایمان

وهمین محبت را ذریعهٔ مفاخرت وحسن خاتمت خود میدانم ؏

بس که تابد مهر حیدر هر دم از سیمای من
آسمان را سرفرازی باشد از بالای من
چون سخن گویم ز معراجش که آن دوش نبی ست
پای در دامن کشد فکر فلک پیمای من

بهر وصافی او سر تافتدم گشتم زبان تا نگردد غیر مدحش ظاهر از اعضاے من

طبع من پاک ست چون دریا ز فیض مرتضیٰ ابر گوهر بار جوید فیض از دریاے من

گر نبودے ذو الفقار مهر او در دست دل طعمه می کردی مرا این نفس اژدرہاے من

خاک راهش در دو چشم من بجاے سرمه هست نیک دیدم فخر آسرین بر دیدهٔ بیناے من

نے من تنها بمدحش سرفرازی میکنم غیر ازین هرگز کسے نشنیده از آباے من

اے صبا در گردنت خاکم ببر سوے نجف بعد مردن چون فشرد ریزد زهم اعضاے من

مولانا شاه عبد العزیز صاحب می نویسند که فرقهٔ اهل سنت که شیعهٔ خاص جناب مرتضوی اند و بدل و جان فداے خاندان نبوی اند اجماع دارند برانکه محبت اهل بیت کلهم بر هر مسلم و مسلمه فرض و لازم ست و داخل ارکان ایمان ست انتهی و از حضرت ولی النعمت طاب ثراه در محبت و اعتقاد با فضیلت اهل بیت اطهار و تمسک باقوال و احوال ایشان و استمداد از ارواح طیبهٔ ایشان هرچه دیده ام اگر نویسم در دفترها هم گنجائش ندارد میفرمایند

جهان مین خاکِ شفا اسکی خاک کیون نه بنے جو دل سے ورد کرے شاه بو تراب کا نام

تشنه کامی سے تراب اپنے تو کیون کهاتا هے غم پهونچی هے فریاد تیری ساقی کوثر تلک

تجهپر تو اے تراب علی کا کرم هے زنت پشتی په هے همیشه ترے شاه مجتبیٰ

تراب البته تجهکو وان ملین گے جام کوثر کے که تیرا جد اعلےٰ حیدر کرار ساقی هے

وصل باید دانست که احادیث فضائل جناب امیر زیاده ازان ست که احصاے آن در مقدور آید

اخرج الحاکم عن احمد بن حنبل قال ماجاء لاحدٍ من اصحاب رسول الله صلعم من فضائل ماجاء لعلی بن ابی طالب رضی الله عنه و سبب این معنی اجتماع دو سبب ست یکی رسوخ او در سوابق اسلامیه دوم قرب قرابت او با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آنجناب اوصل ناس بارحام و اعرف ناس بحقوق مراتب بودند باز چون عنایت الٰهی مساعدت نمود حضرت امیر را در کنار تربیت آنحضرت صلی الله علیه وسلم انداخت مرتبهٔ قرابت دو بالا شد و کرامت دیگر در کار ای کردند باز چون حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها را در عقد او دادند مزید فضیلت با و پار شد و اسمٰعیل قاضی و نسائی و ابو علی گوید که نه وارد شد در فضیلت صحابه

باسانید حسان اکثر از انچه وارد شد در فضل علی و بعضے از متاخرین گویند که چون ازذریت علی اہلبیت نبوی اند
سبب این فضائل ہمین ست حضرت مولانا شاہ ولی اللہ دہلوی در ازالۃ الخفا در باب فضائل جناب امیر میفرماید
که فمن المتواتر انت منی بمنزلة هارون من موسی روی ذلك عن سعد بن ابی وقاص واسماء بنت
عمیس وعلی بن ابی طالب وعبد الله بن عباس ومن المتواتر حدیث انا من علی وعلی منی اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه رواه زید بن ارقم وبریدة وعمران ابن حصین وعمرو بن اشاس ومن المتواتر
حدیث لما نزلت انما یرید الله الخ دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم هؤلاء الخمسة روی ذلك من حدیث
سعد وام سلمة وواثلة وعبد الله بن جعفر وانس بن مالك ومن المتواتر انه اعطاه الرایة یوم
فتح الخیبر وقال لاعطین الرایة رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله رواه عمر
وابو هریرة وغیرهم و مسلم از عامر بن سعد بن ابی وقاص و او از پدر خویش روایت می کند که امر کرد معاویه بن
ابی سفیان سعد را پس گفت چه چیز مانع ست ترا از دشنام دادن علی گفت سعد تا یاد دارم سه حدیث را که
فرموده ست رسول اللہ ہرگز دشنام نخواہم داد علی را زیرا که ہر یکی ازان سه دوست اندمرا از توانگری شنیدم
رسول اللہ را که گذاشته بود آنحضرت علی رض را در بعض غزوات بزنان پس التماس کرده بود علی از رسول ص
که یا رسول اللہ مرا می گذاری بزنان و کودکان پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیه وسلم یا علی خوش نمی شوی اینکه
باشی تو از من چون ہارون بموسی مگر بتحقیق نبوت نیست بعد من و شنیده ام رسول اللہ را که می فرمود
در خیبر ہر آئینه خواہم داد این رایت را بمردے که دوست میدارد اللہ و رسول را تا آخر قصه و چون نازل شد
قل تعالوا الخ خواند رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم فاطمه و علی و حسن و حسین را و فرمود اللهم هؤلاء اهلی
ترمذی و حاکم از بریده می آرد که فرمود رسول اللہ که بتحقیق حق سبحانه تعالی امر کرد مرا بدوستی چهار چیز
و خبر داد مرا اینکه حق دوست میدارد آن چهار را گفته شد یا رسول اللہ نام بگیر فرمود یکی علی ازانهاست
و ترمذی از ابن عباس و ابن عمر می آرد که عقد مواخات فرمود رسول اللہ علیه وسلم درمیان اصحاب پس
آمد علی چرک آلوده چشمان پس عرض داشت که یا رسول اللہ مواخات کردی درمیان اصحاب خویش و عقد
مواخات نه بستی درمیان من و کسی فرمود آنحضرت انت اخی فی الدنیا والاخرة و ترمذی از ابی سعید خدری

روایت می کند که ما منافقان را بعلامت بغض علی می شناختیم طبرانی وحاکم از ابن مسعود روایت می کند که
بود رسول الله صلی الله علیه وسلم هرگاه که غصه می شد جرأت نمی شد کسی را که با و کلام کند مگر علی طبرانی وحاکم
از ابن مسعود روایت می کند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که نظر بر علی عبادت ست و اسناد این حدیث
حسن اند ابو یعلی و بزار از سعد بن ابی وقاص روایت می کند که فرمود آنحضرت هر که ایذا رساند علی را پس
بتحقیق ایذا رسانید مرا طبرانی به سند حسن از ام سلمه روایت می کند که فرمود آنحضرت هر که دوست داشت
علی را پس دوست داشت مرا و هر که دوست داشت مرا دوست داشت حق را و هر که بغض داشت با علی
بغض داشت با من و هر که بغض داشت بمن بغض داشت بحق و نیز ام سلمهؓ روایت می کند که شنیده ام رسول الله
را که می فرمود هر که دشنام داد علیؓ را او دشنام داد مرا و از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی ست که فرمود آنحضرت
بهترین اخوان علیؓ ست و بهترین اعمام حمزه و ذکر علیؓ عبادت ست و خطیب از انس روایت می کند که
فرمود آنحضرت عنوان صحیفهٔ مومن حب علی بن ابی طالب ست و ترمذی و نسائی روایت می کند که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که هر آئینه جنت مشتاق ست بسه کسان علیؓ و عمارؓ و سلمانؓ و ابن عباسؓ روایت
می کند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه ام عطیه روایت می کند که فرستاد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم سریه که دران علی بود آنحضرت را شنیدم که می فرمود بار خدایا نمیرانی مرا تا نمائی
علی را ام سلمه روایت می کند که میفرمود آنحضرت لا یحب علیًّا منافق ولا یبغضه مؤمن هذا
وباقی از صواعق محرقه ابن حجر و ازالة الخفا حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی فاروقی و دیگر کتب باید دید
مجمل اینکه حضرت علی مرتضی و فضائل او را باعث آنست که در اصل جبلت اخلاق قویه که فحول رجال را
می باشند او می داشت از شجاعت و قوت و حمیت و قابس جود الهی آن همه اخلاق را در مرضیات خویش صرف نمود

ذکر خاتم الانبیاء والمرسلین سید الاولین والآخرین مولانا و مولی الثقلین محبوب رب المشرقین والمغربین شمس السالکین سراج العارفین مصباح المقربین محب الفقراء والغرباء والمساکین الذی

قال الله تعالیٰ وتبارک فی مدحہ وما ارسلناک الا رحمۃ للعالمین

اوست ایجاد جہان را واسطہ	درمیان خلق و خالق رابطہ
شاہباز لامکانی جان او	رحمۃ للعالمین در شان او

لا یمکن ثناؤہ من العالمین بل من الملائکۃ المقربین
سیدنا ابو القاسم محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

جمہور اہل سیر و تواریخ متفق اند بر آنکہ حضرت اسماعیل و ابراہیم و نوح و شیث علیہم السلام از اجداد کرام آنحضرت اند و اسامی گرامی آنحضرت بسیار اند از انجملہ دو نام مشہور اند و نام نامی آنحضرت در توریت احمد و ضحوک ، در انجیل حامد و بروایتے فارقلیطا و در آسمان احمد و محمود است ولادت باسعادت آنحضرت باتفاق علما و اہل سیر بعد از طلوع صبح صادق پیش از طلوع آفتاب روز دوشنبہ بود لیکن در تعین سال و ماہ و تاریخ اختلاف است عامۂ اہل سیر و تواریخ بر آنند کہ آن سرور در سال فیل متولد شدہ بعد از پنجاہ و پنج یا چہل روز و قولے آنکہ ہر دو قصہ دریک روز واقع شدند و بزعم بعض ولادت آنحضرت بعد سی سال از واقعۂ فیل ست و بگمان بعضے بعد از چہل سال رو دادہ و قول اول صحیح ست و عقیدۂ جمہور علما آنست کہ تولد آن سرور در ماہ ربیع الاول واقع شد و زعم طائفہ آنکہ در ماہ رمضان واقع شدہ مشہور آنست کہ دوازدہم ماہ ربیع الاول واقع شد و در دوم و ہشتم نیز گفتہ اند و بقول بعض اول دوشنبہ کہ از ماہ مذکورہ بودہ و گویند کہ آن سرور در عہد نوشیروان تولد شدہ اند بعد از انکہ چہل و دو سال از حکومت او گذشتہ بود صاحب جامع الاصول وغیرہ آوردہ کہ ہشت صد و ہشتاد و دو سال از وفات سکندر رومی گذشتہ بود و بروایت ابن عباس از زمان حضرت عیسیٰ علیہ السلام تا ولادت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم

شصت و شش صد سال بوده و ابتدای نزول وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بقول اکثر اصحاب حدیث و اهل سیر روز دوشنبه سوم یا هشتم ماه ربیع الاول سال چهل و یکم از ولادت آن سرور صلی الله علیه وسلم بود و نزد جمعی کثیر از ائمه سیر و تواریخ در ماه مبارک رمضان بود و بعضے از متاخرین علماے حدیث گفته که ابتداے وحی بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خواب بود در ماه ربیع الاول و در ابتداے ماه رمضان و معجزاتیکه از آن سرور صلی الله علیه وسلم بظهور رسیده مثل نزول قرآن و شق قمر و سخن کردن طفل از اهل یمامه که همان روز متولد شده بود و سخن کردن آهو و گواهی دادن سوسمار و سواے این بسیار است و آن قدر معجزاتے که از آنحضرت ظاهر شده اند که از ان از هیچ پیغمبر رونمود و معراج آنحضرت بقول اکثر در ماه ربیع الاول سال دوازدهم نبوت و بقولے شب بست و هفتم رجب و بقولی در بست و هشتم ماه ربیع الآخر و نزد بعضے در هفدهم ماه رمضان سال دوازدهم از بعثت واقع شده و هجرت آن سرور با حضرت صدیق اکبر رضی در شب بست و هشتم ماه صفر یا غرهٔ ربیع الاول سال سیزدهم یا چهاردهم از بعثت واقع شد اکثر اهل سیر بر آنند که بیرون رفتن ایشان از مکه روز دوشنبه بود و بعضے بر آنند که پنجشنبه بود و وجه جمع آنست که خروج از خانهٔ حضرت ابوبکر رضی الله عنه پنجشنبه و خروج از غار و توجه نمودن بمدینه دوشنبه یا عکس بوده باشد والله اعلم و باتفاق اهل سیر آن روز که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم داخل مدینهٔ منوره شدند روز دوشنبه بود از ماه ربیع الاول و در ان که چندم ماه بود اختلاف ست بعضے بر آنند که اول ماه و بقولے دوازدهم و بقولے سیزدهم بوده و واقعهٔ وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد جمهور اهل سیر هنگام چاشت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سال یازدهم از هجرت و بقولے دوم ماه مذکور واقع شده و شب چهارشنبه و بقول بعضے روز سه‌شنبه در مدینهٔ مطهره در حجرهٔ حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها در ان مکان قبض روح مقدس واقع شده و همدر ان آنحضرت را دفن کردند صلی الله علیه وآله وسلم و سن شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم شصت و سه سال بود باقی از کتب سیر دیدنی ست۔

سلسلهٔ عالیهٔ قادریهٔ رضویه

بدانکه این سلسله منسوب ست بسید السادات حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی رضی الله عنه

وچون حضرات این سلسلہ تا حضرت سید نجم الدین غوث الدہر در سلسلہ علیۂ قلندریہ ذکر کردہ شدند لہذا
آغاز این سلسلہ از ذکر حضراتے کہ بعد حضرت سید صاحب اند کردہ می شود۔

ذکر سید السادات منبع الفیض والکرامات الابدی سیدی حضرت نظام الدین غزنوی

منسوب بغزنین کہ ولایتے معروف ست حضرت ایشان خلیفۂ رشید پدر خود اند و پدر حضرت سید
نجم الدین غوث الدہر قلندر اند و معاصر حضرت شیخ صدر الدین عارف سہروردی سنہ و تاریخ ولادت
و وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر شیخ الشیوخ قدوۃ الاماجد والاعالی سیدی سید نور الدین مبارک غزنوی

حضرت ایشان مرید و خلیفۂ شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی اند چون بوجود آمدند والد ماجد
ایشان بخدمت شیخ الشیوخ بردند چنانکہ در حال حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر نوشتہ شد
در مراد المریدین ست کہ حضرت ایشان خواہرزادۂ شیخ الشیوخ نیز اند بعد تربیت و ہدایت شیخ او را از خلفاے
خود گردانیدہ بغزنین براے ہدایت وارشاد فرستادند و بعد ازان بدہلی آمد چون با وصاف زہد و تقوی
و دیانت و امانت موصوف بود سلطان شمس الدین التمش او را شیخ الاسلام دہلی مقرر کرد و بمیر
دہلی اشتہار یافت از حضرت شیخ نصیر الدین محمود چراغ دہلی منقول ست کہ بزرگے بود نام او شیخ اجل
شیرازی می گفتند کہ سید نور الدین مبارک بحالت خورد سالی اول نعمت از و یافت و در آن وقت
بازرگانے بود از مریدان شیخ اجل روزے او بخدمت شیخ آمد و عرض کرد کہ در خانۂ من پسری ست
شیرخوار نعمتے براے او عطا فرمائید فرمود نیکو باش چون من فردا نماز بامداد بگذارم پسر خود را بیار
و از جانب راست در نظر من در آری از اتفاقات پدر سید نور الدین مبارک ہم دران وقت حاضر بود

چون این حدیث از زبان شیخ اجل بشنید با خود گفت که من نیز پسر خود را بیازمایم چون وقت نماز بامداد
شد بازرگان در آمدن خود درنگ کرد و پدر سید نور الدین مبارک بر خاست و قبل از نماز پسر خود را در مسجد برد
و بعد از نماز از جانب راست در نظر شیخ در آورد شیخ در وے نظر کرد و نعمت ولایت بوی ایثار نمود چنانچه این همه
برکت و نعمت که بوے عطا شد از برکت نظر شیخ اجل بود اگرچه بار دیگر سید نور الدین بخدمت شیخ الشیوخ رفت
کار خود تکمیل رسانید و خرقۂ خلافت گرفت تاریخ وفات ایشان سیزدهم ربیع الثانی سنه شش صد و سی و دو
بقول صاحب اخبار الاخیار و بقولے شش صد و چهل و هفت اند و مقبره جانب شرقی حوض شمسی است
حضرت ایشان اجازت سلسلۂ قادریه و سهروردیه هردو از حضرت شیخ الشیوخ دارند۔

ذکر منبع عیون المجاهدة مطلع انوار الریاضة سیدی شیخ الشیوخ شهاب الدین السهروردی

سهرورد بضم السین و الراء الاولی چنانچه در بهجة الاسرار و حاشیۂ مواهب بر شبراملسی ست از انساب
و در تاریخ ابن خلکان و غیره بفتح راست نسبت بسهرورد بلده ایست نزدیک زنجان از عراق عجم کنیت
ایشان ابو حفص ست و لقب شیخ الشیوخ و نام عمر بن محمد البکری پدر بزرگوارش شیخ محمد قریشی سهروردی
است نسب شریفش بحضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنه منتهی میگردد رضی اللہ عنه قطب زمان و غوث آوان و عالم
عامل و فاضل کامل و پیشوائے وقت بوده اند و مذهب و امام شافعی میداشتند در بغداد مشهورترین
متأخرین بودند ارباب طریقت اندورون و نزدیک استفتائے مسائل طریقت از وے می کردند مرید عم خود شیخ
ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی بودند و بصحبت حضرت غوث الاعظم سید محی الدین ابو محمد عبد القادر جیلانی
قدس سره العزیز نیز مشرف گشته فوائد عظیم حاصل می نمودند حضرت غوث الاعظم اکثر در حق وے فرمودے
که یا عمر انت آخر المشهورین فی العراق حضرت ایشان فرموده اند که در جوانی بعلم کلام مشغول بودم
و کتاب چند دران یاد گرفتم عم من مرا ازان منع می کرد روزے عم من بزیارت حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
رضی اللہ عنه آمد و من با وے بودم مرا گفت حاضر باش که بر مرد ے می رویم که دل وی از خدای تعالی

خبر میدهد و منتظر باش برکات دیدار وی را چون نشستم شیخ ابوالنجیب گفت یا سید این برادر زاده من
بعلم کلام مشغول ست هر چند منع می کنم ازان باز نمی ایستد حضرت غوث الثقلین فرمودند ای عمر کدام کتاب
حفظ کرده گفتم فلان کتاب و فلان کتاب را و دست مبارک خود را بسینه من فرود آوردند که یک لفظ
ازان کتب بر حفظ من نمانده بود و خدای تعالی همه مسائل آنها بر خاطر من فراموش گردانید و از علم لدنی
مملو ساخت و فرمودند که انچه یافته ام از برکت شیخ عبدالقادر جیلانی است از خلفاے ایشان حضرت
نورالدین مبارک غزنوی و حضرت بهاءالدین ذکریا ملتانی و شیخ نجیب الدین علی برغش شیرازی و شیخ
حمیدالدین ناگوری و از جمله مسترشدان شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی ولادت شیخ الشیوخ در ماه رجب سنه
پانصد و سی و نه هجری ست وفات ایشان در غرهٔ ماه محرم سنه شش صد و سی و دو و مزار مبارک وی در شهر
بغداد ست و عمر شریف نود و سه سال بود حضرت ایشان را تصانیف بسیار اند عمده ترین آنها عوارف
المعارف ست که تا حال متداول میان حضرات صوفیه است۔

ذکر الشیخ الاعظم والمرشد الافخم قطب الولایت نجم الهدایت خلاصة سلسلة العلیة سلالة البرکات الاحمدیة شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ محی الدین ابو محمد عبدالقادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی عنه

حضرت ایشان مرید و خلیفه حضرت شیخ ابوسعید مبارک مخزومی اند ولادت با سعادت بقول صاحب
سفینة الاولیا و نفحات الانس اول شب ماه رمضان سال چهار صد و هفتاد و بقولے هفتاد و یک
هجری ست و در مناقب الاصفیا ست که در ماه ربیع الآخر سنه چهار صد و هفتاد و یک هجری ست و حنبلی
مذهب بودند و فتوی بر مذهب امام احمد بن حنبل و شافعی میدادند و کنیت آنجناب ابو محمد ست و سبب
ملقب شدن بلقب محی الدین اینست که میفرمودند که بروز جمعه از بیرون بغداد در شهر می آمدم ناگاه در
راه بر سر بیماری نحیف البدن متغیر اللون گذشتم بیمار بسوے من متوجه شد و گفت السلام علیک

یا عبد القادر گفتم وعلیک السلام یا عبد الله گفت نزدیک من آی نزدیک وی رفتم گفت مرا بنشان بنشاندم چون بنشست فی الحال جسد او تازه و صورت او روشن گشت و رنگش صاف گردید گفت مرا می شناسی گفتم نے گفت من دین جد توام پیش از تو ضعیف شده بودم و بسیار بحالت زار چنانکه دیدهٔ حالا مرا خدا تعالے ببرکت وجود مسعود تو بار دیگر زنده گردانید و انت محی الدین پس وراگذاشتم و در مسجد جامع رفتم شخصے تعلین پیش پاے من نهاد و گفت یا محی الدین چون نماز بگذاردم خلق از هر طرف بر من هجوم می کردند دست و پای مرا می بوسیدند و می گفت یا محی الدین و این لقب آنجناب در زمین ست و در آسمان لقب وی باز اشهب و غوث الثقلین و تصرف آنجناب بر جن و ملک و انس بوده چنانچه آدمیان در مجلس وی حاضر شده مستفیض می شدند جنیان نیز حاضر می گشتند و اسلام می آوردند عمر شریف نود سال و وفات در شب جمعه بعد نماز عشا یازدهم ربیع الآخر و بروایتے نهم سنه پانصد و شصت و یک یا پانصد و شصت دو و باقی در کتب دیگر موجود ست حاجت بیان نیست از خلفاے حضرت ایشان شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ ابو محمد یونس القصار الهاشمی و شیخ ابو الحسن علی بن جامع وغیرهم اند۔

فائده بدانکه آنحضرت را جیلی ازان جهت می گویند که اصل شان از ولایت جیل ست و ولادت باسعادت نیز در آنجا واقع شده و آن ملکی ست و راے طبرستان که آن را جیلان و گیلان و گیل نیز گویند و بعضے گفته اند جیل موضعے ست بر کنار دجله یک روزه راه از بغداد بطرف واسط و نیز موضعے ست جیل نزدیک مداین بحسب نسبت این دو موضع هم گیلی و گیلانی و جیلانی می گویند اما جماعتے که نسبت آنحضرت باین دو موضع کرده اند از انجمله یکی صاحب روضة النواظر ست که از اکابر وقت بودند و قول ایشان سند ست نوشته اند که قول آنها غلط ست و گفته اند می تواند بود که آنحضرت درین موضع چند روز اقامت نموده باشند چنانچه در بریج عجمی اما اصل آنحضرت از ولایت گیلان ست و صاحب معجم البلدان آنحضرت را به موضع بشتیر که از مضافات گیلان ست نسبت کرده والله اعلم۔

ذکر امام الاولیاء و مقام الاصفیاء مرشد

غوث الثقلین حضرت شیخ ابو سعید مبارک مخزومی

لفظ مخزومی بالزاء است یا بالراء المهملہ منسوب بہ مخرم کہ محلہ در بغداد ست و بزا منسوب بقبیلہ است کہ در عرب مشہور ست کما قال مولانا الشاہ ولی اللہ محدث در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ وفی النکات الاثیریۃ علی الاحادیث الجزریۃ قال الحافظ ابن ناصر الدین ابی سعید بسکون العین تلیہا الدال ہو المبارک بن علی بن الحسین بن بندار البغدادی المخرمی کما فی رسالۃ الخرقۃ للامام ابن العربی ہو بکسر المہملۃ المشددۃ نسبۃ الی المخرم محلۃ ببغداد شرقیہا نزلہا بعض ولد یزید ابن المخرم ووافقہم اللخمی والذہبی والشمس بن الجزری وابن ناصر الدین والیافعی والرداد والشیخ علی المتقی ومولانا عبد الحق دہلوی وہلم جرًا الی القشاشی والکردی وفی النفحات وحاشیتہ وہو المشہور المذکور فی الاسانید الجیلیۃ بالبلاد الہندیۃ المخزومی کاتب الحروف میگوید کہ قول فیصل ہمین ست کہ اگر خواندہ شود مخرم براء مہملہ پس منسوب بمحلہ بغداد ست واگر براء معجمہ پس منسوب بہ بنی مخزوم قبیلۂ عرب ست چنانکہ حضرت شاہ صاحب افادہ فرمودہ اند نام حضرت ایشان مبارک بن علی بن حسین المخزومی ست قدوۂ سالکان وقبلۂ عارفان پیر طریقت واقف اسرار حقیقت صحبت دار خضر علیہ السلام وحنبلی المذہب اند مرید شیخ ابو الحسن علی ہکاری وپیر خرقہ حضرت غوث الثقلین رض بناء مدرستہ الازج کہ بحضرت غوث الثقلین رض منسوب ست ایشان کردہ اند ودر حیات خود باوشان دادہ بودند چنانچہ قبر شریف حضرت غوث الاعظم در ہمان مدرسہ است وفات حضرت شیخ ابو سعید باتفاق اہل تواریخ در ماہ محرم سال پانصد وسیزدہ ہجری ست وباقوال بعضے در سال پانصد وہشت بوقوع آمدہ۔

ذکر سلطان الاولیا برہان الاتقیا قدوۃ العارفین عمدۃ الواصلین حضرت شیخ ابو الحسن علی الہکاری

بدانکہ ایشان ابو الحسن علی بن محمد بن جعفر القرشی الہکاری اند وجمہور مورخین ومحدثین گویند کہ علی بن احمد است وموافق اند جمہور را رداد وقشاشی وکردی وشیخ اکبر وجامی ومحقق دہلوی گویند کہ ابی الحسن علی

ابن محمد بن یوسف القرشی الاموی الهکاری و ابن خلکان گوید که بفتح ہا و تشدید کاف و بعد الف را مہملہ
نسبت ست بسوی قبیلۂ از اکراد طمع معاقل و حصون و قری من بلاد الموصل و در قاموس ست
که ہکاریہ مشددہ ناحیہ ایست فوق موصل و حضرت مولانا شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انتباہ می فرمایند
که ہکاری بہ تخفیف کاف نسبت ست بہ ہکاریہ قبیلۂ از اکراد کذا قال الشیخ ابراہیم الکردی فی غیر ہذا الموضع
انتہی ملا عبد الغفور لاری بہ تشدید کاف ضبط کردہ اند در ترجمۂ عدی ابن مسافر ہکاری پس آنچہ منسوب
بہ قبیلۂ اکراد ست بہ تخفیف باید خواند و آنچہ منسوب بہ ہکاریہ کہ شہریست بشام بہ تشدید باید خواند ہذا ہو
وجہ التطبیق و شیخ الاسلام ابو الحسن علی اموی قرشی منسوب بشہر ہکاریہ است کذا رأیتہ بخط البعض عن
لب الانساب غرضکہ حضرت ایشان از بزرگان مشائخ و مقتدائے زمان صاحب خوارق و کرامات صائم الدہر
و قائم اللیل بودند گویند کہ بعد سہ روز لقمۂ طعام خوردی و دو ختم قرآن بعد از نماز خفتن تا نماز تہجد کردی
مرید و خلیفۂ شیخ الشیوخ ابو الفرح یوسف طرطوسی اند وفات ایشان در ماہ محرم سال چارصد و ہشتاد و شش
ہجری بوقوع آمدہ و نزد بعضے سال چارصد و ہشتاد و چار و پنج نیز ست۔

ذکر سراج الاصفیا و نبراس الاولیا برہان الواصلین و حجۃ اللہ فی العالمین حضرت شیخ ابو الفرح (چراغ) یوسف الطرطوسی

و در بعضے روایات طرسوسی نام آنحضرت در مناقب الاولیا خواجہ یوسف طرطوسی گفتہ و در سفینۃ الاولیا
مذکورست کہ شیخ ابو الفرح یوسف طرسوسی اصل ایشان از طرسوس ست انتہی و این نسبت بسوے طرطوس ست
کہ بلدہ ایست در قاموس گوید کہ طرسوس بروزن حلزون بلدہ اسلامی ست کہ بود براے
رمن و بعد از ان باز آمد درین ہنگام مسلمانان ایشان مرید ابو الفضل عبد الواحد تمیمی اند
قدوۂ اولیائے زمان و زبدۂ مشائخ جہان صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و در توکل
قدم محکم داشت و در تجرید و تفرید یگانۂ وقت بود وفات ایشان در سال چارصد و چہل و ہفت
باتفاق اہل تواریخ ست۔

ذکر قبلة الاولیا و کعبة الاصفیا نخبت العارفین و عمدة الواقفین حضرت شیخ ابو الفضل عبد الواحد تمیمی رح

و در بعضے روایات یمنی منسوب به یمن که شهرتست مشهور و تمیمی منسوب به بنی تمیم قبیلۂ عرب آنحضرت
مرید و خلیفہ پدر خود حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی اند کنیت ایشان ابو الفضل و نام پدر ایشان عبد العزیز بن حرث
ابن اسد از بزرگان این طائفۂ علیه و خادم شریعت و سالک طریقت واقف حقیقت و امام اهلسنت و جماعت
بودند و در راه شریعت و طریقت قدم به قدم پیر روشن ضمیر خود داشتند و از کمل مریدان و خلفاے حضرت
شیخ ابوبکر شبلی بودند محدث نجمی و شیخ اسحق المحدث الطبری و فقیه شعبی و حافظ برهان بعلوی و فقیه الجمال ابن
عمر و حافظ شمس ابن الجزری و حافظ ابو الفتوح الطاوسی و محدث داود یافعی و غیرهم گویند که ایشان از ابوبکر شبلی خرقه پوشیده اند
و روایت کردند امام حافظ یونس العباسی صاحب امام ابن العربی و امام شهاب الدین سهروردی صاحب قسطلانی و جلال
العسقلانی و امام جلال البخاری و امام الفقیه المحدث موفق الدین ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن قدامه و حافظ ابو المظفر
یوسف السرسری حافظ شمس الدین ابو عبد الله بن ابی بکر الدمشقی الشهیر بابن ناصر الدین و حافظ زین الدین رضوان المقری
و حافظ شمس السخاوی و شیخ علی المتقی و محدث قشاشی و غیرهم که ایشان خرقه پوشیده اند از پدر خود شیخ
عبد العزیز می گویند ضعیف که این مضائقه ندارد زیرا که تعاصر میان این حضرات متحقق ست چنانکه
حضرت الحضرات مرشدی و جدابی شاه تراب علی قلندر قدس سره در کتاب مستطاب کشف التواری فی
احوال نظام الدین القاری مؤلفۂ خود بصفحه ۱۰۸ می فرمایند که در بعضے خاندان قادریه درمیان ابو الفضل
عبد الواحد تمیمی و ابوبکر شبلی واسطۂ شیخ عبد العزیز می نویسند و در بعضے خاندان نمی نویسند پس هر دو
صورت جائزست بدینوجه که شیخ ابو الفضل و شیخ عبد العزیز هر دو را از شیخ ابوبکر شبلی رسیده است
پس ابو الفضل از طرف پدر خود شیخ عبد العزیز هم مجاز بوده هم از طرف شیخ ابوبکر شبلی قدس سره انتهی
وفات ایشان در ماه جمادی الاخری سنه چار صد و بست و پنج هجری و بقول بعضے بست و شش هجری
است و مزار در مقبرۂ امام احمد بن حنبل رحمة الله علیه واقع بغدادست۔

ذکر عمدة السلاک و عمدة النساک حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی رح

عبادت کننده ۱۲

همچنین در نسبت ایشان یمنی و تمیمی هم اختلاف ست حضرت ایشان از اعاظم مریدان حضرت شیخ ابوبکر شبلی اند فاضل و کامل و مقتدای زمانه و از کبار اولیاء الله و سر حلقهٔ صوفیان عالی مقام اند کمالات و کرامات و حالات ایشان از بیان مستغنی اند سال وفات ایشان بدریافت نرسید۔

ذکر راس القوم و رئیسهم فخر الاولیاء تاج الاصفیاء صاحب الکرامات العالیه عارف مقامات الالٰهیه حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح

کنیت ایشان ابوبکرست و نام جعفر ابن یونس و صحیح داشت این را شیخ الاسلام هروی و تابع شد آن را جامی و همین مکتوب ست بر مزار او و سلمی و قشیری و ابوبکر کلاآبادی و جلالی و ابن خلکان و ذهبی و یافعی دلف ابن جحدر گویند و بعضی دلف ابن جعفر و حافظ تمیمی گوید که ابوبکر محمد بن خلف و کنیت کرده شد به دلف و ردّ او گوید که بر آنند مشائخ ما و متابعت کرده اند اوشان را قشاشی و کردی و سندی گوید که محمد بن دلف بضم دال المهملة و فتح اللام بن خلف بن محمد بن جحدر بفتح الجیم و مهملات بجعفر المحدث الفقیه المالکی المصری البغدادی المتوفی من السماع فیما روی الهروی و شبلی نسبت ست بشبلیه و این دهی ست از دیهات اسروشنه از بلاد ماوراء النهر و مرید خاص حضرت شیخ جنید اند و خرقه نیز از ایشان دارند چنانچه میفرمودند که هر قومی را تاجی ست و تاج این قوم شبلی ست مالکی المذهب بودند و بقولی اصل ایشان از موضع شبلیه خراسان ست و در طبقات سلمی مذکورست که خراسانی الاصل و بغدادی المولد و المنشا اند و بقولی مولد ایشان سامره است و اصل از اسروشنه که از توابع فرغانه است وفات ایشان در شب جمعه بست و هفتم ماه ذی الحجه بسال سه صد و سی و چار هجری بوده و مدت عمر شریف هشتاد و هفت سال و قبر در بغداد ست۔

نقل ست که از حضرت شیخ شبلی پرسیدند که اکرم الاکرمین که بود فرمودند آن بود که گناه آمرزنده باشد هر کسی را و بآن گناه عذاب نکند که این گناه ست که من فلان دوست و بندهٔ خود را آمرزیدم (در مناقب الاولیا)

مسطور ست کہ ابوبکر شبلی خلیفۂ رشید حضرت جنید بغدادیست وجنید گفت بچشمی کہ یکدیگر را می نگرید شبلی منگرید
فانہ عین من عیون اللہ اصلش از فرغانہ ونشو ونما در بغداد یافتہ در ابتداے حال در مجلس خیر نساج توبہ کرد
وبخدمت جنید مرید گشت۔

نقل ست کہ شبلی در بازار گذشت خیار فروشی می گفت دہ خیار بدانگی شبلی گفت ہرگاہے کہ دہ خیار
بدانگی فروختہ باشند حال اشرار چہ باشد۔

نقل ست کہ شبلی مرض الموت دوش مریدی گرفتہ بمسجد میرفت مردی در راہش آمد گفت کہ مرا فردا
باین مرد کاریست چون بخانہ آمد ہمان شب وفات یافت گفتند در فلان موضع نیکو عنایتیست خادم گفت
بلے از وگفت از چہ دانستی گفت ازانکہ دیر گفتہ بود کہ مرا فردا باین مرد کاریست **مقالات** گفت آزادی آزادی
دل ست نہ آزادی تن گفت عجب تر آنکہ ہرکہ خدا را شناسد وعصیان کند گفت یاران سرمایۂ وقت نگہدارید
ورائگان ندہید کہ فردا یار شما خواہد بود۔

ذکر قدوۃ المقربین ذروۃ ارباب الیقین صفوۃ اصحاب الصحو والتمکین باسط الایادی حضرت خواجہ ابوالقاسم جنید بغدادیؒ

کنیت ایشان ابوالقاسم ولقب سید الطائفہ وطاؤس العلماء وقواریری وزجاج وخزاز زجاج ازان گفتند کہ
پدر ایشان محمد بن جنید آبگینہ فروش بود وخزاز بفتح خاے معجمہ وتشدید زاء وبعد الف راے ثانیہ کسی کہ بعمل خز
مشغول باشد وقواریری بفتح قاف وواو وبعد الف راے مکسورہ بعد ازان یاے تحتانیہ ساکنہ دلیس از وے
براے آن گویند کہ پدرش قواریری بود ووالد حضرت ایشان از نہاوند بودہ اند ومولد ومنشا سید الطائفہ بغداد
بود وہمین است نام او پیش ائمہ متقدمین وسمعانی وسبکی وغیرہم ودر قاموس ست کہ جنید کزبیر لقب ابوالقاسم سعید
ابن عبید سلطان الطائفۃ الصوفیہ مرید کامل وخواہرزادہ سری سقطی اند مرجع مشائخ کبار ومطلع سادات باعتبار
بحر الحقائق والاسرار سلطان طریقت پیشواے اہل حقیقت مقتداے جہان واوتاد زمان وازائمہ سادات این قوم
بودہ اند وبہ حارث محاسبی ومحمد قصاب قدس سرہ صحبت داشتہ اند ورویم وابوالحسین نوری وشبلی خراز وغیرہ

مشائخ سلسلہ نسبت خود بایشان درست می کنند و منسوبان ایشان را جنیدیہ خوانند و ازین جہت ایشان را
سید الطائفہ و امام الائمہ گویند سخن ایشان در طریقت حجت ست و ہیچ کس از مشائخ متقدمین و متاخرین بر ظاہر و باطن
ایشان انگشت نمی توانست نہاد مقبول ہمہ بودہ بنائے طریقۂ ایشان بر صحو و سکر ست چنانچہ صاحب کشف المحجوب مفصل بیان کردہ اند
روزے از سری سقطی قدس سرہ پرسیدند کہ ہیچ مرید را درجہ بلند تر از پیر شدہ ست گفت بلی درجہ جنید فوق درجہ من ست خلیفہ بغداد
رویم را گفت ای بی ادب رویم گفت من بے ادب نباشم کہ نیم روز با جنید صحبت داشتہ ام یعنی ہر کس کہ نیم روز با جنید صحبت
داشتہ باشد از وی بی ادبی نیاید و شیخ ابو جعفر حداد گفتہ اند کہ اگر عقل مردی بودی بصورت جنید بودی گویند کہ حضرت شیخ جنید سی سال نماز خفتن
گذاردہ بر پائی بپا بودی تا صبح اللہ گفتی و بہمان وضو نماز بامداد بگذاردی و می فرمودند کہ خدائے تعالی سی سال بزبان جنید با جنید
سخن گفت و جنید در میان نہ و خلق را خبر نہ و نیز می فرمودند کہ یک روز دلم گم شدہ بود گفتم الٰہی
دلم باز دہ ندائے شنیدم کہ جنید ما دل بدان ربودہ ایم تا با ما بمانی تو باز میخواہی کہ تا با غیر ما بمانی۔

نقل ست کہ یکے از بزرگان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دید نشستہ و شیخ جنید حاضر شخصی فتوی
آورد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ بجنید دہ گفت یا رسول اللہ تو حاضری فتوی بدیگری چون دہم
فرمودہ چندانکہ انبیا را بہمہ امت خود مباہات بود مرا بہ جنید مباہات ست حضرت شیخ بظاہر و باطن از شرع شریف آراستہ بودند

نقل ست کہ روزی سخن می گفتند مریدی نعرہ زد او را ازان منع کردند و برنجانیدند و فرمودند کہ اگر بار دیگر
نعرہ زنی ترا ہجور خواہم کرد بعد ازان باز بسخن شدند این جوان خود را نگاہداشت تا حال بجائی رسید کہ طاقت
نماند ہلاک شد رفتہ او را دیدند در میان دلق خاکستر شدہ بود۔

نقل ست کہ در بغداد روزے دزدے را آویختہ بودند رفتند و پائے دزد را بوسیدند مردم ازان سوال
کردند گفتند ہزار رحمت بروی باد کہ در کار خود مرد بودہ است و چنان آن کار را بکمال رسانیدہ کہ سر در سر آن کار
کرد وفات ایشان روز شنبہ بست و ہفتم ماہ رجب سال دو صد و نود و ہفت ہجری بود و در تاریخ یافعی ست
سال دو صد و نود و ہفت و بقولے دو صد و نود و نہ ہجری بودہ و قول اول اصح ست گویند چون وفات ایشان
نزدیک رسید تسبیح می گفتند بانگشت عقد می گرفتند یا چہار انگشت بستند و انگشت مسبحہ را واگذاشتند
و بسم اللہ الرحمن الرحیم گفتند و چشم پوشیدہ برحمت حق پیوستند چون غسال بوقت غسل خواست کہ آب بچشم رساند

ہاتفے آواز داد کہ دست از دیدۂ دوست مابدار کہ چشمے کہ بنام ما بستہ باشد چرا بلقاے مانگشاید پس خواست کہ انگشت معقدہ را بکشاید آواز آمد کہ انگشتے کہ بنام ما بستہ شد چرا بغیر ما کشادہ نگردد مزار ایشان در بغداد است۔

ذکر برہان الکاشفین و سلطان العاشقین الصادقین منبع الفیوضات الابدی حضرت خواجہ سری ابن مغلس السقطی رح

کنیت ایشان ابوالحسین ست مرید حضرت معروف کرخی اند و خال حضرت جنید ابن خلکان گوید کہ السری و المغلس بضم المیم و فتح الغین المعجمۃ و کسر اللام المشددۃ و بعدہا سین المہملۃ بمعنی مصلی الفجر فی الغلس و غلس بمعنی تاریکی آخر شب کذا فی المنتخب و سقطی نسبت ست بسوئے فروخت سقط ای متاع ردی کذا فی القاموس ایشان مقتدای زمان و شیخ وقت و امام اہل تصوف بودہ اند و اول کسیکہ در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیاے عراق مرید او بودند در مبادی حال سقط فروش بودند از صحبت معروف سقطی شدند و در ابتداے حال بدکان خویش پس پنج دہ ہزار رکعت میخواندند مردی گفت کہ فلان بزرگ از کوہ لکام ترا سلام رسانید گفت در کوہ بودن کارے نبود مرد باید کہ در بازار بحق مشغول باشد روزے گفتند کہ بازار بغداد بسوخت گفت من نیز فارغ شدم چون دکان خویش مسلم دیدند گفتند الحمد للہ و ہمہ کالا بفقرا دادند و گوشہ گرفتند گفت پنجاہ سال ست کہ استغفار کنم از آن شکری کہ کردم کہ چرا خود را بہتر از مسلمانان خواستم حضرت جنید میفرماید کہ روزے سری سقطی می گریست از سبب حال پرسیدند گفت کہ کوزہ بر ہوا آویختم تا آب سرد شود حورے زیبا دیدم گفتم تو آن کیستی گفت آن کسیکہ کوزہ در ہوا ندارد وفات او سنہ دو صد و پنجاہ و سہ سوم رمضان شریف روز سہ شنبہ بعد الفجر و بقولے سنہ دو صد و پنجاہ و مدفون شدند در بغداد پائین تربۃ بغداد۔

ذکر امام الہمام و الفقیہ المحدث العلام مہبط الفیوض السرمدی حضرت شیخ معروف کرخی رح

کنیت ایشان ابومحفوظ و نام پدر ایشان فیروز و بقولے فیروزان و بعضے نگارند کہ معروف بن علی الکرخی منسوب بکرخ کہ محلہ بغداد ست و ابن خلکان گوید کہ کرخی بفتح الکاف و سکون الراء و بعدہا خاء معجمۃ ہذہ النسبۃ الی الکرخ

وهو اسم لتسعة مواضع ذکرها یاقوت الحموی فی کتابه واشهرها کرخ بغداد و الصحیح ان معروف الکرخی منه انتهی و حفاظ
حدیث در مناقب ایشان کتبها نگاشته اند چنانچه از او شان ابو نعیم اصبهانی ست و ابن جوزی در صفوة الصفوة
گوید که ابراهیم حربی گفت که قبر معروف کرخی تریاق مجرب ست برای قضای حاجات و اجابت دعوات و تجربه
کرده اند این را اهل معرفت و ثقه و همچنین نقل کرده سلمی و قشیری و سهروردی و ابن خلکان و یافعی و سبکی و ابن الجوزی
و شعرانی و امثالهم و ابن حبان در ثقات می گوید که اهل عراق بسیار حکایات در کرامات و استجابت نقل کرده اند
و علامه شبراملسی در حاشیه مواهب از شیخ الاسلام زکریا شافعی در شرح رساله قشیری نقل می آرد که ابو عبد الرحمن
زهری گفت که هر که پیش قبر امام معروف کرخی قل هو الله یک صد بار خوانده حاجتے که داشته باشد بخواهد روا گردد
و همچنین منقول ست که خواندن این عمل در روا گردانیدن حاجت پیش قبر اشهب و ابن قاسم صاحبی مالک
انتهی غرضکه حضرت معروف کرخی با والدین بر دین ترسا بودند و بر دست امام علی موسی رضا مسلمان شدند و حضرت
امام را با ایشان کمال محبت و عنایت بود و انچه یافته اند از تربیت و برکت امام بوده و دربانی امام میکردند
در فهر الحسن ست نقلا عن الصواعق المحرقة فی ترجمة امام علی موسی رضا که از موالی امام حضرت معروف کرخی
استاد سری سقطی ست انتهی و شیخ عبد الوهاب شعرانی در طبقات خود در ترجمه معروف می گوید که هو من موالی علی بن
موسی الرضا صحب داؤد الطائی و مناوی ذکر کرده که موسی رضا او را از مولای او گرفته بود و معنی مولی مولی
العتق نیست بلکه مولی الاسلام کما یفهم من حدیث الطبرانی و ابن عدی و الدارقطنی و البیهقی و غیرهم عن ابی امامة
من اسلم علی یدیه رجلا فله ولاءه و بخاری در تاریخ خود و ابی داؤد و طحاوی از تمیم داری آورده که سواء
ارید بالولاء ولاء الارث او ولاء الموالات فلا منافات و این مثل قول ابن حبان ست
در بیان نصرانی که با کرام سر امام حسین الشهید مشرف شده بود و پس از ذکر امتے دیده اسلام آورد و گردید مولی الحسین
ای بمنزله بندگان و گویا تابعدار و خادم و معنی مولی ولی و سید نیز آمده کما قال العلامة الحرابی و المولی
هو الولی اللازم الولایة القائم بها الدائم علیها ذکره الفاضل المناوی فی شرح الجامع الصغیر فی تحت حدیث
من کنت مولاه و تمام این قصه حضوری حضرت معروف با والدین و اسلام آوردن در مرآة الجنان مذکور
است و نیز امام قشیری از شیخ خود امام المجتهد فی الآفاق القاری صحیح البخاری نقل کرده و هم ابن خلکان و از تحقیق

کاتب الحروف باید دانست که لفظ مولی مستعمل ست بر چند معنے یکے بمعنی اولی چنانچه در قرآن مجید در حق منافقین ست
ماویکم النار هی مولاکم دوم بمعنی ناصر چنانکه در قرآن مجید ست ان الکافرین لا مولی لهم سوم بمعنی وارث
چنانکه در قرآن مجید ست ولکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان والاقربون چهارم بمعنی عصبه قال الله تعالی
وانی خفت الموالی پنجم بمعنی صدیق قال الله تعالی یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا ششم بمعنی سید
ومعتق صاحب تذکرة الاولیا گوید که اگر معروف نبودی عارف نبودی صاحب کشف المحجوب گوید که معروف کرخی
را مناقب و فضائل بسیار ست و اندر فنون علم مقتدائے قوم بود و حضرت شیخ معروف فرموده اند که علامت
جوان مردان سه چیز بود یکے وفاے بخلاف دیگر سپاسهاے نعمت و دیگر عطاے بے سوال ایشان حنفی المذهب
بودند وفات ایشان در دوم محرم سال دو صد هجری رو داد و قبر در بغداد ست۔

ذکر امام الهمام علم الاعلام المحدث الفقیه و المحقق المدقق النبیه سیدی ابوالحسن علی الرضا

بکسر الراء و فتح المعجمة کما فی التقریب وغیره ولادت ایشان در مدینه منوره بود در روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر
سال یک صد و پنجاه و سه هجری بعد از وفات جد ایشان امام جعفر صادق پنج سال و بقولے هشتم
شوال و بقولے هفتم و بقولے ششم و نزد بعضے در سال یک صد و پنجاه و شش هجری بوده مادر ایشان
ام ولد بودند که ایشان را نجمه و ام البنین نیز گفته اند و ایشان کنیزک حمیده مادر امام موسی کاظم بوده اند
آورده اند که حمیده پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در خواب دید که فرمودند که کنیز خود را بموسی پسر خود بخش زود باشد
که از وے فرزندے بوجود آید که بهترین اهل زمین باشد و از ام الرضا روایت می کنند که چون برضا حامله
شدم هرگز در خود ثقل حمل نیافتم و در خواب از شکم خود آواز تسبیح و تهلیل می شنیدم و زمانیکه رضا بوجود
آمد دست خود بر زمین نهاد و روے بآسمان کرد و لبهای مبارک می جنبانید چنانچه کسے سخن گوید و مناجات
کند مدت عمر شریف ایشان چهل و نه سال بود و بقولے پنجاه سال و وفات ایشان در ولایت طوس
واقع شده در قریه سناباد از روستاق نوقان روز جمعه بست و یکم یا نهم ماه رمضان سال دو صد و هشت هجری

بعضے دیگر ۱۲

ابن حبان گوید که مات علی بن موسی الرضا بطوس من شربة سقاها ایاه المامون فمات من ساعته وذلک
من یوم السبت آخر سنة ثلاث ومائتین وسمعانی در انساب گوید که وفات یافت آخر روز از سنه دو صد و سه هجری
در زهر داده شد آب انگور و ابن خلکان گوید که وفات امام در آخر صفر سنه دو صد و دو است و بعضے گویند پنجم
ذی الحجه و نزد بعضے سیزدهم ذیقعده سنه دو صد و سه هجری ذکر کرده است یافعی و نزد بعضے وفات امام پنجم
یا یکم رمضان و نزد بعضے چاردهم ذیقعده و نزد بعضے هفتم صفر سنه دو صد و دو علی اختلاف الاقوال
و در سفینة الاولیا است که قبر ایشان در قبهٔ قبر هارون رشید ست بقریه که مشهور بسرائے حمید بن قحطبة الطائی
است و آن قریه امروز معمورهٔ کلان ست و به مشهد اشتهار دارد و در مناقب الاولیا ست که حضرت امام علی رضا
در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلاثة و خمسین و مائة متولد شد و بروز دوشنبه نهم ماه رمضان سنه
دو صد و یک بروایتے دو شربت شهادت چشیده و در حدود طوس در مشهد مقدس مدفون گردید و او را پنج پسر
بوده اند امام محمد تقی و جعفر و حسین و علی و حسن۔

ذکر امام العالم وارث الکمال المحمدی عارف اطوار الوصال الاحمدی سلالة السادات الاعاظم ابی الحسن ابی ابراهیم موسی الکاظم رضـ

امام شافعی گوید که قبر امام تریاق مجرب ست روایت کرد این را بسیاری از کسان کذا ذکره العلامة الفقیه العارف احمد
المعروف بزروق المغربی و در صواعق محرقه است که موسی کاظم را کاظم ازان گویند که بود کثیر العفو والحلم و اعبد اهل زمان
و اعلم و اسخا ناس و در سفینة الاولیا است که ایشان ابن جعفر صادق اند و در مناقب الاولیا مذکور ست که چون
امام جعفر صادق به بست و شش سالگی رسید موسی کاظم در مدینه و قیل در ابوا در یکشنبه هفتم صفر سنه یک صد و سه
هجری متولد گردید و در جمعه بست و چارم صفر سنه یک صد و هشتاد و سه در بغداد وفات یافت و بقولے در سنه
یک صد و شصت و سه کذا فی طبقات شعرانی۔

نقل ست که چون حضرت کاظم را یحیی بن خالد در رطب بموجب فرمودهٔ هارون رشید زهر داد ایشان بعد
تناول زهر فرمود که امروز معاندان اهل البیت رسول الله مرا زهر داده اند فردا بدن من زرد خواهد شد و پس فردا

نصفے سرخ و نصفے سیاہ خواہد گشت آنگاہ من ازین جہان فنا بدار البقا رحلت خواہم کرد پس ہمچنان شد کہ فرمودہ بود مزارِ متبرک در محلۂ کرخ ست و مادرش حمیدہ ام ولد بود بیست و ہشت دختر گذاشت و سی و یک پسر این قدرست مختصراً مدت عمر شریف ایشان پنجاہ و چہار سال و بقولے پنجاہ و پنج سال بود۔

ذکر صفوۃ المجتہدین الاعلام و قدوۃ المحدثین الانام المتوکل علی اللہ الخالق ابی عبد اللہ جعفر الصادق رضؓ

کنیت ایشان ابوعبد اللہ یا ابو اسمٰعیل و لقب صادق و نام جعفر و ہو ابن محمد بن علی بن حسین بن علی مرتضی رضی اللہ عنہم نام مادر ایشان فردہ بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق ولادت ایشان در مدینہ در سال ہشتاد از ہجری و بقولے ہشتاد و سہ در روز دوشنبہ ہفدہم ربیع الاول بود مدت عمر شریف شصت و ہشت سال و بقولے شصت و پنج سال وفات ایشان نیز در مدینہ بودہ است روز دوشنبہ پانزدہم شہر رجب سال یکصد و چہل و ہشت ہجری و قبر ایشان در بقیع ست در مناقب الاولیا مسطورست کہ حضرت امام جعفر صادق تولدش در مدینہ روز دوشنبہ سیزدہم ربیع الاول در سنہ ہشتاد و سہ ہجری بود امام جامع علوم ظاہری و باطنی بود جمعے از اہل طریقت بخدمت امام استفادہ نمودہ اند از انجملہ بایزید بسطامی اند۔

نقل ست کہ امام چندگاہ عزلت گزید سفیان ثوری بر در رسید گفت مردم از انفاس متبرکہ تو محروم اند فرمود فسد الزمان و تغیر الاخوان۔

نقل ست کہ مردے امام را گفت کہ اہل فضیلت ست و لیکن متکبر فرمود از کبر خود بر آمدم این کبریائی ست نہ کبر خود نمائی **مقالات** میفرمود نیکہ بسا معصیت کہ بندہ را بخدا نزدیک کند و بسا طاعت کہ دور کند کہ مطیع با عجب عاصی ست و عاصی باندامت مطیع و گفت خدا را در دنیا ہم بہشت ست و ہم دوزخ بہشت دنیا عافیت ست و دوزخ بلا و عافیت آنست کہ کار خود بخدا گذاری و بلا آنکہ کار خدا بنفس گذاری و گفت اگر اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیہ رضی اللہ عنہا را از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا منفعت بودی پسر نوح علیہ السلام و زن لوط علیہ السلام را نجات میسر شدی در پانزدہم ماہ رجب سنہ

یک صد و چهل و هشت هجری روز دوشنبه وفات یافت و خلف گذاشت امام موسی کاظم و عبد الله افطح و اسمعیل را او در بقیع دفن نموده شدند۔

ذکر امام الهمام الجلیل المقام وارث برکات سید الصمد امام محمد الباقر رض

کنیت ایشان ابو جعفر و لقب باقر و نام محمد ولادت ایشان در مدینهٔ مطهره پیش از قتل امیر المومنین حسین چهار سال بود در روز جمعه سوم ماه صفر سال پنجاه و هفت هجری و نام مادر ایشان ام عبد الله بود بنت امیر المومنین حسن بن علی مرتضی رضی الله عنهم و پیغمبر صلی الله علیه وسلم با ایشان سلام رسانیده اند چنانچه در کتب سیر از جابر رض منقول ست گفت روزے با رسول الله صلی الله علیه وسلم بودم مرا فرمود که ای جابر رض شاید که تو بمانی تا آن وقت که ملاقات کنی با یکے از فرزندان من که وی را محمد بن علی بن حسین گویند خدای تعالیٰ وی را نور و حکمت خواهد داد وی را از من سلام رسان مدت عمر شریف ایشان پنجاه و هفت سال و بقولے شصت سال و بقولے هفتاد و سه بود در تاریخ بخاری از امام جعفر صادق رض منقول ست که عمر ایشان پنجاه و هشت سال و وفات ایشان ماه ربیع الاول در سال یک صد و سیزده هجری بوده و بقول یحیی بن معین در سال یک صد و هیزده هجری و بقول اثنی یک صد و هفده و قبر ایشان در بقیع ست نزد مزار امام زین العابدین و در مناقب الاولیا مسطور ست که حضرت امام محمد باقر ولادتش روز جمعه ششم ماه صفر سنه شصت و پنج هجری بود و مادرش فاطمه بنت امام حسن بود و عمر امام پنجاه و دو سال و دوازده روز بود در روز دوشنبه ماه رجب سنه یک صد و هشت یا هفت هجری وفات یافت قبر در بقیع ست شش پسر گذاشت امام جعفر صادق و علی و عبد الله و ابراهیم و احمد و حسین۔

ذکر سید السادات منبع الفیض و البرکات قدوة الزاهدین و العابدین حضرت امام زین العابدین

کنیت ایشان ابو محمد ست و نام علی اوسط و در سفینة الاولیا مسطور ست که کنیت ایشان ابو محمد ست و ابو الحسن نیز گفته اند و لقب سجاد و زین العابدین و هو ابن حسین بن علی المرتضی رضی الله عنهم ایشان امام چهارم اند ولادت

ایشان بمدینه منوره بوده است پنجم شعبان روز شنبه در سال سی وسه از هجرت وبقولے سی وهشت یاسی وهفت
ونام مادر ایشان شهربانوست دختر یزدجرد که از اولاد نوشیروان عادل بوده یاسلافه نام مدت عمر ایشان شصت ویک
سال یاشصت ودوسال بوده وبقولے پنجاه وهشت سال وبقولے پنجاه وهفت سال وبقولے پنجاه وپنج
سال ووفات ایشان در شب هیجدهم ماه محرم سال نود وچهار هجری یانود وپنج یانود وسه روی نموده قبر ایشان
نزد قبر حضرت امام حسن در جنة البقیع واقع مدینه منوره است رضی الله عنه ودر مناقب الاولیا مسطورست
که حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه تولدش بمدینه روز دوشنبه ماه شعبان سنه ست واربعین بوده ودر
پانزده سالگی امام را یزید حبس نمود بعد خلاصی از ان بمدینه استقامت ورزید۔

نقل ست که هرگاه امام وضو می کرد روے مبارک ایشان زردی شد ازین حال پرسیدند گفت که
می دانید که پیش که خواهم ایستاد۔

نقل ست که یزید در سنه شصت وسه هجری مسلم بن عقبه را با دوازده هزار سوار بر مدینه فرستاد که از
اهل مدینه بیعت ستاند وگرنه قتل وتاراج کند اهل مدینه بر سر خندق جنگ کرده غالب آمدند چون فوج بمکر
مروان درون مدینه در آمد عبد الله بن زبیر که بعد از امام حسین مردم باو گرویده بودند بمکه گریخت ده هزار مردم مدینه
کشته شدند لقیه بیعت قبول کردند وبعضے گریختند۔

نقل ست که مسلم بن عقبه امام زین العابدین رضی الله عنه را بخشم تمام طلب نمود چون امام در رسید مسلم
برخاست وتعظیم نمود وگفت بفرما هرچه فرمائی امام در حق هرکه شفاعت میفرمود قبول می نمود چون امام بخانه
آمد مسلم را پرسیدند چه سلوک کردی گفت باختیار من نبود که دلم از خوف وصلابت پر بود وامام را پرسیدند
چه لبها می جنبانیدی فرمود می خواندم اللهم رب السموات السبع تا آخر مسلم بعد از فتح مدینه بطلب
عبد الله بن زبیر بطرف مکه روان گشت در اثناے راه بجهنم رفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود من اذابه اهل المدینة
بسوء اذابه کما تذوب الملح فی الماء آخر وقت حصین را نائب خود ساخت حصین مکه را محاصره نموده
منجنیق نهاد ناگاه در غره ربیع الآخر خبر رسید که در نصف ربیع الاول سنه شصت وچهار هجری بادشاه یزید از
ذات الجنب ازین عالم رفت بعده مروان خارجی بر تخت نشست دران زمان امام هفده ساله بوچون نوزده سالگی

رسید امام محمد باقر متولد گردید و هرگاه بسی و هفت سالگی رسید امام جعفر صادق رضی الله عنه بخانهٔ امام محمد باقر
رضی الله عنه متولد گشت و عمر امام چهل و هشت سال و نه ماه بود که روز دوشنبه هفتم ذی الحجه سنه نود و چهار هجری
وفات یافت قبر وی در بقیع ست هشت پسر گذاشت امام محمد باقر و عبد الله و زید و علی و حسن و حسین و عمر
و عبید الله رضی الله عنهم در سفینة الاولیاست که قبر ایشان نزدیک قبر امام حسن ست رضی الله عنه۔

ذکر سید الشهداء و سعید السعداء فلذه کبد البتول بضعه قلب الرسول سلطان دارین شهریار نشأتین سیدنا و مولانا ابی عبد الله المسمی من عند الله بالحسین رضی الله عنه

(پارهٔ جگر ۱۲) (پارهٔ گوشت ۱۲)

مختصر حال خیر مآل حضرت ایشان اینکه کنیت ایشان ابو عبد الله ست و لقب سید و رشید و امام سوم اند از ائمه ولادت
ایشان در مدینه بود روز شنبه چهارم شعبان و بقولے پنجم سال چهارم از هجرت بقولی و از دهم رمضان روز پنجشنبه
و بقولے آخر ماه ربیع الاول سنه سوم مدت حمل ایشان ده ماه و چند روز بوده میان امیر المومنین حسن رضی الله عنه
و علوق حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها با امام حسین رضی الله عنه پنجاه روز بوده است و رسول الله صلی الله
علیه وسلم ایشان را حسین نام نهاده اند ایشان را جمالی بوده که چون در تاریکی می نشستند از نور جبین مبین تمام
مکان روشن می شد گویند حسین و حسن رضی الله عنهما پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم کشتی می گرفتند
و رسول صلی الله علیه وسلم حسن رضی الله عنه را فرمود که بگیر حسین را فاطمه رضی الله عنها گفتند یا رسول الله بزرگ
را می گوئی که خرد را بگیر رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که اینک جبرئیل علیه السلام حسین را همچنین میگوید
مدت عمر شریف ایشان پنجاه و شش سال و پنج ماه و پنج روز بوده و بقولے پنجاه و چار سال و شش ماه
و بقولے پنجاه و هفت سال و بقولے پنجاه و هشت سال بوده و شهادت ایشان در کربلا روز شنبه عاشوره
وقت نماز پیشین و بقولے روز جمعه وقت نماز جمعه سال شصت و یک هجری رو داده آورده اند که روز
قتل امام حسین در بیت المقدس هیچ سنگے را بر نداشتند که در زیر آن خون تازه نیافتند و بعضے گویند که در آن
روز خون از آسمان بارید قبر ایشان در کربلاست و در مناقب الاولیا مسطور ست که حضرت امام حسین
رضی الله عنه سبط دوم حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم بود و خلیفه دوم حضرت علی مرتضی صاحب مقام رضا

وجامع کمالات اجتبا سلسلۂ چشتیہ مخصوص باو ست و سلسلۂ قادریہ ہم بواسطہ حضرت امام علی رضا متوسل باوست
وحضرت امام در پنجم شعبان سنہ اربع متولد شدہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ روایت نمودہ اند کہ روزی پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم بخانہ ما قدوم فرمود قدحے شیر و خربزہ حاضر بود ما ہمہ با آنحضرت خوردیم آب وضو طلبید وضو کنانیدم
متصل قبلہ بدعا مشغول گشت کہ اثر گریہ بزمین رسید پرسیدن نتوانستم حسن می نگریست فرمود ای فرزند
مرا می نگری گفت یا جدی ترا گریان دیدم فرمود امروز بشما زیادہ ترمسرور شدم ناگاہ جبریل در رسید و گفت ہمہ
ایشان شہید شوند و در مضاجع متفرق بگریستم و دعا بخیر و عافیت کردم۔

نقل ست کہ چون یزید در ماہ رجب سنہ شصت ہجری بر تخت نشست حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ
از مدینۂ منورہ بمکۂ معظمہ نقل فرمود اہل مدینہ و مکہ و کوفہ بہ یزید بیعت نکردند اہل کوفہ نوشتند کہ اگر امام توجہ فرماید باہم
بیعت کنیم قریش گفتند مکہ دار الامان و وطن آبائی شماست نگذارید امام فرمود من برائے امر دین میروم و از
تقدیر نمی گذرم حاضر می شوم یا شہادت می یابم ہر کرا شہادت مطلوب باشد ہمراہ آید ہر گاہ امام و جماعت
مومنان تا کربلا رسیدند فوجہائے یزید سد راہ شدند امیر لشکر عمرو بن سعد از جانب عبید اللہ ابن زیاد کہ نائب
یزید بود ہشتم و نہم محرم جنگ کردہ دہم محرم سنہ شصت و یکم ہجری حضرت امام بسعی شمر ذی الجوشن شربت شہادت
چشیدند و کافہ مومنان نیز شربت شہادت چشیدند یزیدیان سر امام را بریدہ و عیال و اطفال را مع حضرت
امام زین العابدین رضی اللہ عنہ قید کردہ پیش یزید بدمشق بردند و در وقت ملاقات یزید امام زین العابدین گفت

ماذا تقولوان اذ قال النبی لکم　　　وماذا قتلتم وانہما خر الامم

بعد از چند روز محبوسان را گذاشتند کہ بمدینۂ منورہ واپس آمدند حضرت امام شش پسر داشت امام زین العابدین
و علی اکبر۔ و علی اصغر۔ و عبد اللہ و علی اوسط۔ و محمد جعفر۔ و دو دختر گذاشت سکینہ و زینب رضوان اللہ علیہم اجمعین

سلسلۂ علیہ چشتیہ

بدانکہ حضرت سید خضر رومی قلندر را اجازت این سلسلہ از حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی
رحمۃ اللہ علیہ رسید چونکہ ذکر پیران این سلسلہ تا حضرت سید صاحب موصوف در سلسلۂ عالیہ قلندریہ

گذشته لهذا بزرگانے که بعد حضرت سید صاحب بوده اند مذکور می شوند۔

ذکر سلطان الطریقة برهان الشریعة الذی قتل بمحبت الجبار القوی قطب الملة والدین بختیار الاوشی

نام ایشان بختیار بن احمد بن موسی ست مولد و منشار ایشان از اوش فرغانه است و آن قصبه ایست از توابع اندجان و کاکی ازان جهت گویند که خواجه را بقالے بود همسایه در اوائل از و وام کردے و او را گفتے که وام تو چون سی صد درم شود زیاده ازان ندهی چون فتوح رسیدی هم ازان ادا کردی بعده با خود جزم کرد که بعد ازین وام نکنم بعده از فضل خدائے عزوجل یک قرص زیر مصلاے او پیدا شدے که همه خانه را بسنده بودی بقال دانست مگر خدمت شیخ از من ناخوش ست که وام نمی ستانند بخواند خود را بجهت تفحص حال بر حرم شیخ فرستاد حرم شیخ حال بوی کشف کرد بعد ازان کاک پیدا نشد از شیخ نظام الدین اولیا نقل ست که می فرمود که شیخ معین الدین تا پانصد درم شیخ قطب الدین را اذن کرده بود که قرض کند چون کار بکمال رسید ازان نیز دست بر داشت و شیخ محمد نوربخش در سلسلة الذهب ذکر او چنین کرده است بختیار الاوشی کان من اولیاء السالکین المرتاضین بالخلوة والعزلة وقلة الطعام وقلة المنام وقلة الکلام والذکر بالله والدوام فی الاربعینیات وله فی احوال الباطن شان کبیر، وی خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیا و اجله اصفیاست قبولے عظیم داشت و بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت دریا د مولی و چون کسے بزیارت او آمدی زمانے بایستی تا بخود باز آمدی آنگاه با بنده مشغول شدی از حال خود یا حال آینده چیزی بگفتندی بعده گفتے مرا معذور دارید و باز بحق مشغول شدی و اگر یکے از اولاد او بمردے او را ازان خبر نشدی مگر بعد ازان بزمانے و در سیر الاقطاب می گوید که اول وی را بختیار نام کرده بودند همان زمان از حضرت حق سبحانه مخاطب بخطاب قطب الدین گشت ولیکن در مرآت الاسرار می آرد که حضرت خواجه بزرگ قدس سره او را از راه مهربانی الکرم قطب الدین بختیار فرمودی ازان وقت وی را لقب بختیار شد و نسب وی قدس سره صاحب سیر الاقطاب

بحضرت امام حسین بن حضرت علی کرم اللہ وجہہ بدین طریق رسانیدہ است کہ قطب الاقطاب خواجہ قطب الدین
بختیار اوشی قدس سرہ ابن سید موسی بن سید احمد اوشی بن سید کمال الدین بن سید محمد بن سید احمد بن
سید اسحق حسن بن سید معروف بن سید احمد چشتی بن سید رضی الدین بن سید حسام الدین بن سید رشید الدین
ابن سید جعفر بن امیر المومنین حضرت امام محمد تقی الجواد تا حضرت علی مرتضی شیر خدا رضی اللہ عنہم و آنحضرت در قصبہ
اوش بوقت نیم شب متولد شد دران ہنگام چندان نور ظاہر گشت کہ تمام خانہ را فرو گرفت یا درش پنداشت
کہ آفتاب طلوع کردہ است باقی حال از سنابل و سیر الاقطاب و خیر المجالس و سیر الاولیا و مرآت الاسرار و اقتباس الانوار
و اسرار السالکین و سیر العارفین و شجرۃ الانوار توان جست۔

نقل ست کہ در خانہ شیخ علی سجزی صحبت بود خواجہ ہم در انجا حاضر بود قوال این بیت شیخ احمد جام می خواند

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر ست

خواجہ را این بیت درگرفت چہار شبانہ روز در تحیر ماندہ بشب پنجم رحلت کرد وفات حضرت خواجہ روز دوشنبہ
و نزد صاحب مرآت الاسرار شب دوشنبہ چہاردہم ماہ ربیع الاول سنہ شش صد و سی و سہ و بروایتی سی و پنج
در زمان سلطان شمس الدین التمش و عمر شریف ایشان پنجاہ سال و بقولی پنجاہ و دو سال و بروایتی ہفتاد و چہار
سال علی اختلاف الاقوال قبر شریف در دہلی متصل حوض شمسی ست و در مناقب الاولیا مسطور ست کہ شیخ احمد و
شیخ محمد پسران حضرت خواجہ بودند و از جملہ خلفا ایش مجد الدین جرجانی و شیخ ضیاء الدین رومی و شیخ حسن دیوانہ
و سید خضر رومی اند انتہی و از اعظم و اشہر خلفای ایشان حضرت خواجہ فرید الدین گنج شکر ست نام ایشان مسعود
ابن عز الدین محمود ست سلطان واصلان حق و برہان فانیین ذات مطلق بودند در طریق تصوف شانی
بزرگ و آئی سترگ داشتند جمیع مشائخ بر کمال عشق و عرفان و محبوبیت و وجدان ایشان متفق اند و آن قدر
ریاضات شاقہ و تجرید و تفرید و فقر و شوق ایشان کہ می داشتند ہیچ یکی را ازین طائفہ میسر نشد و در کشف و کرامات
و وجد و حال و ہمت و شجاعت عدیم المثال بودند و بجمیع علوم متبحر و محبوب ترین خلفای خواجہ قطب الدین
بختیار کاکی اند حضرت خواجہ معین الدین در باب ایشان فرمودہ بودند کہ بختیار شاہبازی عظیم را صید آوردہ
است کہ جز بہ سدرۃ المنتہی آشیانہ نگیرد این شمع ست کہ عالم را منور سازد و ہزار عالم از شفاعت او شفاعت

خواہند یافت وفات حضرت شیخ فرید روز سہ شنبہ پنجم ماہ محرم سنہ شش صد و شصت و چار ہجری و بقولی شصت و نہ و بروایتے نود در زمان سلطان غیاث الدین بلبن رو داده مدت عمر ایشان نود و پنج سال و بقولے نود و سہ سال و قبر در قصبۂ اجودھن عرف پاک پٹن کہ از توابع ملتان ست در حجرۂ خاص واقع شد۔

ذکر بدر العارفین شمس الواصلین کاسر اصنام الغیر و الغیریۃ ناصب خیام الوحدۃ و الاحدیۃ مہبط تجلیات الشہود محور کرۃ الوجود قطب الاقطاب معین الحق و الدین حسن ابن السید غیاث الدین حسن الحسینی الرضوی السجزی

مولد و اصل ایشان سجستان ست و نشو و نما در دیار خراسان سجزی بفتح السین و کسرہا و سکون الجیم و زاے معجمہ حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ می فرماید کہ نسبت بسیستان سیستانی را بزبان عربی سجستانی و سجزی گویند و این تعریب ست و تقلید کرده اند شاہ صاحب مجد و ابن خلکان و ابن ماکولا را و آنہا تقلید کرده اند جوہری را و ہمچنین ست در معجم البلدان و فی جامع الاصول منسوب الی السجز اسم سجستان و منہ ابو داؤد السجستانی صاحب السنن و ابو سعید عثمان بن سعد الدارمی و ابن حبان و عبد الاول و جماعۃ از حفاظ ائمہ کما فی القاموس و الصراح و در شرح فخر الحسن ست کہ قال الشیخ عبد العزیز الدہلوی فی بستان المحدثین فی ترجمۃ ابو داؤد و وقع لابن خلکان مع کمال علمہ بالتاریخ و تصحیح الانساب فی ہذہ النسبۃ غلط قال النسبۃ الی سجستان او سجستانۃ قریۃ من قری البصرۃ قال الشیخ تاج الدین السبکی بعد نقل ہذہ العبارۃ و ہذا وہم و الصواب انہ نسبۃ الی الاقلیم المعروف ببلاد الہند انتہی و لفظ السبکی من سجستان الاقلیم المعروف ببلاد الہند و وہم ابن خلکان فقال سجستان قریۃ من قُریَ البصرۃ قلت ہذا عجیب منہما فان عبارۃ ابن خلکان فیما رأیت من غیر واحد من النسخۃ الصحیحۃ تکثر و ہو ان ہذہ نسبۃ الی السجستان الاقلیم المشہور و قیل بل نسبۃ الی سجستان او سجستانیۃ قریۃ من قری البصرۃ و اللہ اعلم و نیز شاہ صاحب می فرمایند کہ آن منسوب ست بسجستان خلاف قیاس انتہی و فی تہذیب الاسماء

ویقال لابی داود السجستانی وسنجری وسجزی سجستان انتهی ودر مشترک یاقوت حموی ست که سجستان بکسر سین مهمله وجیم وسکون سین ثانیه بعد ازان تاے مثناة فوقانیه والف ونون شهریست درمیان خراسان ومکران وسند وکرمان انتهی وابن حوقل تفصیل این شهر به بیان حدود نوشته است ودر لباب ست که نسبت بسجستان سجزی بکسر سین مهمله وسکون جیم وزاے معجمه برخلاف قیاس ست وسجستانی نیز نسبت آمده انتهی حضرت ایشان مرید حضرت خواجه عثمان هارونی اند ودر هندوستان سر حلقه چشتیان ولادت باسعادت وی بقصبه سجز در سال پانصد وسی وهفت وبقولے شش صد وسی ودر خراسان نشو ونما یافته ایشان از سادات صحیح النسب اند که بدوازده واسطه بامیر المومنین علی مرتضی میرسند حال تفصیلی حضرت ایشان از ملافیظ چشتیه عموماً وکتاب انیس الارواح ملفوظ حضرت خواجه عثمان هارونی که حضرت خواجه در بست وهشت مجلس جمع کرده اند وتحفة الراغبین خصوصاً باید دریافت مدت عمر نود وهفت سال وبقولے یک صد وهفت سال وفات روز دوشنبه ششم رجب در سنه شش صد وسی ودو وبروایتے روز دوشنبه ششم رجب سنه شش صد وبست وهفت بقول صاحب کلمات الصادقین ونزد بعضے سی وسه وبروایتے سوم ذی الحجه سال مذکور در زمان سلطان شمس الدین التمش واقع شده قول اول اصح ست وعرس ایشان در دیار هندوستان در ششم رجب می کنند واز آفتاب ملک هند تاریخ وفات وی برمی آید وقبر در دار الاسلام اجمیر شریف بحجره خاص بوده واجمیر شهریست پر فیض وپر نور متصل شهر تالابی ست عظیم ونام آن ساگر تالاب شده ووجه تسمیه اجمیر آنکه آجا رام راجه بود از راجه هاے هند وی تا حد غزنین ملک داشت ونیز آجا آفتاب را گویند ومیر بزبان هند کوه را گویند ودر تاریخ نامه هاے هنود نوشته اند که اول دیوارے که بر سر کوه در هندوستان بنیاد نهاده اند همین دیوار هاست که بالاے کوه اجمیر ست واول حوضے که بر روے زمین در ملک هند کافته گردیده است از اجمیر چهار کروه که هنود آن را می پرستند ودر هر سالے مشتمل بر وقت تحویل عقرب جمع می شوند وغسل می کنند وآنها که از ایشان قائل قیامت اند می گویند که قیامت از همین حوض شروع خواهد شد وآن راجه آجا نام از همه هنود که این ملک را داشتند پیشتر بوده وپتهورا پسترین آنها بود که سلطان معز الدین سام بمدد باطن خواجه آن ملک را ازو گرفت وشهر ناگور آباد کرده پتهورا ست ـ

ذکر امام الهمام قدوة الاولیاء العظام مقتدای اهل العرفان حجة الحق علی الخلق قطب الارشاد الشیخ عثمان الهارونی

در خیر المجالس حضرت حمید قلندر صاحب نصیر الدین چراغ دہلی می نویسد که این کلمه هرونی ست منسوب بهرون
قریه بود مسکن شیخ و در ملفوظ حضرت خواجه است که قصبه هارون در نواحی نیشاپور در ملک خراسان ست حضرت
شاه ولی الله محدث دهلوی در انتباه می فرمایند که ظاهر نزدیک فقیر آنست که نام وطن حضرت خواجه عثمان هرون
است و هارونی نسبت باوست بخلاف قیاس والله اعلم ایشان مرید حاجی شریف زندنی اند قطب وقت
و یگانه عصر بودند و بصحبت بسیاری از اکابر و بزرگان رسیده اند و از حضرت خواجه معین الدین چشتی منقول ست
که روزی شیخ عثمان در ایام سیاحت بجائی رسیدند که مسکن مغان بود آنجا آتشکده بود که روزی بیست بار
هیزم در انجا می انداختند و آتش آن هرگز نمی مرد ازین معنی پرسیدند که پرستیدن این آتش چه فائده دارد چرا خدائی را
نمی پرستید که آتش مخلوق اوست جواب دادند که در کیش ما آتش را بسیار بزرگ داشتند شیخ فرمودند که توانی دست و پای
خود را در آتش اندازی جواب داد که خاصیت آن سوختن ست کرا قدرت باشد که نزدیک آن تواند رفت حضرت
شیخ طفلی که در کنار مغ بود گرفتند و بسم الله الرحمن الرحیم قلنا یا نار الخ گفته در آتش انداخت و چار ساعت
دران مانده بر آن هیچ آسیبی برونرسیده بود از مشاهده این کرامت جمیع مغان بر قدم شیخ سر نهادند و همه بشرف
اسلام مشرف شدند آن پدر مع پسر از جمله اولیائے روزگار شدند از حضرت خواجه خواجگان نیز منقول ست
می فرمودند که وقتی همراه پیر دستگیر خود خواجه عثمان هارونی در سفر بودم روزی بکنار دجله رسیدیم که دران وقت کشتی
حاضر نبود حضرت پیر فرمود چشم پیش کن فرمان بجا آوردم باز فرمود چشم بکشا کشادم خود را و خواجه خود را بکنار
آن سوی دیدم زمین بوس نمودم و هم خواجه معین الدین فرمودند که حضرت خواجه عثمان می فرمودند که حق تعالی
را دوستان اند که اگر یک ساعت در دنیا از و محجوب مانند نابود گردند و نیز فرمودند که در هر که این سه خصلت بود
او دوست حق ست سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین
وفات ایشان شانزدهم ماه شوال و بروایتی پنجم ماه مذکور و قبر بمکه معظمه است در مناقب الاولیا است تاریخ وفات

وہفتدہم ماہ شوال سنہ شش صد وہفدہ ہجری بودہ ومزار در جنت المعلی ست نود ویک سال عمر داشت۔

ذکر برہان الاولیا حجۃ الاصفیا طائف کعبۃ الصفا زائر روضۃ المصطفی منزہ عن النقائص الدنیا الدنی حضرت حاجی شریف زندنی رح

در طبقات سبکی ست کہ حاجی بلغت عجم منسوب ست بسوے کسے کہ حج کردہ است و زندنی بدو نون مشہور ست ودر سمط المجید زندنی بغیر نون ست وفی القاموس آن بلدہ ایست بہ بخارا ومنہ ثوب زندیجی وجیل بخد و زندنہ بلدہ اخری بہ بخارا و زندنہ بلدۃ بالروم انتہی حضرت ایشان خلیفۂ اعظم خواجہ مودود چشتی اند چہل سال در گمنامی وتحیر در صحرا گذران نمودند اکثر اوقات برگ درختان می خوردند واز مخالطت خلق تنفر داشتند وچون فاقہ شدی صد رکعت نماز شکرانہ ادا کردے وگفتے کہ فقر وفاقہ طریقۂ انبیا واولیا ست بیچارہ حاجی را کہ آن عنایت شود در خود لیکن نہ گنجید وشکرانہ بیجا وجرانہ نماید تا این خرقہ ایشان کہ پوشیدہ است فردا میان درویشان شرمندہ نگردد وحشر بمیان ایشان یابد شخصے سلطان سنجر را بخواب دید پرسید کہ خدای تعالی با تو چہ کرد گفت والا بغرستگان عذاب حکم کرد کہ مرا بدوزخ برند درین اثنا حکم رسید کہ فلان روز در جامع دمشق سعادت ملازمت حاجی شریف زندنی دریافتہ بود از برکت آن بیامرزیدم وفات وی سوم رجب وبروایتے دہم سنہ شش صد ودوازدہ ہجری واقع شدہ ومدت عمر شریف یک صد وبست سال بود وقبر شریف در زندنہ است ودر سفینۃ الاولیا ست کہ خواجہ حاجی شریف مرید خواجہ مودود اند وفات ایشان در ششم رجب ودر سیر الاقطاب ست کہ مرقد منورہ آنحضرت در شہر قنوج برکنار دریا متصل شہر بجانب شمال واقع ست اگرچہ تشریف آوردن ایشان در ہندوستان ودرینجا رحلت فرمودن اصلاً ومطلقاً از ہیچ کتب سیر ومشائخ ثابت نیست لیکن اندران شہر وبزرگان شہرت تمام دارند بسبب توافق اسمی صاحب سیر الاقطاب غالباً شبہتے برداشتہ کذا فی اقتباس الانوار۔

ذکر اسوۂ اہل الکشف والشہود قدوۂ ارباب العرفان والوجود حضرت خواجہ مودود چشتی رح

منسوب بچشت بکسر الجیم المعجمۃ وسکون الشین المعجمۃ وفی آخرہ تاء المثناۃ الفوقانیۃ کذا فی حاشیۃ النفحات

ملا عبد الغفور اللاری علیه رحمة الله الباری و آنچه در اشتباه است که مشهور بر السنهٔ عوام بکسر جیم ست و ضبط کرده است
ملا عبد الغفور لاری بفتح کاتب الحروف گوید که این در نسخه منسوخ است و چشت دو اند یکی بلده ایست از بلاد
خراسان بناحیهٔ هرات و درین زمان او را ابوشا قلعه می گویند شهریست بر درهٔ کوه دو منزل ست از هرات و دیگر قریه
ایست مابین اچه و ملتان در هندوستان حضرت ایشان در سن هفت سالگی قرآن مجید حفظ نموده با فقیران و مسکینان
هم صحبت بوده جامهٔ نو هرگز نپوشیدی وی را کشف قلوب و کشف قبور و کشف ارواح بسیار حاضر الوقت بود
کسی که بخدمتش آمدی احوال دلش یک یک بزبان می آورد و بر قبری که می گذشت حالتش بیان می فرمود
چون بسن بست و شش سالگی رسیدند والد ماجد ایشان خواجه ابو یوسف چشتی وفات فرمودند بموجب وصیت
پدر قائم مقام پدر گشتند در علم ظاهر و باطن بی نظیر وقت بودند و جمله مشائخ آن زمانه حلقه بگوش وی بودند لقب
شریف وی قطب الدین ست وفاتش در غرهٔ ماه رجب سنه پانصد و بست و هفت هجری در زمانه سلطان
معز الدین سنجری واقع شده بچشت در جوار آبای کرام خود آسوده اند مدت عمر شریف نود و هفت سال بود

ذکر شمع انجمن اسرار پروانهٔ روی دلدار مستغرق بر صدای کن فیکون معدود در زمرهٔ انی اعلم ما لا تعلمون خواجه ناصر الدین ابو یوسف چشتی ابن محمد سمعان

خواهرزاده و مرید و تربیت یافتهٔ خواجه محمد بن خواجه احمد چشتی اند گویند که خواجه محمد همشیره داشتند که سن او
بچهل سال رسیده بود و بجهت خدمت برادر ارادهٔ تزوج نداشتند و بطاعت و عبادت حق مصروف بودند شبی
خواجه محمد بزرگوار خود خواجه ابو احمد را بخواب دیدند که فرمود در ولایت شام فلان مردیست محمد سمعان نام
تحصیل علوم کرده و صالح ست خواهر خود را با وی عقد کن خواجه او را طلب داشته همشیره را با وی عقد کرد خواجه
یوسف در چشت از ایشان متولد شدند کرامات ظاهر و کمالات باهر داشت و علم اکمل و عمل افضل در ذات با برکاتش
آفریدگار آفریده خرقهٔ فقر و ارادت از خال خود حجة المشائخ حضرت شیخ ابو محمد چشتی پوشیده در آخر عمر سکر و حیرت حال
غلبه کرده بود گاه بودی که خادم آب وضو بر دست ایشان ریختی ایشان در اثنای وضو غائب می شدند
و ساعتی در آن غیبت می ماندند و باز حاضر می شدند و وضو را با تمام می رسانیدند وفات ایشان چارم ربیع الآخر

وبقولے سوم ماہ رجب سنہ چارصد وپنجاہ ونہ ہجری رو داده ومدت عمر ایشان ہشتاد وچار سال بوده وقبر ایشان در چشت ست۔

ذکر مطلق از زبان در وصل دوست مدام خرم وشادان زبدة الواصلین وعمدة الکاملین گوہر کان حق وراستی شیخ ابو محمد چشتی رح

ایشان خرقۂ خلافت از دست پدر خود خواجہ ابو احمد چشتی دارند در ہمہ اطوار شائستہ وبانواع کرامات وصفات آراستہ ولی مادرزاد بودند شانے عظیم ورتبۂ بلند داشتند لقب ایشان ناصح الدین ست در سیر الاولیا ست کہ مادر صالحۂ آنحضرت گفت وقتیکہ خواجۂ ابو محمد چار ماہہ در شکم من بود صدائے کلمۂ طیب بگوشم افتادی با پدرش گفتم فرمود بشارت بادترا کہ فرزند سعادتمند وولی از بطن تو بوجود خواہد آمد روزے پدرش نشستہ بود روبسوئے حمل نمود وگفت السلام علیک یا ولی اللہ وعلیک یا خلیفتی آوازے آمد از شکم کہ کسی مفہوم نکرد مادر ایشان گفت معلوم نیست کہ در شکم دختر است یا پسر وتو ہمچنین میفرمائی حضرت خواجہ فرمود کہ اللہ جل شانہ مرا بشارت داده است ودر لوح محفوظ نیز خوانده ام کہ مرا فرزندے ولی مادرزاد خواہد آمد گویند کہ در غزوۂ سومنات ہمراه محمود سبکتگین بودند وبہ برکت قدم مبارک ایشان سومنات فتح گشت ولادت ایشان در شب عاشوره بود وعمر شریف ایشان ہفتاد سال ووفات در سنہ چارصد وبست ویک ہجری بتاریخ چارم ربیع الثانی وبقولے غرۂ رجب سنہ چارصد ویازده ہجری وبقولے چاردہم ربیع الاول ومزار شریف در چشت وقصۂ رفتن ایشان در سومنات در نفحات مسطور ست۔

ذکر سراج الاتقیا تاج الاصفیا لسان الغیب مقبول حضرت الاحد خواجہ ابو احمد چشتی رح

حضرت ایشان بانواع حالات وکمالات آراستہ ودر فنائے احدیت گم گشتہ وہیچ سرے از اسرار حق بیرون نداده وخرقۂ فقر وارادت از دست حضرت خواجہ ابو اسحق پوشیده در سیر الاقطاب می نویسد کہ خواجہ ابو احمد کہ ملقب بہ قدوة الدین ست پسر سلطان فرسنافہ بکسر فا وراء وسکون سین مہملہ ونون مفتوحہ وفا

در لغت بمعنی نو روز از شرفاے چشت و امیران ولایت بوده قدس سره صحیح النسب از سادات حسنی
است و نسبا به حسن مثنی رض میرسد۔

منقول ست که روزے آنحضرت بدجله رسید و هفتاد و نه نفر همراه داشت کشتی موجود نبود فرمود که بیائید
هر همه حلقه گیریم و ذکر گوئیم پس همچنان کردند و سلامت از دجله برگذشتند چنانکه پای کسے هم تر نشد دران وقت
بست و چار تن کافران هم حاضر بودند همه مسلمان شدند و همچنان از آب آنها نیز درگذشتند و در اندک ایام شیخ کامل شدند

نقل ست که آنحضرت سی سال خواب نکرد و هم سی سال وضوئش جز بتوضا نشکست و گاهے آب سیر
نخورد چون سه و چهار فاقه شدی بکسے اظهار نکردے و شکرانه نمودے و بعد هفت روز بطعام افطار کردے مدت
عمر شریف وی نود و پنج سال بود در زمان خلافت معتصم بالله که خلیفه هشتم از خلفاے عباسیه ست بتاریخ سوم
ماه جمادی الثانی سنه دو صد و شصت هجری و بقولے ششم ماه رمضان المبارک سنه مذکوره متولد شده و در زمان
خلافت ابوبکر عبدالکریم بن مطیع که بست و چارمی خلیفه بود از خلفاے بنی عباس در یکم جمادی الاخری و بقولے
دهم سال سه صد و پنجاه و پنج هجری وفات فرمود مزار مبارک در قصبه چشت که سی کروه از هرات ست واقع ست

ذکر ملک المشایخ بالاتفاق استاد ائمة الآفاق مقتدای الوقت بالاستحقاق حضرت خواجه ابو اسحق الشامی العکی

منسوب به عک بفتح با و تشدید کاف نام مردی ست که او را عک بن عدثان بثاے مثلثه بن عبدالله بن ازد
شاید این نسبت بسوی همین کس ست و اما آنچه که صاحب صحاح عک بن عدنان برادر معد بنون پنداشته آن
خطا ست و شهرے در شام و نسبت شیخ بسوے همین شهر بوده ایشان از کبار مشایخ زمان و رؤسای اولیاے
دوران خود بودند و در کشف و کرامات آیتے از آیات الله بودند با رجال الغیب صحبت می داشتند و لقب
تشریفش شریف الدین ست و خرقه فقر و ارادت از دست حضرت خواجه ممشاد علو دینوری پوشیده بودند و لطائف
اشرفی ست که وے بموجب امر الهی بنیت بیعت از ملک شام در بغداد بخدمت حضرت خواجه ممشاد رسیده
مرید شد حضرت خواجه پرسید که چه نام داری گفت ابواسحق شامی خواجه فرمود که از امروز ترا ابو اسحق چشتی خوانند

که خلائق چشت از تو ہدایت یابند و ہر کہ بتو پیوند ارادت نماید او را نیز تا قیام قیامت چشتی خوانند پس از تربیت
ابو اسحٰق چشتی را خرقۂ ارادت پوشانیدہ بچشت فرستاد از ان روز خواجگان چشت پیدا شدند۔
منقول ست کہ چون آنحضرت روی اہل دنیا دیدی فرمودی اتوب من کل المعاصی الحفظی **و نیز**
منقول ست کہ آنحضرت ہرگاہ خواستی کہ جائے سفر کند در طرفۃ العین بدانجا رسیدی ہر چند کہ آن مقام دور تر
بودی زود تر رفتی وفات وی در چہار دہم ماہ ربیع الثانی سنہ صد چہل و سہ ہجری ست بقول صاحب خزینۃ الاصفیا
و مرقد منورہ او در عکہ بفتح عین و کاف مشددہ کہ بلدہ الیست از بلاد شام گویند کہ از ہنگام رحلت ہر شب چراغی بزرگ
از غیب بسر مزارش تا دم صبح روشن می ماند و از ہیچ باد و غبار و ابر و باران آسیبے بدو نمی رسد آری ؎

اگر گیتی سراسر باد گیرد — چراغ مقبلان ہرگز نمیرد

ذکر شمس الفقرا بدر العرفا ماحی سوم البشری حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری رحمۃ اللہ علیہ

علو بضمتین و تشدید واو چنانکہ مذکور ست در خیر المجالس پس انچہ در انتباہ ست کہ انہ بکسر فسکون پس آن وہم دیگر ست چنانکہ مجد و ابن خلکان گفتہ اند و ابن اثیر بکسر دال مہملہ نوشتہ و سمعانی گوید بفتح دال و این صحیح نیست قالہ ابن خلکان و در ملفوظ حضرت شاہ عبد العزیز محدث دہلوی مرقوم ست کہ در سوال تحقیق ہمین لفظ شاہ صاحب ارشاد فرمودہ اند کہ علو دینوری بکسر عین و سکون لام و وقف واو و بفتح دال مہملہ و سکون یا المعنی بزرگ در عرب اکثر می گویند و ہر کرا بزرگ می انگارند بہمین القاب آواز می دہند انتہی بالجملہ دینور شہریست از شہرہای جبل قریب از ہمدان و در بغداد نشو و نما یافتہ و اسم شریف او خواجہ علو است و لقب وی کریم الدین از بزرگان مشائخ عراق اند و در علم ظاہری و باطنی و کرامات یگانۂ آفاق و خرقۂ فقر و ارادت از دست خواجہ ہبیرہ بصری پوشیدند ایشان سی سال در مجاہدہ و ریاضت بسر بردند و بعد از ہفت روز افطار کردی چنانچہ بجہت دفع خشکی دہن اندکے آب خوردی و بیک خرما قناعت کردی و این کاتب الحروف را از اکثر کتب تواریخ چنان معلوم کردہ کہ حضرت علو دینوری ہمان ممشاد دینوری ست و از پیران خود نیز چنین استماع دارد لیکن صاحب مرآۃ الاسرار علو دینوری را جدا پیر حضرت خواجہ ابو اسحٰق شامی نوشتہ و ممشاد دینوری را بزرگے دیگر قرار دادہ و نزد فقیر

روایت صاحب مرآۃ الاسرار خالی از ضعف نیست واللہ علم بحقیقۃ الحال۔

منقول ست کہ شخصے از آنحضرت پرسید کہ دل خود را چون می بینی گفت سی سال ست کہ دل خود گم کردہ از انچہ جملہ صدیقان درین حالت دل خود گم کردہ ونیافتہ اند من چگونہ یابم وہم گفت کہ اللہ تعالی عارف را آئینہ دادہ ست درسر کہ ہرگاہ دران نگرد خدا ببیند ونیز گفتہ کہ چہل سال ست کہ بہشت را با ہرچہ کہ درست بر من عرضہ می کنند گوشہ چشم بعاریت بدو ندادہ ام وفات ایشان در چہار دہم ماہ محرم الحرام سنہ دو صد و نود و نہ ہجری واقع شدہ

ذکر سلیمان ملک لایزالی سر حلقہ شاہدان لاابالی فائز بکمالات الفقر فخری خواجہ ہبیرۃ البصری رح

ہبیرہ بروزن فعیلہ بضم ہا و فتح بای موحدہ و سکون تحتیہ و فتح رای مہملہ ست حضرت ایشان پیشوای علما و اولیای وقت بودند در معرفت میان مشائخ کبار معروف و مشہور درجات رفیع و مقامات عالی داشتند و خرقہ فقر و ارادت از دست حضرت خواجہ حذیفہ مرعشی پوشیدہ بودند ایشان را ریاضات شاقہ و کرامات عالیہ بسیار بودہ ست در تربیت مریدان دستے قوی و قبولیتے تمام داشتند و از بس کہ در محافظت اسرار امین بود ملقب بہ امین الدین گشتند و در مرآۃ الاسرار ست کہ حضرت خواجہ صاحب خانوادہ بود مریدانش خود را ہبیریان می نامیدہ ایشان یکصد و بست سالہ عمر داشتند و در ہفتدہ سالگی دانشمند متبحر شدند و در چند سال حفظ کلام ربانی نمودند چنانکہ بروزے دو ختم قرآن کردے و ہیچگاہ وضوی خویش جز بمتوضا نشکست و تا سی سال بذکر حق مشغول بود و مجاہدہ و ریاضت شاقہ می نمود۔

نقل ست کہ وقتے آنحضرت می گریست و می گفت کہ الٰہی ہبیرہ بیچارہ غریب ست اگر حساب از وے پرسی طاقت ندارد ندا آمد کہ ما حساب بر تو آسان کردیم و آمرزیدیم و ترا در بہشت در آرم پس کار ایشان بجائی رسید کہ ہرکس از روی محبت و ارادت بخدمت بابرکت او رسید بہ نعمت بینہایت مشرف شدہ و بتوجہ باطن ہرچہ خواست میسر شد در سیر الاقطاب می آرد کہ آنحضرت بعد پنج و شش روز افطار می کرد و چندان بگریست کہ مردم گمان می بردند کہ مبادا ہلاک شود تا کہ بعضے اوقات خون از چشم مبارکش می چکید وفات ایشان ہفتم

ماه شوال سنه دو صد و هشتاد و هفت و بروایتی سیزدهم ماه شوال و مدت عمر یک صد و بست سال و بروایتی صد و سی سال بود و قبر شریف در بصره است۔

ذکر قمری شاخسار احدیت بلبل مرغزار صمدیت سرمست جام پاک بیغشی حضرت خواجه حذیفه مرعشی رح

ایشان از کبار مشائخ روزگار و پیشوای صاحب اسرار بودند و در زهد و ورع و ترک و تجرید بی نظیر وقت و در علم سلوک تصانیف بسیار دارند و زن نمی داشتند و بعد از سه چهار روز گاهی بعد از پنج و شش روز افطار می کردند و دران وقت هم زیاده از سه لقمه تناول نمی فرمودند و می فرمودند که عندای درویش ذکر است و هر درویش که شکم پر کرده بخورد خام است و عبد البطن و خودنما و خودپرست اگرچه او را معتقد اخوانند لیکن از صحبت او باید گریخت لقب ایشان سدید الدین است خرقهٔ فقر و ارادت از سلطان ابراهیم بن ادهم پوشیده و هر نعمتی و امانتی که خواجه ابراهیم از حضرت خضر و امام محمد باقر و خواجه فضیل بن عیاض یافته بود در آخر حیات تمامی بوی داده خلیفه و جانشین خود گردانید و از وی تا حال همان امانت بطریق سلک صحیح در سلسلهٔ چشتیه معمول است و سبب ارادت او بخواجه ابراهیم در کتب معتبره چنان است که روزی خضر پیش وی آمد و گفت که اگر ترا رهبری باید صحبت ابراهیم بن ادهم اختیار کن این سخن در وی پیش موثر آمد پیش خواجه ابراهیم آمد سر بر زمین نهاد حضرت خواجه تواضع بسیار کرد و برخاست و در کنار گرفت و فرمود که خاطر جمع دار بعد چند روز کار تو می کشاید پس خواجه حذیفه مرید شده گوشه گرفت و بجد اشتغول شد حضرت ایشان در سن شانزده سال عالم علم لدنی گشتند و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت مرتب ساخته و همیشه پلاس پوشیدی و خلوت گزیدی و دائم البکا بود تا خلائق می پرسید یا خواجه گریه دائمی چیست فرمود از ان است که نمی دانم که در کدام فرقه ام فریق فی الجنة و فریق فی السعیر فرموده است شخصی گفت چون این نمیدانی که در کدام فرقه هستی پس بیعت چرا می کنی حضرت خواجه نعره زده بیهوش گردید چون بهوش آمد هاتف آواز داد چنانکه همه حاضران شنیدند که ای حذیفه من ترا دوست دارم و برگزیده ام و برابر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در بهشت آرم

دران مجلس سه صد کس از کفار اسلام قبول کردند۔

نقل ست که قریب هفتاد سال از سجاده پائے مبارک آنحضرت برنخاسته بود و حاجیان هر سال آمدی گفتند که حضرت خواجه را در بیت الله و بیت المقدس دیده ام و حضرت خواجه در سفر و حضر همیشه با سلطان ابراهیم می بودند و جمیع مشائخ وقت را دیده بودند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند امام عبدالله یافعی در روضة الریاحین اکثر حکایات احوال و کمالات ایشان ذکر کرده اند وفات ایشان چاردهم شوال و بقولے بست و چارم سنه دو صد و پنجاه و دو هجری ست و بقولے سنه دو صد و هفتاد و شش و مرعش بفتح میم و سکون را و فتح عین موضعی است از نواحی دمشق و در انتباه ست که بکسر شین شهریست از توابع شام۔

ذکر سلطان التارکین برهان الواصلین حضرت خواجه ابراهیم بن ادهم بن سلیمان بن منصور رح

کنیت ایشان ابی اسحق ست کما فی النفحات و فی التهذیب و مختصراته ادهم بن منصور بن یزید بن جابر و قال الحافظ ابوعبدالله بن منده جابر بن ثعلبه بن سعد بن حلام بن غزیة بن اُسامه بن ربیعه بن ضبیعه بن عجل بن لجیم نسبه ابراهیم بن یعقوب عن محمد بن کناسة از ابنائے ملوک بلخ اند خرقه خلافت از دست فضیل بن عیاض یافته و آنچه که بر زبان عوام مشهورست که ایشان از اولاد حضرت عمر فاروق رض اند این امرے غیر معقول ست اصلی ندارد و سبب ترک و سلطنت اطرق بسیار اند در تذکرة الاولیا و نفحات و لطائف اشرفی باختلاف مذکور اند هرکه خواهد آنجا بنگرد بخیال طوالت اینجا نوشته نشد ند بالجمله حضرت ابراهیم در آخر از نظر مردمان پنهان شدند معلوم نیست که قبر ایشان کجاست بعضے در بغداد به پهلوے امام احمد بن حنبل رح گویند و بعضے در شام آنجا که قبر لوط پیغمبر ست و در نفحات گوید که وفاتش در شام در سنه یک صد و شصت و یک و بروایتے دو صد و هشتاد و بروایتے در سنه یک صد و شصت و دو هجری و بقولے در سنه یک صد و شصت و شش هجری و بروایتے غره ماه شوال و نزد بعضے ششم جمادی الاولی در زمان خلافت ابوعبدالله محمد بن عبدالله و المتقی که خلیفه سوم بود از بنی عباس واقع شد و بقول صاحب سیر الاقطاب بست و ششم ماه جمادی الاولی سنه دو صد و هشتاد هجری۔

ذکر حجة اہل زمانہ فیما قالہ الائمة اوانہ قدوة اہل الروایة والدرایة فرد زمانہ فی العبادة کما ذکر الذہبی ثم السیوطی قطب دائرة الولایة صاحب الجود والکرم الفیاض ابی علی الفضیل بن عیاض

بکسر العین کما فی جامع الاصول وغیرہ ابن مسعود بن بشر وفی ثقات ابن حبان عیاض بن منصور التمیمی ثم الیربوعی الخراسانی المروزی الکوفی ثم المکی وقد افرد مناقبہ خلق منہم ابن الجوزی فی مجلد یربوعی منسوب ست بہ یربوع ابن حنظلہ بن مالک ابو حی من تمیم منہم متمم بن نویرة الصحابی وکنیت ایشان ابو علی ست وابو الفیض نیز گفتہ اند واصل از کوفہ اند وبعضے گفتہ کہ از خراسان از ناحیہ مرو وبرخی برآنکہ تولد ایشان در سمرقند ست ونشو ونما بہ باورد آمدہ بر این کہ بخاری الاصل اند ومرید وخلیفہ خواجہ عبد الواحد بن زید وفات ایشان در سوم ربیع الاول وبروایتے در ماہ محرم سنہ یک صد وہشتاد وہفت ہجری ومرقد او نزدیک بیت الحرام ست در جنت المعلی قریب روضہ حضرت خدیجة الکبری وابن معین وابن المدینی وابو عبید وابن نمیر البخاری وابن سعد گویند کہ مات بمکة سنة سبع وثمانین زاد بعضہم فی اول المحرم وحکایت ست از ہشام بن عمار کہ گفت وفات یافت آنحضرت روز عاشورہ کذا فی تہذیب الکمال ودر طبقات شعرانی ست کہ در حرم شریف در ماہ محرم وفات یافت ودفن کردہ شد بہ پہلوی ابن عیینہ ودر ترجمہ ابن عیینہ ست کہ دفن کردہ شد در باب معلی بہ پہلوی فضیل بن عیاض وابو القاسم قشیری ویافعی اند غرضکہ بودن وفات ایشان در محرم بجا کتب حتی کہ در طبقات ہروی مسطور ست وہمچنین ست در سیر الاولیا ونفحات این قدر کفایت دارد زیادہ اگر حال ایشان خواہی در کتب سیر وملافیظ نظر کن۔

ذکر الفائز بمکاشفات توحید الوجود مصداق تحسبہم ایقاظا وہم رقود صاحب التجرید والتفرید خواجہ عبد الواحد بن زید البصری

حضرت ایشان از اعاظم خلفاے حضرت خواجہ حسن بصری بودہ اند واز دست حضرت خواجہ کمیل بن زیاد

نیز خرقۂ خلافت پوشیده کمالات وخوارق عادات بسیار داشت وریاضات ومجاہدات ودر ترک وتجرید وذوق وشوق وعشق در عہد خود نظیری نداشت وہمیشہ صائم می بود وبعد سہ روز افطار می کرد وزیادہ از سہ لقمہ نمی خورد واکثر می گریست وتحصیل علوم از خدمت حضرت علی مرتضیٰؓ نمودہ واز حضرت امام حسنؓ نیز وہمیشہ از خلائق متنفر بودی وباکسے نیا میختے ولیکن برائے زیارت مردان خدا از راہ دور میرفتی وملاقات کردی وہر کرا بدیدی در سلام سبقت نمودی ودینار بدست نگرفتی ومیفرمود کہ حاشا وکلا درویش دینار بدست گیرد از زدے پیران شرمندہ شود درویش تہیدست وتہی شکم وتہی کیسہ می باید واگر چنین نباشد مبتدی وکم ہمت ست ودر جماعت درویشان نباید شمرد وقتیکہ بحضرت خواجہ حسن بصری قدس سرہ ارادت آورد مجرد گشت واز علائق پیوند بگسست از جنس نقد ومتاع وعقار وضیاع انچہ داشت ہمہ را بر درویشان ایثار کرد وباز بہیچ چیز از متاع دنیوی دست نیالودہ بست وہفتم ماہ صفر سنہ یک صد وہفتاد وہفت وبروایتے ہفتاد وشش ہجری در بصرہ وفات یافت۔

عقار = زمین ۱۲ ضیاع = عیال ۱۲

ذکر رئیس التابعین امام العارفین مصدر جمیع السلاسل بانہا جہا المذکورۃ مظہر فیض الابدی سیدی خواجہ حسن البصریؒ

نام ایشان ابو علی الحسین بن الحسن البصری ست ایشان گوہر فروش بودہ اند ازین جہت حسن لولوئی نیز می گفتند وبعضے گویند کہ از غایت حسن وجمال ظاہری مخاطب بخطاب حسن لولوئی گردید کنیت ایشان ابو سعید وابو محمد است از کبار تابعین اند صد وسی کس از صحابہ دیدہ اند مادر ایشان از موالی ام سلمہ بود۔

نقل ست کہ از ایشان سوال کردند کہ مسلمانی چیست ومسلمانی کیست گفت مسلمانی در کتاب ومسلمانان در گور دیگر پرسیدند کہ ای شیخ دلہاے ما خفتہ است سخن تو دران اثر نمی کند چہ کنیم فرمودند کاشکے خفتہ بودی کہ چون اورا بیدار کنی وبجنبانی بیدار شود دلہاے شما مردہ اند کہ ہر چند بجنبانند بیدار نشوند ولادت ایشان در سال بست ویک ہجری قبر ایشان در بصرہ کہ سابق آباد بود نزدیک بصرہ کہ الحال آبادست واقع شدہ ودر مناقب الاولیاست کہ چون مادر ایشان بکارے مشغول می بود ایشان می گریستند حضرت ام سلمہ پستان خود

ورد هانش می نهاد و شیر نازل می شد حسن می مکید ام سلمه دعا کرد که بنا بر آن امام صوفیان
گشت کرامات و مقامات بسیار و فضائل بشیار اند غیر از نصائح و پند سخن نفرمودی و در اتباع سنت بجان کوشیدی
و جذب قلوب بجدی داشت که اگر فاسقی یا فاجری در محفل وی حاضر شدی تائب گشتی چهارم محرم و بقولے پنجم
و بقولے غرہ رجب سنه یک صد و ده و بقولے یازده وفات یافت قال الحافظ المزی فی ترجمة ابن سیرین وقال
حماد بن زید مات الحسن فی اول یوم من الرجب سنه عشر ومائة وصلیت علیه و ابن خلکان گوید که توفی فی البصرة
مستهل رجب سنه عشر ومائة وکانت جنازته مشهودة و حمید الطویل گوید توفی الحسن عشیة الخمیس الی آخر القصة
وقیل توفی اربعة المحرم قبر شریف در بصره است و عمر شریف هشتاد و نه سال باقی حال از کتب دیگر مع ماله وما علیه
دیدنی ست و ذکر حضرت امیر المومنین علی مرتضی و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم چون در سلسله قلندریه
گذشته است لهذا دریجا حاجت مکرر بیان کردن نیست۔

سلسلهٔ عالیه سهروردیه

بدانکه حضرت شیخ قطب الدین بینا دل قلندر جونپوری را اجازت این سلسله از حضرت شیخ شمس الدین ٹڈھن
ظفرآبادی بطریق اهدا رسیده چنانکه قصهٔ آن بتفصیل در کتاب مستطاب اصول المقصود مسطور ست و ذکر آن حضرت
که تا حضرت بینا دل قلندر اند بالا گذشت الحال تذکرهٔ حضرات مابعد قلندر صاحب کرده می شود۔

ذکر شیخ الطریقة فی آوانه مصدر الفیوض الالٰهیة فی زمانه مظهر انوار الجلی والخفی حضرت شمس الحق والدین عرف ٹڈھن ظفرآبادی

ایشان خلف رشید حضرت شیخ رکن الدین ابوالفتح مسکین ابن حضرت مخدوم حاجی صدر الدین چراغ هند
ظفرآبادی بودند ولادت ایشان در سال هفت صد و هفتاد و چهار هجری ست ذات بابرکاتش مظهر انوار تجلیات
و واقف اسرار الٰهیات بود زاهد و متقی و عاشق زار العشق الٰهی روز و شب بجز تعلیم و تلقین باطنی کاری دیگر نداشت
قصهٔ ولادت ایشان چنین منقول ست که حسب دعاے حضرت مخدوم چراغ هند جد ایشان حمل قرار یافته شده و نه

در تولد باقی مانده بود که جدش حضرت مخدوم در حجره نشسته بابش بند فرمود چون ایشان پیدا شدند و وسه روز دیگر گذشت و فتح الباب حجره نشد مردمان و خادمان منتشر شدند و آخر کار در حجره شکسته اندر رفتند دیدند که حضرت مخدوم سر بسجده نهاده جان بجان آفرین سپرد کرده اند و بر طاق حجره یک پارهٔ کاغذ یافتند که بران این مصرع نوشته قلم خاص حضرت مخدوم بود ع طلوع شمس مغلوب چراغ ست بدینوجه نام ایشان شمس الحق والدین نهاده شد گویند که ولی مادرزاد و طی کردهٔ مقامات لاهوت و جبروت و ناسوت پیدا شده بودند از ششم وز ولادت بسال هفت صد و هفتاد و چهار هجری شملهٔ مشیخت و برگزیدگی و تاج سجادگی حضرت مخدوم چراغ هند بر سرش نهاده شد و بخواب از حضرت مخدوم چراغ هند بیعت اویسی نموده خلافت یافت مزارش پخته اندر حریم روضه حضرت مخدوم چراغ هند ملصق از قبر پدر خویش بجانب غرب بگنبد ثانی ست سال وفاتش بدریافت نرسید عمرش از یک صد سال متجاوز بود۔

ذکر شرف الاسلام والمسلمین نخبة العلماء والمتصوفین حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح مسکین ظفرآبادی

ایشان عالم علوم صوری و معنوی شیخ قریشی اسدی و خلف رشید حضرت مخدوم صدر الدین حاجی چراغ هند بودند پدر بزرگوارش بمتابعت نام پیر خود موسوم نمود و در جمیع علوم عقلی و نقلی تبحر تام داشتند بعد تکمیل علوم چندی در درس و تدریس اشتغال ورزیده بودند که بیکایک دست افشاندند و بیعت ارادت بخدمت والد ماجد خود کردند و مصلاے استقامت گسترده بمجاهدت نفس کوشیدند چندین سال بر همین منوال گذشت آخر کار در وصول و ایصال بسر منزل معارف و حقائق شانے عظیم یافتند و مسائل فقهیه مستحضر داشتند نکات تصوف و وحدت الوجود را بجید دبستان تحقیق انگاشتند اکثرے خوارق عادات از ایشان بظهور رسید تا زیستند یک ساعت غفلت نورزیدند مدام با خلق بیگانه و با حق یگانه ماندند وفات ایشان بتاریخ نهم محرم الحرام سال هفتصد و نود و شش هجری ست قبرش پخته اندر گنبد مقبره برابر حضرت مخدوم چراغ هند پدر خود بجانب راست در ظفرآباد ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد ذوالفیض الابدی حضرت مخدوم شیخ صدرالدین الحاجی ظفرآبادی ملقب بہ چراغ ہند

ایشان شیخ قریشی اند نسب آبائی بحضرت خواجہ حسن بصری رحمۃ اللہ علیہ و امہاتی سلسلہ بحضرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی می پیوندد سنہ ولادت ایشان ہفت صد و پنج ہجری است ایشان از اعاظم خلفای برادر خال زادۂ خود حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح ملتانی اند صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و بعد حصول خرقۂ خلافت از پیر روشن ضمیر خویش بولایت ظفرآباد مامور شد در جونپور و اکثر جاہا مقام چلہ گاہ ایشان موجود ست ایشان شیر بیشۂ معرفت و یکتاز میدان طریقت بود در آخر حالت جذب و استغراق بیشتر طاری شد و بجز ہنگام ادای نماز ہیچ خبری از خویش و بیگانہ نداشت علاوہ فضائل علوم صوری و معنوی حافظ کلام الٰہی بودند ہفت بار مناسک حج را پیادہ پا ادا ساختند و ہموارہ جامۂ سیاہ می پوشیدند باین وجہ بحاجی الحرمین شہرت داشتند قصہ مطارحۂ ایشان کہ با مخدوم اشرف جہانگیر سمنانی واقع شدہ مشہور ست وفات بتاریخ ہشتم ماہ ذی القعدہ سال ہفت صد و ہفتاد و چہار ہجری و بقولے ہفت صد و نود ہجری ست اما بقول صاحب خزینۃ الاصفیا در سال ہفت صد و ہفتاد و چہار ہجری ست مزارش در ظفرآباد بمحلۂ شیخوارہ اندر حریم پختہ واقع ست صاحب گنج خاک می نویسد کہ مزارش امروز حاجت روای خلائق آن دیارست بروز عید قربان خلائق بر مرقدش جمع آمدہ گرد روضۂ او می گردند و از غایت اعتقاد ارکان حج بجا می آرند رحمۃ اللہ علیہ انتہی۔

ذکر شیخ المشائخ قدوۃ ارباب الطریق زبدۃ اصحاب التحقیق حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابو الفتح السہروردی الملتانی

کنیت ایشان ابو الفتح و لقب فضل اللہ خلف و خلیفہ و مرید رشید پدر خویش شیخ صدرالدین محمد بن شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی اند پنجاہ و دو سال بر سجادۂ پدر و جد نشستہ بارشاد طالبان قیام داشتند صاحب علوم ظاہر و باطن و کشف و کرامات بودند۔

نقل ست کہ روزے حضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی بر چارپائی تکیہ زدہ نشستہ دستار مبارک بپایۂ پلنگ نہادہ بود و شیخ صدر الدین بر نشیب فرش بدو زانوے ادب نشستہ و شیخ رکن الدین بعمر چار سالہ بازوہاے چارپائی گرفتہ می گشت و ببازی مشغول بود ناگاہ بمقتضاے عالم طفولیت دستار جد بزرگوار از پایۂ چارپائی برداشتہ بر سر نہاد شیخ صدر الدین بوقوع این حال بانگ زد و گفت باادب باش حضرت شیخ بزرگ فرمود کہ منعش مکن کہ حقدار دستار ست و ما این دستار بوے عطا کردیم چنانچہ آن دستار از ہمان روز در صندوقی نہادند بعد وفات پدر عالی قدر چون شیخ رکن الدین بر سجادۂ مشیخت نشست ہمان دستار بر سر نہاد و خرقۂ عالیہ کہ بجد امجد وے از پیشگاہ شیخ الشیوخ عطا شدہ بود در بر کرد و رونق افزاے سجادۂ عالیہ گشت ذات بابرکاتش دریائے بود از فیض الٰہی ہر کس بہر حاجتے کہ بخدمت وے آمدے دامن خود پر از گوہر مراد یافتے چنانچہ خلق او را قبلۂ حاجات می گفتند در لطائف اشرفی ست کہ ولادت ایشان در یوم جمعہ سنہ ششصد و چہل و ہفت و مدت سجادہ نشینی بعد از پدر خود پنجاہ و دو سال انتہی وفات ایشان بتاریخ نہم جمادی الاولی و بقول بعضے شانزدہم رجب المرجب سال ہفتصد و سی و پنج روز پنجشنبہ بود و مدت عمر ہشتاد و ہشت سال و قبر ایشان نیز در ملتان متصل قبر پدر و جد خود ست۔

ذکر فرید الدہر وحید العصر قطب الوقت حضرت شیخ صدر الدین عارف بن حضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی

ایشان خلف رشید و خلیفہ و صاحب سجادۂ پدر خود حضرت شیخ بہاء الدین ذکریا ملتانی اند کنیت ایشان ابو المغانم ست جامع بودند میان علوم ظاہری و باطنی و کمالات صوری و معنوی و سخاوت و شجاعت و حلم و خلق نیک مقتداے زمانہ بود و بہ شیخ صدر الدین عارف مشہور گشت در ملتان بخانقاہ والد بزرگوار خود تا ہیژدہ سال بر مسند ارشاد و تربیت نشست بسیارے اولیا در سلک ارادت ایشان منسلک گردیدند بسیارے طالبان و مریدان را بدرجۂ تکمیل رسانیدند حضرت ایشان را وصایاے مفیدہ اند کہ آنہا را یکے از مریدان ایشان خواجہ ضیاء الدین در ملفوظات ایشان کہ کنوز الفوائد نام دارد جمع کردہ ست اکثر وصایاے ایشان احضرت

شیخ عبدالحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار نقل کردہ اند کرامات و خوارق ایشان بسیار اند صاحب تاریخ فرشتہ هم در تاریخ مذکور احوال ایشان بوضاحت نوشتہ است ولادت وی در شب جمعہ سنہ شش صد و یازدہ و عمر ہفتاد و سہ سال وفات ایشان بتاریخ بست و سوم ذی الحجہ روز سہ شنبہ سال شش صد و ہشتاد و چار ہجری بودہ در تاریخ فرشتہ سنہ ہفت صد و ہفتاد و شش نوشتہ قبر ایشان در ملتان نزد قبر پدر بزرگوار ایشان ست۔

ذکر العارف باللہ رب العالمین حضرت شیخ الاسلام خواجہ بہاء الدین ابو محمد ذکریا ملتانی القرشی الاسدی

خلیفہ شیخ الشیوخ شہاب الدین السہروردی ایشان از عظمائے مشائخ سہروردیہ و اکابر اولیائے ہندست صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ بود کنیت ایشان ابو محمد و ابو البرکات ست و نام پدر ایشان وجیہ الدین بن کمال الدین علی شاہ قرشی و اصل از ملتان اند در علوم ظاہر و باطن و فقہ و حدیث و اصول و فروع عالم و کامل و قطب و غوث وقت و در عہد خویش بی نظیر روزگار بودند و حنفی مذہب بودہ اند تحصیل علوم ظاہری و تکمیل آن کردہ بعد ازانکہ مدت پانزدہ سال بدرس و افادہ علوم مشغول بودہ و ہر روز ہفتاد تن از علما و فضلا استفادہ می کردند عزیمت حج کردہ و در وقت مراجعت از سفر در بغداد رسیدہ شیخ الشیوخ را دریافتہ مرید شدند و برخصت حضرت مرشد بملتان آمدہ متوطن شدہ بارشاد طالبان مشغول شدند خلق بسیار بدولت ایشان بہدایت رسید میر حسینی سادات صاحب نزہۃ الارواح و شیخ فخر الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیدہ و تربیت یافتہ اند گویند کہ میان او و شیخ فرید الدین قدس سرہما مودت عظیم بود سالہا باہم بودند و چنین نیز گویند کہ پسر خالہ یک دیگر بودند ولادت ایشان در شب جمعہ شب قدر ماہ رمضان المبارک در سال پانصد و شصت و شش ہجری و بقولے پانصد و ہفتاد و ہشت در قلعہ کوٹ و وفات روز پنجشنبہ بعد از ادائے نماز ظہر ہفتم ماہ صفر و بقولے ہفت دہم صفر سنہ شش صد و شصت و شش ہجری بودہ مدت عمر یک صد سال و قبر ایشان در ملتان است بحصار قدیم۔

ذکر شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردیؒ

کنیت ایشان ابوحفص و نام عمر بن البکری السہروردی از اولاد حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ ایشان مرید عم خود حضرت شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی اند ولادت باہدایت ایشان در ماہ رجب سنہ پانصد و سی و نہ و وفات در غرہ محرم سال ششصد و سی و دو ہجری ست و قبر ایشان در بغداد ست درون شہر باقی دیگر احوال ایشان بالا گذشتہ۔

ذکر الشیخ الاعظم والقطب الاکرم شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب السہروردیؒ

نام ایشان عبدالقاہر ست و لقب ضیاء الدین نسب ایشان بدوازدہ واسطہ بحضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ میرسد نسبت ارادت ایشان بدو جانب ست یکی بشیخ احمد غزالی و دیگر بہ شیخ وجیہ الدین عم خویش و در جمیع علوم کامل بودند تصنیفات بسیار دارند و بصحبت حضرت قطب ربانی سیدی شیخ عبدالقادر جیلانی رضہ مشرف گشتہ بشرف ارادت و خلافت معزز شدند در وقت خود امام شریعت و یگانہ حقیقت بودند وفات ایشان در شب شنبہ دوازدہم جمادی الاخری سال پانصد و شصت و سہ ہجری بودہ قبر شریف وی بغداد ست

ذکر العارف باللہ الفائز بکمالات السرمدی شیخ وجیہ الدین ابوحفص السہروردیؒ

ایشان از اجلہ مشائخ و اعاظم اولیاے صاحب کشف و کرامات و خوارق عادات بودند نسبت ارادت ایشان بدو طرف ست و از ہر دو طرف بسید الطائفہ حضرت جنید بغدادی میرسد یکی از شیخ عمویہ بہ ممشاد دینوری و از ایشان بحضرت سید الطائفہ و دیگر از اخی فرج زنجانی بحضرت رویم و از او شان بحضرت سید الطائفہ جنید بغدادی و ایشان پیر شیخ ابوالنجیب سہروردی اند وفات ایشان در سال پانصد و شصت و شش ہجری ست و قبر در بغداد ست۔

ذکر مصدر فیوض الربانیة و مخزن انوار الالٰهیة شیخ محمد بن عبد الله المعروف به عمویه

بفتح العین المهملة وتشدید المیم المضمومة وسکون الواو وفتح الیاء المثناة من تحتها کذا فی تاریخ ابن خلکان وصاحب بهجة الاسرار تا رفوقیه افزووه و در جامع الاصول در تحقیق راهویه است که بفتح ها و فتح واو و سکون یا و کسر یا آخرهٔ و در تاریخ ابن خلکان بسکون هر دو ها نیز وارد ست که راهویه بضم ها و سکون واو و فتح یا و در سیبویه بفتح یا و واو و سکون یا و بعد آنها و این لغت فارسی ست معنی آن در عربی رائحة تفاح را گویند و نظائر این مثل نفطویه و عمرویه و غیر آن و عجم می گویند سیبویه بضم بای موحده و سکون واو و فتح یا زیرا که پیش عرب وقوع ویه در آخر کلمه مکروه است چرا که این برای ندبه می باشد و در دستویه ابن ماکولا در کتاب الاعمال نوشته است بفتح دال و را و واو و قال علی الشبر الملسی فی حاشیة المواهب فی ابن مردویه بفتح المیم وحکی ابن نفطة کسرها عن بعض الاصبهانیین والراء ساکنة والدال المهملة مضمومة والواو ساکنة والمثناة مفتوحة تلیها ها رکاتب الحروف گوید که همچنین ست در عینی شرح بخاری در آخر کتاب النکاح بالجمله نام پدر شیخ عمویه عبد الله ست از اجلهٔ مشائخ زمانهٔ خویش بوده مرید شیخ احمد اسود دینوری اند در وقت خود فرد یگانه و استاد زمانه بسیاری خلق را بارادت خود در آورده بحق رسانید وفات ایشان در سنه سه صد و هفتاد و سه هجری رو داد۔

ذکر شیخ مشائخ الوقت مقبول رب الاحد شیخ احمد اسود دینوری

نام پدر ایشان محمد ست لیکن صاحب سفینة الاولیا عطا نوشته اصل ایشان از دینور ست شیخی بود بغایت بزرگ و عالم بعلوم ظاهری و باطنی و در وقت خود مرشد کامل و عالم فاضل و عابد زاهد و متقی و صائم دائم از صحبت اهل دنیا متنفر بوده اند و از کبار مریدان حضرت ممشاد دینوری اند و سوای ازان از دیگر مشائخ عظام نیز فائدها اندوخته وفات ایشان در ماه ذی الحجه سال سه صد و شصت و هفت هجری و بقول صاحب نفحات الانس در سال سه صد و چهل هجری ست باقی حال دیگر بزرگان از حضرت ممشاد دینوری تا حضرت جنید

بغدادی بالا گذشت۔

سلسلۂ طیفوریہ

بدانکہ این سلسلہ منسوب بحضرت طیفور شامی عرف بایزید بسطامی ست و اجازت این سلسلہ حضرت سید خضر رومی قلندر را از حضرت میر جمال مجرد ساوجی خلیفہ حضرت طیفور شامی رسیدہ و او شان را از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ پس درین سلسلہ از بزرگان بجز میر جمال مجرد ساوجی و حضرت طیفور شامی ہمہ آنند کہ ذکر آنہا پیشتر شد لہذا حضرت ذکر میر جمال مجرد ساوجی کردہ این سلسلہ را ختم می کنم و ذکر حضرت طیفور شامی در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد لہذا درینجا مکرر ننوشتم کہ خالی از طوالت کلام نیست۔

ذکر سید السادات الاماجد الاعالی میر جمال مجرد ساوجی

بدانکہ ساوجی منسوب ست بساوہ کہ دہی ست نزدیک ری آوہ و آن را ابا نیز گویند از متعلقات طوس و از ہمانجا بود شاعر مشہور سلمان ساوجی ایشان در ابتدا مفتی شہر در مصر بودند مصریان ایشان را گنج الکتابخانہ روان می گفتند ہر گاہ فتوای مشکل پیش می آمد از ایشان می پرسید ایشان بے آنکہ رجوع بکتاب کنند جواب شافی می دادند روزے حالتے رو داد کہ تجرید کردہ و ریش را با رخود و دانستہ بتراشیدہ و در مغاکے پنہان شد و چشم بآسمان داشتہ مبہوت وار نشست چون این خبر شیوع گرفت دانشمندی فرمود تا از رنگ زیرہ گداختہ در دہانش ریختند و ے ہیچ ازین حال برنگشت گوئی آب سرد بود کہ در دہانش فرو رفت فضلاے وقت بعیادت بر و رفتند و گفتند کہ در ریش تراشیدن خلاف شرع نمودہ سر در خرقہ فرو بردہ و با محاسن سفید بر آورد و آنانکہ بدعوت آمدہ بودند باعتقاد و معذرت برگشتند در مراد المریدین مرقوم ست کہ در بعضے رسائل مسطور ست کہ سید جمال الدین مجرد ساوجی در سنہ شش صد و چار بر صدر حیات بودند و خلیفہ حضرت خواجہ ابو یزید بسطامی اند انتہی اگر زیادہ خواہی در کتاب مراد المریدین و سیر العارفین و کرامات الاولیا و خیر المجالس نظر کن مقبرۂ ایشان در قصبۂ نائن است کہ میان یزد و اردستان واقع ست۔ سال و تاریخ ولادت و وفات بنظر نیامدہ۔

سلسلهٔ فردوسیه

بدانکه این سلسله منسوب ست بشیخ ابو النجیب فردوسی و فردوسی منسوب بفردوس و آن موضعی ست نزدیک به دمشق متصل بحلب اجازت این سلسله حضرت شاه قطب الدین بینا دل قلندر را از حضرت شیخ حسین ابن معز بلخی رسیده۔

ذکر شیخ الاسلام والمسلمین عمدة ارباب السلوک والیقین واقف اسرار الٰهی حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی رح

مرید و خلیفه عم خود شیخ مظفر اند اما از اداے کلام او چنان معلوم می شود که ارادت بشیخ شرف الدین یحییٰ منیری داشت و تربیت و خلافت و ارشاد از شیخ مظفر عم خود یافته اوائل حال در دہلی به تعلیم و تعلم اشتغال داشت بعد از جاذبهٔ عنایت الٰهی که باعث بر سلوک طریقهٔ فقر ست سفر حجاز کرده بمدینهٔ طیبه رسید بعد از دریافت این سعادت بوطن اصلی خود توجه فرمود و لقب ایشان از حضرت شاه مدار سمندر توحید ست چنانچه گویند که چون شیخ حسین از طرف بهار در جونپور رسید و سبب آن بود که شیخ شرف الدین کتاب عوارف او را نصف خوانانیده بود که وفات یافت شیخ حسین نهایت مضطرب شد حضرت شرف الدین چشم باز کرده گفتند که خاطر جمع دار بعد از چندی شیخ بدیع الدین مدار در جونپور خواهند آمد تو آنجا رفته کتاب تمام کرده گیر و ترا برکات بیشتر حاصل خواهد شد القصه ایشان پیش شاه مدار رسیده نصف کتاب تمام کردند و خلافت و لقب سمندر توحید یافتند و از حضرت شاه شرف الدین لقب تشنهٔ توحید یافتند ایشان را مکاتیب الفه اند که آنها را حضرت شیخ عبد الحق محدث دہلوی در اخبار الاخیار نقل کرده مزار وی در بهار ست تاریخ و سنه وفات[1] بدریافت نرسید۔

ذکر شیخ الکامل المکمل والامام الفاضل الاکمل کاشف

[1] لیکن در کتاب مرآة الکونین سنه ولادت و وفات ایشان چنین دریافت شد سنه ولادت [illegible] هجری و وفات بست و سوم ذی الحجه ۸۶۹ سنه هجری و مدت عمر یکصد و پانزده سال والله اعلم ۱۲

الرموز الاسرمدی حضرت شیخ مظفر بن شمس البلخی رح

مرید و خلیفهٔ شیخ شرف الدین یحیی منیری ست بغایت درجه مقبول و محبوب پیر خود بودند چنانچه حضرت شیخ ایشان
را در مکتوبات خود امام مظفری نوشت آورده اند که حضرت ایشان مدت بست و پنج سال از واقعات و حالات
و معاملات خود بخدمت شیخ عرائض می فرستاد و شیخ آن را جوابات می نوشت در ذیل بعض مکتوبات مسطور ست
که مکتوبات من همه حل مشکلات آن برادرست باید کسی را ننماید که موجب افشای سر ربوبیت گردد چون وقت
وفات ایشان نزدیک رسید بست و یک روز طعام نخورده و نه با کس سخن گفت و بوقت آخر این امانت پیران
عظام با نعمت خلافت بشیخ حسین برادرزادهٔ خود عطا کرده بسال هفت صد و هشتاد و هشت در مکه معظمه
برحمت حق پیوست و بعد وفات پیر خود بیست و شش سال در قید حیات بود مزارش در عدن ست۔

ذکر شرف الاولیا و فخر الاصفیا صاحب المقام العالی حضرت شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری

از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسے ذکر مناقب او کند او را تصانیف عالی ست مکتوبات
مشهور ترین و لطیف ترین تصانیف او ست بسیارے از آداب طریقت و اسرار حقیقت در آنجا اندراج
یافته و ملفوظات او را نیز یکی از معتقدان او جمع کرده ام الطائف مکتوبات بشیر ست گویند که بر آداب المریدین نیز
شرحے دارد مرید خواجه نجیب الدین فردوسی ست گویند که شیخ شرف الدین بشوق ملاقات بندگی شیخ نظام الدین
اولیا بدهلی آمد قضا را پیش از آنکه او بدهلی برسد شیخ نظام الدین بریاض رضوان خرامیده بود شیخ نجیب الدین
فردوسی آنجا بود چون بملازمت او رسید فرمود درویش سالها ست که منتظر تو نشسته است امانتے که دارد بتو
سپردنی ست مرید شد و نعمتے که برائے او نهاده بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد گویند که وی را چند سال
در بیابانے که در راه آگره واقع ست توقفے واقع شد هم در بیابان می بود و عبادت می کرد بعد از سالها بوطن رسید
قبر او در شهر بهار ست و منیر قریه ایست از بهار در رسالهٔ فارسی که کسے در بیان چهارده خانواده نوشته می نویسد

که ابتدائے سلسلۂ فردوسیہ از سهروردست شیخ نجم الدین کبری فردوسی و شیخ علاء الدین طوسی قریب یک دیگر بوده اند در مجاہدہ و ریاضت بسر حد کمال رسیده بعد یک ہفته افطار صوم می کردند و آن هم به گیاه جنگلی یا نان جوین و هر دو بزرگ بخدمت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی آمدند و گفتند عمر بسر آمد و کار بر نیامد ریاضت مجاہدہ بسیار کشیدیم اما هیچ بوئے مقصود ندیدیم شیخ ابو النجیب فرمود برادران ما نیز بدین داغ مبتلا ئیم سبیل این است که مرید شویم هر سه بزرگ بخدمت شیخ وجیه الدین ابو حفص بن عمر بن عمویه آمدند و شیخ وجیه الدین بعد از مدتے به شیخ ضیاء الدین و شیخ علاء الدین خلافت داد و وداع کرد و شیخ نجم الدین را شیخ ابو النجیب سپرد و گفت این را بر خود گیرید بعد از ہفتم ماه شیخ ابو النجیب شیخ نجم الدین خلافت داد و گفت شما مشائخ فردوس آید از آن روز فردوسیان پیدا آمدند رحمة الله علیهم اجمعین وفات شیخ شرف الدین در سال ہفت صد و ہشتاد و دو ہجری ست که زمان سلطنت فیروز شاه بود بتاریخ ششم ماه شوال قبر وی در بہار ست بقصبۂ منیر۔

ذکر نجیب الاولیا و نقیب الاصفیا معدن فیوض لم یزلی شیخ نجیب الدین فردوسی رح

مرید و خلیفۂ شیخ رکن الدین فردوسی ست نام والد ماجد وے خواجه عماد الدین بود بعد وفات شیخ خود بمسند ارشاد نشست و خلق الله را ہدایت نمود وفات وے در سال ہفتصد و سی و سه ہجری ست قبر او جانب مشرقی حوض شمسی در دہلی بر صفۂ عالی نزدیک قبر مولانا برہان الدین بلخی ست۔

ذکر شیخ الاصاغر و الاکابر ذو المجد و الشرف الہی رکن الملة و الدین شیخ رکن الدین فردوسی

مرید و خلیفۂ شیخ بدر الدین سمرقندی ست بعد از وے بر سجادۂ مشیخت بنشست و سلسلۂ فردوسیه از وے در ہندوستان شائع گردید وے از خردسالی بخدمت شیخ بدر الدین سمرقندی تربیت و تکمیل یافت او در این طریقه مرتبۂ بزرگ و مقامی عالی بود و قبولے عظیم در دل خلق داشت انتشار و اظہار سلسلۂ فردوسی در ہند

ازو گردیدہ کسی کہ ہست نسبت خود بسلسلۂ فردوسیہ بدو ثابت می کند در دہلی بود چون سلطان معز الدین کیقباد در کیلوکھری شہرے بنا کرد وی ہم از شہر آمدہ برکنارۂ آبجو مقامی ساخت غالباً میان او و شیخ نظام الدین اولیا چندان محبت و اخلاص نبود در سیر الاولیا می نویسد کہ پسران شیخ رکن الدین کہ جوانان نوخاستہ بودند و مریدان او بارہا در کشتی سوار می شدند و سماع گویان و رقص کنان از زیر خانہ شیخ نظام الدین می گذشتند روزے ہم برین حال می گذشتند چون نظر شیخ برین جماعت افتاد سر برآورد و گفت سالہاست کہ یکی خون می خورد و جان خود فدائے این راہ می کند و دیگران نوخاستہ اند و می گویند کہ تو کیستی کہ ما ہم ایم و دست از آستین بر آورد و جانب ایشان اشارت کرد کہ ہلا بروید ہمین کہ پسران شیخ رکن الدین با آن غوغا زیر خانۂ خود رسیدند از کشتی فرود آمدند خواستند کہ غسلے بکنند کہ در آب درآمدند و فوراً غرق شدند وفات وے در سال ہفت صد و بست و چہار ہجری ست و مزارش در دہلی۔

ذکر بدر سماء الکمالات المعنوی حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی

از ملفوظات شیخ شرف الدین یحیی منیری معلوم می شود کہ او مرید شیخ نجم الدین کبری ست و در سیر الاولیا نوشتہ است کہ او خلیفۂ شیخ سیف الدین باخرزی ست و شیخ نجم الدین را دریافتہ بود و ہم در سیر الاولیا می نویسد کہ او بزرگ بود در صحبت شیخ نظام الدین اولیا سماع بشنیدی و بغایت خوبصورت و نیک سیرت بود چون شیخ بدر الدین سمرقندی برحمت حق پیوستند او را در سنگولہ دفن کردند روز سوم شیخ نظام الدین اولیا حاضر شد مجلس خاستہ بود و سماع در دادہ بستر رسید و نشست چون ایشان در سماع برخاستند شیخ نظام الدین نیز برخاست بعضے گفتند کہ میان شما و ایشان بعد مسافت ست شما بنشینید فرمود موافقت شرط ست و در خزینۃ الاصفیا ست کہ چون بہندوستان آمد از صحبت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا نیز فائدہا برداشت و از خلفاے وی نیز شمار گردید وفات ایشان در سال ہفت صد و شانزدہ ہجری ست عمری دراز یافت و در دہلی سکونت ورزید۔

ذکر محرم اسرار المشیۃ الاحدیت حامل انوار الواحدیت مرجع

السلسلة الفردوسی حضرت شیخ سیف الدین باخرزی

ایشان از کبار مریدان شیخ نجم الدین اند بعد تحصیل و تکمیل علوم ظاهری بخدمت شیخ آمده تربیت یافت چون حضرت شیخ ایشان را در اوائل بخلوت نشاندند در اربعین دوم بدر خلوت وی آمد و انگشت مبارک بر در خلوت وی زد و آواز داد که ای سیف الدین ؎ منم عاشق مرا غم ساز وار است تو معشوقی ترا با غم چه کار است برخیز و بیرون آی آنگاه دست شیخ بگرفت و از خلوت بیرون آورد و بطرف بخارا روانه گردید آنجا بهدایت خلائق مشغول گشت وفات ایشان در سال شش صد و پنجاه و هشت هجری ست و مدت عمر هفتاد و سه سال و قبر در بخارا است۔

ذکر شیخ الاسلام و المسلمین مرشد الطلبة و السالکین فی و الخلافة الکبری الشیخ نجم الدین احمد بن عمر بن محمد بن عبد الله الخوارزمی الخیوقی الشافعی المعروف عند الفقهاء بالکبری و ابی الجنّاب۔

و جناب بفتح الجیم ثم نون مشددة و کبری علی صیغة فعلی الفضلی و منهم من یقول الکبرا جمع کبیر کذا فی طبقات الکبری للتاج الدین السبکی و این کنیت را پیغمبر صلی الله علیه و سلم در واقعه عطا فرموده بودند نام ایشان احمد بن عمر ست کبری ازین وجه لقب کردند که در آوان جوانی که بتحصیل علم مشغول بود با هر که مناظره می کرد غالب می آمد بدین سبب بطامة الکبری خطاب یافت بعد از ان لفظ طامه بجهت کثرت استعمال حذف شد مناقب و صفات ایشان نه چندان ست که درین جزو مختصر گنجائش کند طالب را باید که رجوع بمطولات کند وفات ایشان در دهم جمادی الاولی سال شش صد و هجده هجری واقع شده و مدفن در خوارزم و در لطائف اشرفی در ماه ربیع الآخر نوشته۔

ذکر بقیه بزرگان این سلسله یعنی از حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی تا حضرت سید الطائفه بالا گذشت

سلسلۂ مداریہ

گویند کہ سرحلقۂ این سلسلہ امام عبد اللہ علم بردارست وبگزارش گروہے او بواسطۂ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ
بحضرت خاتم النبیین صلعم میرسد وبروایت طائفہ بوسیلۂ حضرت علی مرتضی رضی اللہ عنہ بآن حضرت مستند می گردد
وبنگارش بعضے شاہ مدار اویسی ست صحاب این خانوادہ دربیان توحید گشتۂ غلو دارند واعتقاد وحدت وجود
رابنشیدی بلندی سرایند واز منع ظاہر شریعت چندان نیندیشند سخن کوتاہ برہنگی وبیحجابی بمشرب این طائفہ
درنصف پسین تا عاشر ہجوم آورد وگرنہ درروزگار عرفان شعار شاہ بدیع الدین مدار بنہایت بازداشت [illegible]
وحدت وغایت ہیم ناکی از مخالفت ظاہر شریعت مقیم اندیشہ ہا وصمیم دلہا بود وطریقت بموافقت سلوک
سالکان مودب می کردند پوشیدہ نماند کہ چون درین سلسلہ تجرید صوری را شرطا ثابت وشطر اجازت وتفویض
ساختند وبیشتر بزرگان خلافت دستگاہ این خاندان بستر عورت وبہ طعامیکہ دران روز خوردہ باشند خود را
نیازمند دانستہ از جمیع اجناس پوشاک والوان خوراک مرفہ خاطر میرسیدند واوقات زندگانی بیاد رازق العباد
مامور می داشتند وکلمہ لکل یوم جدید رزق وترکوا الدنیا یوم ولنا فیہا صوم از لوح کردار خویش خواندند
وسوائے ما یحتاج اگر معلوم ناگاہ جدید بدست وقت افتادی ہمان دم غربال صفتی ادست گرفتہ از دست دل خود
بیرون انداختے باندازآنکہ بوجہ نیاز دروازہ کسی را ایشان آشنا نگردند از بیجا چیندہی ازارادتمندان صورت تجرید
رادل نہادہ وصل طریقت پیشوایان خویش اندیشیدہ انہماک واغراق رادرین شیوہ بجان پسندیدند واز حد
تجرید مختار صوفیہ دوسہ گام بالاتر خرامیدہ ابراز مشروع رابہ لنگ چہار انگشت کہ تنہا اندام نہانی تواند پوشید
بدل کردند شبانگہ گلخن آسا آتش افروختہ رالحاف سرپا ساختہ سپیدہ دم خاکستر رابجائے پیرہن بدن مالیدند
وبدین شعار از دائرۂ ادب ماندند ومن یتعد حدود اللہ بیرون آمدند وبدین اجتہاد سوائے مواد این تقلید
کہ روز بروز بہ بسیاری افزایش بہ فزار پایۂ عموم شد ہیچ برنیامد ؎ مجردان طریقت جماعتے دگراند
بدین صفت کہ تو دانی بدین صفت نبوند اجازت این سلسلہ حضرت شاہ قطب الدین بینادل قلندر را از حضرت
حاجی الحرمین حاجی بڈھن رسیدہ وچونکہ ذکر اکابر این سلسلہ تا حضرت قطب الدین بینادل قلندر درسلسلہ

علیہ قلندریہ گذشت لهذا انبساط سخن از ذکر آن حضرات در نوردیده حال بزرگانے که ذکر آنها جلوه طراز نیافته می طرازد

ذکر قطب الاقطاب حاجی الحرمین الشریفین حضرت حاجی بڈھن رحمۃ اللہ علیہ

ایشان اجازت و خلافت سلسلهٔ هذا از شیخ ابو الفتح سرمست دارند تاریخ ولادت و وفات مع سنه

بکاتب الحروف را بدریافت نرسید۔

ذکر قدوة السالکین زبدة العارفین حضرت شیخ ابو الفتح سرمست

بدانکه ایشان فرزند رشید و مرید و خلیفه و جانشین حضرت شیخ محمد عرف علا المعروف بشاه قاضن اند صاحب خوارق

عادات و جذبات و حالات عالیه بودند در نظر کیمیا اثر شان حق تعالی چنان تاثیر بخشیده بود که بجانب

هر کسی که میدید دل وی از محبت دنیا فی الفور سرد می شد شاه حمید حضور اگرچه مرید والد ماجد ایشان بودند

اما از خوان پر کرم ایشان هم فائده ها در ربوده بودند وفات ایشان در سنه نه صد و چهل و دو رو داد۔

ذکر مصدر الفیوضات و الکرامات الشهیر حضرت شاه قاضن المعروف بقاضی منیر

ایشان اجازت و خلافت سلسلهٔ مداریه از حضرت مولانا حسام الدین سلامتی دارند و در طریقهٔ شطاریه خلیفهٔ

شیخ عبداللہ شطار اند درویشے بود با صفا و حق آگاه و در علوم متعارفه کامل و اکمل مظهر کمالات انسانی

و مورد حالات وجدانی بغایت مرتبت و نهایت رفیع منزلت بود از مشاهیر خلفاے ایشان یکے میر

سید علی قوام عاشقان و دیگرے شیخ ابو الفتح سرمست هدایت اللہ خلف رشید ایشان که بعد وفات والد ماجد

خویش جلوه افروز مسند ارشاد و تلقین شدند شیخ حمید ظهور حاجی حضور از خلفا و مریدان ایشان اند وفات شان

بتاریخ سوم ماه صفر سنه هشت صد و نود و دو واقع شد مزار شان در جونپور است۔

ل۵ در بحر زخار نام ایشان شیخ محمد اعلی نوشته ۱۲

ذکر عمدة العارفین و نخبة الکاملین واقف اسرار الصوری والمعنوی حضرت شاه حسام الدین سلامتی

ایشان از علماے متبحرین و فضلاے کاملین هندوستان بودند اصل ایشان از اصفهان ست در عهد سلطان ابراهیم شرقی جونپوری مرجع طلاب بودند وقتیکه عشق و محبت دامنگیر حال وی شد رجوع بحضرت شاه بدیع الدین مدار آوردند و باندک مدت بمعارج عالی فائز گردیده از مقربان پیر خود شدند سلامتی ایشان ازین وجه می گویند که وقتے بے اختیار از غلبهٔ شوق دیوانه وار در خلوتخانهٔ حضرت شاه مدار که در آنجا کسے را از مریدان و خلفاے شان بار نبود در آمدند بمجرد در آمدن ایشان حضرت شاه مدار فرمودند که اے فلان هیچ بے ادبی بجدا رسیده ایشان همون وقت چند اشعار فی الفور تصنیف کردند که مضمونش بسیار اشتیاق آمیز بود و گفت که اگر من ادب کردمی از جمال الله محروم بودمی اکنون که ترک ادب کردم بجدا رسیدم حضرت شاه مدار منبسط شده فرمود سلامتی این لقب از آن روز برے مقرر گشت ایشان صاحب کرامات و خوارق عادات و صاحب سلسله بودند اکثر خلفاے ایشان صاحب ارشاد شدند از انجمله یکی شیخ محمد علاء المنیری المعروف بشاه قاضن هستند وفاتش در سنه هشت صد و چهل هجری بتاریخ نهم ربیع الاول واقع شد مزارش در جونپور ست۔

ذکر قطب الاقطاب غوث الافراد مخزن اسرار و معدن انوار حضرت شاه بدیع الدین قطب المدار

بدانکه در بیان نسب و طرق سلسلهٔ آنحضرت اقوال مختلفه نقل می کنند اول اختلاف اقوال را نقل کرده آنچه از کتب و رسائل بتحقیق و صحیح معلوم می شود می نگارم بدانکه نسب آنحضرت بعضے می گویند که آنحضرت سید بودند چنانکه دارا شکوه قادری در کتاب سفینة الاولیا گفته حضرت سید قطب المدار بدیع الدین قدس سره لقب ایشان مدار ست و شاه عزیز الله ابن شاه حسین مداری جونپوری در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار گفته که پدر وے قاضی قدوة الدین نام داشت از فرزندان خلیفهٔ ثانی و قیل ثالث و برخے برآنکه سیدزاده ست تولد وی

در سنه ثلثمائة و قیل باثنین و خمسین بود موضعی که سه منزل از رودنیل ست زادگاه وی ست تمت عبارته و بعضی می گویند
که پدر آنحضرت علی حلبی نام داشته چنانکه شاه حبیب الله قنوجی درکتاب مناقب الاولیا گفته که حضرت شاه کونین
شاه بدیع الدین مدار قدس سره پدرش علی حلبی و مادرش خاص ملک بود و شاه از خورد سالی حلب گذاشته بصحبت
فقرا افتاده و روی توجه بانواع ریاضت نهاد و بخدمت طیفور شامی بایزید بسطامی قدس سره استفاده پذیرفت و
ایضا طریقهٔ اویسیه از روحانیت پیغمبر صلی الله علیه وسلم نسبت یافت و کمالات و سیر و مقامات آن شاه در عالم ظاهر
است احتیاج بیان ندارد تمت عبارته و منقول ست از کتاب قیومی ای عزیزان بدانید که بعضی جاهلان حضرت
شاه بدیع الدین مدار را از مادر و پدر منسوب نمی کنند و می گویند که خود حضرت شاه مدار همچنان بی مادر و پدر بذات
پاک از غیب بر زمین آمدند بدانند که این طور غلط سراسری گویند و این نمی دانند که از گفتن این سخن بزه کار میشوند [گنهگار ۱۲]
ای عزیزان بدانید که نام پدر شاه مدار بندگی شاه علی و نام مادر ایشان بی بی خاص ملک ملقب به بی بی حاضره بود
شاه مدار از اهل قریش بود تولد حضرت شاه مدار در موضع چنار که در ولایت حلب واقع ست چنانچه نام و نشان و مقبره
در موضع مذکور ظاهر ست و حضرت شاه مدار دو صد و پنجاه سال در قید حیات بوده وصال نمودند بعضی جاهلان
که می گویند که شاه مدار بی مادر و پدر بودند غلط ست و نسب نامهٔ آنحضرت اینست که حضرت شاه مدار بدیع الدین
ابن شاه علی بن شاه طیفور بن شاه کافور بن شاه قطب بن شاه اسمعیل بن شاه محمد بن شاه حسن بن شاه حسین
بن شاه علی بن شاه طیموری بن شاه مصری بن شاه بهاء الدین بن شاه عماد الدین بن شاه عبد الحافظ بن شاه
شهاب الدین بن شاه طاهر بن شاه مطهر ابن شاه عبد الرحمن بن ابوهریره صحابی رضی الله عنه و نسب نامهٔ
مادر ایشان این ست خاص ملک که نام ایشان بی بی حاضره ست بنت شیخ حافظ بن شیخ محمود بن شاه
عبد الله بن شاه عبد الله کلان بن شاه احمد بن شاه آدم بن شاه محمد بن شاه طیفور تمت عبارته بدانکه
ابوهریره صحابی معروف ست از قبیلهٔ بنی دوس که قبیله ایست از قبائل عرب و شیخ عبد الحق محدث دهلوی
درکتاب اکمال فی اسماء الرجال در حرف ها فصل فی الصحابه در ترجمه اسم ابوهریره گفته که اختلاف کرده اند
مردمان در اسم و نسب ابوهریره باختلاف کثیر و مشهور ترین اقوال اینست که در جاهلیت نام او عبد الشمس
یا عبد عمرو بوده و در اسلام نامش عبد الله یا عبد الرحمن و گفته است حاکم و ابواحمد که اصح اقوال نزد من نام

ابو ہریرہ عبدالرحمن بن صخر ست و مشہور شدہ بکنیت خود ابو ہریرہ بطوریکہ گویا اسم ندارد اسلام آورد در سال فتح خیبر
و در جنگ خیبر ہمراہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود می گردید ہمراہ آنحضرت ہر جا کہ آنحضرت میرفت بخاری گفتہ کہ روایت
کردہ ازو زیادہ از ہشت صد مرد از صحابہ و تابعین از انجملہ عبداللہ بن عباس و ابن عمر و جابر انصاری و انس بن
مالک وفات یافت در مدینہ سنہ پنجاہ و ہفت یا ہشت یا نہ ہجری و عمر او ہفتاد و ہشت سال بود و نامش
ابو ہریرہ برای آن شدہ کہ یک گربۂ خرد ہمراہ خود می داشت ہر جا کہ میرفت می برد انتہی و بعضے می گویند کہ
پدر حضرت شاہ مدار ابو اسحق شامی نام داشت از فرزندان حضرت ہارون پیغمبر علیہ السلام ست و بر ملت موسوی
یعنی یہودی بود حضرت شاہ مدار از روح حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و روح حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب
کرم اللہ وجہہ و جناب حضرت محمد مہدی بن حضرت امام حسن عسکری رضی اللہ عنہما کہ زندہ و غائب اند استفادہ
پذیرفتہ مراتب اسلام و ایمان و کمالات معرفت و ولایت و رتبۂ قطب المدار حاصل کردہ و این تعجب نیست چنانکہ
سلطان العارفین ابو یزید بسطامی قدس سرہ کہ جد آنحضرت گبر مجوسی بود آنحضرت رتبۂ کمالات ولایت از جناب
حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ حاصل نمودہ و چنانکہ سر حلقۂ اولیا حضرت معروف کرخی قدس سرہ کہ پدر
آنحضرت نصرانی بودہ و آنحضرت اسلام آوردہ مرتبۂ ولایت و عرفان از خدمت امام علی موسی رضا رضی اللہ عنہ
حاصل نمودہ چنانکہ شیخ عبدالرحمن چشتی در کتاب مرآۃ مداری گفتہ کہ احوال حضرت شاہ مدار قدس سرہ اکثر مردم
اہل زمانہ بطریق مختلف نقل می کنند بنا بر آن تا مدتے مدید در تفحص و تجسس این معنی بسیاری از کتب تاریخ و سیر
و ملفوظات بزرگان ہر دیار و تصانیف ارباب تحقیق مطالعہ نمود و لیکن کما حقہ تشفی حاصل نمی شد آخر بعد از جستجوی
بسیار تمام رسالۂ ایمان محمودی نام تصنیف قدوۃ العارفین حضرت قاضی محمود کنتوری قدس سرہ کہ از بزرگترین
خلفائے شاہ مدار قدس سرہ بودند بمطالعہ در آمد از ابتدا تا انتہا آنچہ از زبان وحدت بیان آنحضرت شنیدہ
و بچشم خود دیدہ بود ہمہ را بترتیب در رسالہ مندرج ساختہ است و بعضے مقدمات غوث الوقت حضرت
سید اشرف جہانگیر سمنانی قدس سرہ کہ معاصر و محرم اسرار حضرت شاہ مدار قدس سرہ بودہ نیز فرمودہ اند و از
کمالات و مقامات و حالات آنحضرت کہ بنقل متواتر و معتبر خود از زبان بعضے بزرگان صاحب دیانت
و اہل اللہ شنیدہ و مکرر تحقیق نمودہ می خواست کہ تبرکاً و تیمناً احوال آنحضرت و مجملی ذکر خلفای و مریدان

صاحب راز آنحضرت درین مجموعه که مرآت مداری نام نهاده شد قرار واقعی انتخاب نموده مندرج سازد که در بیگلا
در قصبهٔ متبرکه بکن پور رسیده از روحانیت پاک حضرت شاه مدار نعمتها و بخششها حاصل نمود چون وقت رحمت
بود در باب جمع نمودن این رساله نیز درخواست کرد آنحضرت از کمال ذره پروری و مهربانی اجازت فرمود که بنویس
مبارک است در هر جا که خلاف شما خواهد بود من از مزار واقع ترا آگاه خواهم ساخت بخاطر جمع قلم بدست گیر که ترا برکات
بسیار حاصل خواهد شد الحال آمدم بر سر مطلب مقصود صاحب ایمان محمودی می نویسد که اجداد حضرت شاه مدار از
اولاد پاک نهاد بنی اسرائیل بودند و پدر آنحضرت ابواسحٰق شامی نام داشت که وطن او در ملک شام واقع شده بود
در ملت حضرت موسیٰ علیه السلام و از فرزندان صحیح النسب حضرت هارون علیه السلام بوده است تا که [illegible] حق پرستی
اوقات مصروف ساخت و هر فرزندے که در خانهٔ او متولد می شد در طفولیت می مرد از آنجهت نهایت مغموم
بود و اکثر شبها بزیارت موسیٰ و هارون علیهما السلام میرفت و فرزندی میخواست تا اینکه شبی حضرت موسیٰ را در خواب
دید میفرمایند که ابواسحٰق خاطر جمع دار الله تعالیٰ ترا پسرے بدیع عطا خواهد کرد که تصرف و ولایت من ازو ظاهر
خواهد شد پس از چند مدت حضرت شاه مدار متولد شدند و موسوم باسم بدیع الدین گشتند و شاه مدار لقب
آنحضرت بوجه آنست که در زمان خود قطب المدار بوده و در کتاب بحر المعانی و دیگر کتب صوفیه مذکور است که
قطب المدار چند نام دارد قطب الاقطاب و قطب الارشاد و قطب عالم این همه شخص واحد را گویند تمت
بقدر الحاجة و در کتاب تحفة الابرار فی مناقب قطب المدار شاه عزیز الله مداری جونپوری گفته که آنحضرت صاحب
کرامات ظاهره و مقامات باهره و مواهب جلیه و مراتب علیه و احوال و اقوال سنیه است عیسوی المشرب بوده
احیای اموات می نمود انتهیٰ در لطائف اشرفی می آرد که دران وقت علم ریمیا و سیمیا مثل شاه مدار کسی دیگر
نبود است و همدران ایام بفاصلهٔ چند ماه والدین آنحضرت رحلت نمودند بفراق آنها خواست که از ولایت
شام برآید پیش استاد خود حذیفهٔ شامی رفته سوال نمود که ازین علوم که مرا تعلیم کرده اید تصرف صوری بسیار
دست داده است اما اثر وصول ذات حق تعالیٰ در من ظاهر نمی شود و در توریت و انجیل تعلیم نموده اید
که از موسیٰ و عیسیٰ علیهما السلام یافت ذات حق بوسیلهٔ احمد میسر خواهد شد آن احمد کجاست استاد گفت
که ازین عالم درگذشته اما متابعان او در مکه و مدینه هستند و مراد از احمد ذات سرور کائنات است صلی الله تعالیٰ علیه و آله وسلم

پس حضرت شاہ مدار را طلب حق غالب گشت از وطن بعد محنت بسیار و مشقت بشمار در مکہ رسیدند و در چند
مدت قرآن و احادیث خواندند و بعضے کتب تصانیف مجتہدان مذاہب اہل سنت نیز خواندند چون این چیزہا
کشود دست نداد خواستند کہ بجانب ولایت شام معاودت نمایند کہ ناگاہ در طواف کعبہ ندائے در گوش رسید
کہ اگر طالب ہستی رو و بر سر مرقد حضرت محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم در مدینہ برو کہ او در طلب ترا دو اخواہد کرد شاہ مدار
ازین مژدہ خوش شدند و بشرف آستان بوسی روضۂ مطہرہ مشرف گردیدند بروحانیت پاک حضرت مصطفے صلی اللہ
علیہ وسلم صفائے باطن او را میسر گشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکمال مہربانی خود دست ایشان گرفتہ تلقین
اسلام حقیقی فرمودند و بروحانیت حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ سپردند پس شاہ مدار حسب الحکم آنحضرت بنجف اشرف
رفتند و کار خود تمام کردہ باز بمکہ آمدند و بعد از چند روز بحکم باطن متوجہ ہندوستان گردیدند باقی طول ست تا کجا نویسم
از لطائف اشرفی و مرآت مداری و ایمان محمودی توان دریافت الغرض شاہ مدار براہ اجمیر در اطراف جوانب سیر کنان
در شہر کالپی رسیدند و در مسجدی کہ بر لب آب جو بودہ فرود آمدند و در شہر کالپی شہرتے عظیم واقع شد شاہ عزیز اللہ
ابن شاہ حسین مداری جونپوری در کتاب تحفۃ الابرار فی مناقب قطب المدار گفتہ کہ شیخ عبد الحق محدث دہلوی
در اخبار الاخیار آوردہ کہ شاہ مدار ہموارہ سیر بلاد می نمود در یک سفر کہ با امیر سید اشرف جہانگیر بودہ از گجرات
بطرف ہندوستان عبور نمودہ در کالپی در زمان حکومت قادر خان ولد سلطان محمود کہ از نبائر سلطان فیروز شاہ دہلی
بود سکونت اختیار کردند بعد از مدتے چون والی کالپی بخدمت بار نیافت اظہار نمود کہ در شہر ما نباشند شاہ مدار
رخت اقامت بجونپور بستہ فرمودند کہ قادر خان فکر خود کند بعد ازان بر اعضائے قادر خان آبلہا پیدا گردیدند
کہ از حرارت سوختن بدن بے طاقت شدہ بشیخ سراج الدین سوختہ رجوع آورد شیخ پیراہن خود بوی پوشانید
آبلہا از بدن وی زائل شدند الا یک نشان آبلہ بر شکم ماند ہر چند دوا کردند و رفت مدت اقامت ایشان چہار سال
و چند ماہ بود و ایشان ہفتاد شب قدر دریافتند ہر کرا نظر بر جمال وے افتادے بے اختیار ستایش کردی لہذا
بروئے مبارک خود پیوستہ برقع فرو ہشتے و گفتے ؎ در ملک ہند عزم اقامت نکردہ ایم
ور کردہ ایم تا بقیامت نکردہ ایم — انتہی و آن زمان کہ شاہ مدار در کالپی بود کوس مشیخت مخدوم سراج الدین
سوختہ می نواختند قادر خان والی سلطنت کالپی مرید شیخ سراج الدین بود ازان جہت بخدمت شاہ مدار

چندان توجه نداشت ولیکن چون صیت کمالات شاه مدار در تمام هندوستان فرارسید قادر خان نیز برای ملازمت شاه مدار
شد و در جائے که شاه مدار منزوی بود رسید خادمان گفتند که این وقت ملاقات نیست و بما حکم نیست که درین وقت خبر
شما کنیم قادر خان رنجیده گشت و بخادمان گفت که بمخدوم خود بگوئید که در شهر ما نباشد و خود بدار السلطنت رفت
چون این خبر بشاه مدار رسانیدند در ساعت برآمد و خادم را فرمود که تو اینجا منتظر باش و خبر او بیار پس بمجرد روان
شدن شاه مدار آبله بر تمام بدن قادر خان پدید آمدند از حرارت آن مضطرب گشته پیش پیر خود سراج الدین سوخته
رفت ایشان پیراهن خود بقادر خان پوشانیدند و آن بحال خود باز آمد و اکثرے از آبلها نماند خادم شاه مدار
این خبر بشاه مدار رسانید از راه غیرت بر زبان ایشان گذشت که سراج الدین را چرا نسوخت بمجرد این کلمه بر اعضای
شیخ سراج الدین آبله ظاهر شدند و سوختن گرفت و خود را فدای قادر خان کرد پس ازان روز او را سراج الدین سوخته
گویند و مرقد او در شهر کالپی مشهور است و در سلطنت قادر خان فتورے عظیم واقع شد که از طرف جونپور سلطان
ابراهیم شرقی بجهت تسخیر کالپی لشکر کشید و ازان طرف سلطان هوشنگ بادشاه ولایت مالوه با عساکر رسید
قادر خان آواره گشت و شهر کالپی بتصرف سلطان هوشنگ آمد و سلطان ابراهیم از راه بازگشت و بجونپور
رفت چنانچه در تواریخ سلاطین هند مذکور و درین نقل مخدوم سراج الدین نیز مذکور است که ایشان در وقت
سوختن گفتند که ما نیز سلسلهٔ شما را سوختیم شاید مراد قلت رواج سلسلهٔ مداریه باشد و از ملفوظ شاه عبد العزیز
دهلوی چنان معلوم می شود که سراج الدین سوخته را لقب سوخته خود از پیرش حضرت نصیر الدین چراغ
دهلی عطا شده یعنی سوختهٔ عشق و حضرت شاه مدار ایشان را نسوخته اند بلکه ناراض شده گفت که در اولاد تو
ولی نخواهد شد سوختم ای ولایت را منقطع کردم سراج الدین سوخته گفت که سلسلهٔ تو سوختم الغرض بعد ازان شاه مدار
سیر کنان بطرف جونپور رفت دران اثنا قاضی شهاب الدین قدوائی که از قوم بنی اسرائیل بود و نهایت خوبصورت
بخدمت حق پرست شاه مدار رسید و دائم بخدمت آنحضرت سرگرم می بود محبوب ترین مریدان آنحضرت بوده است
چون آنحضرت قریب لکهنؤ رسید روئے مبارک بمریدان آورد و فرمود که ازین شهر بوئے حسد می آید درمیان این
شهر نمی روم پس بیرون لکهنؤ در مقابر فرود آمد حاجی الحرمین الشریفین شیخ قوام الدین دران ایام بر مسند مشیخت
بود چون جمیع اهل شهر براه نیازمندی آمده ملاقات شاه مدار حاصل نمودند مخدوم نیز گفت که یک مجلس باید دید

پس با جمعے از مریدان خود بخدمتش رسیده ملاقات نمود اما چون صفائے در باطن او نبود شاه مدار نیز متوجه نشد
مخدوم قوام الدین قاضی شهاب الدین را دیدند که جوانے صاحب جمال در پس سر آنحضرت استاده مگس رانی می کند
دیده گفت که این جوان هم بطلب حق خدمت می کند شاه مدار را این را خوش نیامد فرمود که هر کس که پیش فقرا
می آید موافق نیت خود نتیجه می یابد اصل کار موقوف بر نیت ست پس شیخ قوام الدین رنگ مجلس دگر یافته بر خاست
و رخصت شده بخانهٔ خود رفت و پس از چند روز وفات یافت بعد ازان یک پیرزن پسر بیمار خود را پیش حضرت
شاه مدار آورده از کمال عجز درخواست دعا نمود آنحضرت از راه کرم بخشی فرمود که این امر حوالهٔ شاه مینا شده است پسر
خود را پیش اوشان ببر که صحت این پسر بر دعائے شان موقوف ست آن پیرزن نمیدانست که شیخ محمد مینا
چه کس ست و کجا می ماند دران ایام مخدوم شیخ مینا خورد ده ساله به نیابت پدر خود جاروب کشی مزار مخدوم شیخ
قوام الدین می نمود بعد ازان شاه مدار خواست که به تلافی رنج و ملالیکه میان شیخ قوام الدین واقع شده در حق
مخدوم شاه مینا نوازش فرماید و بجائے مخدوم شیخ قوام الدین نصب فرماید پس قاضی شهاب الدین را طلبیده
جائے نماز خاص حواله نموده فرمود که این را در فلان محله برده شیخ محمد مینا که همراه طفلان بازی می کند او را دعائے
من برسان و این جائے نماز بده و بگو حق تعالی خدمت شهر لکهنؤ حوالهٔ تو کرده است در حق پسر این پیر ضعیفه
که برائے صحت پسر خود پیش مدار آمده بود دعا کن که شفائے این بدعائے تو موقوف ست قاضی شهاب الدین
پیغام آنحضرت مع تبرک بشیخ مینا رسانید شیخ مینا سجدهٔ شکر بجا آورده جائے نماز را بر سر خود نهاد و دعا کرد
در ساعت آن پسر شفا یافت از آن روز شهرت کمالات شاه مینا در هندوستان شائع گشت این قدر بس ست
باقی از کتبهائے بالا ذکر رفته توان دریافت وفات شاه مدار روز پنجشنبه بتاریخ هیزدهم ماه جمادی الاولی سنه
هشت صد و چهل بوقت سلطنت سلطان ابراهیم شرقی در دیار هندوستان واقع شد و ولادت آنحضرت
در سنه شش صد و پانزده در ولایت شام و دو صد و بست و پنج سال عمر داشت و بقولے ولادت در شهر حلب
بملک شام بروز دوشنبه بوقت صبح صادق یکم شوال سنه چار صد و چهل و دو هجری بعد از چند ایام عمارت
روضه حسب الحکم سلطان ابراهیم شرقی باهتمام پسر میر صدر جهان جونپوری باتمام رسید در قصبه مکنپور که از
توابع قنوج ست خلفائے ایشان بسیار اند قاضی محمود و هر دو پسران شان و فرزندان شاه میران در شهر

بہار ایچ وبعضے در قصبۂ لاہرپور وبعضے در شہر جونپور اند واولاد شاہ مٹھی مدار پسر خردش ہمہ در کنتور سکونت دارند و قاضی مطہر کہ قبر شان در کالپی ست وحضرت شہاب الدین قدوائی کہ قبر شان در موضع جملائی ست وحضرت شاہ آلا کہ در ولایت بنگالہ آسودہ ست وحضرت میر جمال الدین المشہور بسید جمن کہ در موضع بھلسہ قریب بہار مسکن گرفتہ وحضرت میر سید احمد باد پاکہ در جنگل کھلوائن نواحی شہر جونپور آرامگاہ اوست وحضرت شاہ جودھن کہ در شہر اودھ مسکن گرفتہ وحضرت شیخ شمس تائب کہ در شہر لکھنؤ آسودہ ست وحضرت شیخ بڈھن صدیقی کہ در شہر سندیلہ قرارگاہ اوست وشاہ بھیکا کہ در شہر قنوج شہرت دارد باقی ذکر حضرت طیفور شامی بایزید بسطامی کہ پیر حضرت سید بدیع الدین مدار قدس سرہ اند وحضرت امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی اللہ عنہ در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ خواہد آمد وذکر حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علم بردار قلندر در سلسلۂ علیہ قلندریہ بالا مذکور شد حاجت اعادہ ندارد۔

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ

اجازت این سلسلہ کہ ورائے سلاسل سبعہ ست حضرت عارف باللہ ملقب لغیب بصاحب سرّ شاہ محمد کاظم قلندر قدس سرہ را از حضرت مولوی احمدی نقشبندی ساکن کرسی رسیدہ ومختصرے حال حضرات این سلسلہ تا مرشدی شاہ محمد کاظم قلندر بالا گذشتہ لہذا آغاز این سلسلہ از ذکر حضرت مولوی صاحب موصوف کردہ می شود وتحقیق لفظ نقشبند در اسم سامی خواجۂ بہاء الدین نقشبند می آید انشاء اللہ تعالی۔

ذکر معدن فضل موہبی ومخزن کمال محمدی مولوی احمدی نقشبندی

خلف رشید قاضی محمد نعیم بن مولوی عبد القادر قاضی شہر گورکھپور تلمیذ خاص ملا احمد عرف جیون امیٹھوی بودند جد اعلی آنجناب از ایران بہندوستان آمدہ در عہد شاہان دہلی بر عہدۂ جلیلہ ممتاز ماندند وہمانجا مولوی صاحب موصوف متولد شدہ در ظل عاطفت ورافت پدری پرورش یافتہ تحصیل علوم متعارفہ تفسیر وفقہ وحدیث بر علمائے مشاہیر دہلی کردہ در عمر بست وپنج سالگی تکمیل علوم کردہ بعہدۂ قضائے بنارس مامور شدند ذات شریفش

جامع فضائل صوری و معنوی و عالم علوم ظاهری و باطنی صاحب زهد و ورع و تقوی بود مدام بجز شغل درس و تدریس
و عبادت الهی کارے دیگر نکرد حنفی المذهب و صوفی المشرب بود از صبح تا چاشت وقت خود در تعلیم علوم عربیه فقه و
حدیث صرف می نمود و شب در افاضهٔ فیوض باطنی بطالبان و مریدان می کوشید اکثر جنات هم بخدمتش ارادت
میداشتند و بسیارے هنود بر دست پاکش مشرف باسلام شدند قلیل الغذا بود و میفرمود که یاد الهی را شکم تهی باید
گاهے غذاے چرب و با مزه نمی خورد بلکه طعامے چند باهم آمیخته نزد خود میداشت و وقت غلبهٔ گرسنگی قدرے ازان
میخورد و بسا اوقات صائم می ماند و برائے کسر نفس فاقه می کشید مسموع ست که از جانب بادشاه وقت اکثر مواضع
بنام ایشان معاف بودند اما هرچه از قسم نقد و جنس که ازان وصول می گشت بر اعزا و اقربا تقسیم می کرد ظهار عجز
و هیچی خود چنان بود که شمار وظائف بر عقد انامل می کرد و تسبیح بدست نمی گرفت و می فرمود که این هم از اعضاے
جسمی هستند اینان بس اجزاے اطاعت الهی محروم دارم و در تسبیح داشتن اندیشهٔ ریا و سمع هم می باشد در سلسلهٔ عالیه
نقشبندیه اجازت و خلافت از حضرت سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی میداشت و از عارف بالله حضرت
حضرت شاه محمد کاظم قلندر کاکوروی بسیار محبت و اتحاد بود اولاً از حضرت صاحب موصوف در قصبهٔ دیوه بمکان
مولانا ذوالفقار علی ساکن دیوه که او شان هم از خلفاے حضرت شاه لعل بریلوی بودند ملاقات شد چنانکه
حضرت صاحب اظهار حالش در مکتوبی بنام برادر خرد حضرت شاه میر محمد قلندر رحمه کرده اند ازان بعد چنان
محبت و خلوص زیادتی پذیرفت که گاهے حضرت صاحب برائے ملاقات ایشان بکرسی میرفتند و اکثر مولوی صاحب
بکاکوری قدم رنجه می فرمودند و بهمین ارتباط و اختصاص حضرت صاحب او شان را اجازت سلسلهٔ عالیه قلندریه
نوشته دادند و خود از او شان اجازت سلسلهٔ نقشبندیه فراگرفتند حضرت مولوی صاحب در مرض خود با طالبان
و مریدان خود گفته بودند که هر کرا پس از من شوق بیعت و ارادت باشد در کاکوری بخدمت شاه محمد کاظم صاحب
رفته تسلی خود کند که نزد من هیچکس در امور درویشی همچو او شان درینوقت موجود نیست و یک پسر خود را نیز برای تربیت
بحضرت صاحب سپرد کرده بودند مزار شریفش در قصبهٔ کرسی ضلع باره بنکی واقع محلهٔ قاضی ٹوله زیر درخت املی
زیارتگاه خلائق ست هیچ گنبد و چهار دیواری ندارد بلکه قبر هم پخته نیست و چنین از باشندگان آنجا چنین شنیده شد
که از اولاد ایشان کسے ارادهٔ پختگی مزار و احداث عمارت چهار دیواری و نیز عرس سلانه ظاهر کرده بود اما ایشان

در عالم رویا مانع شدند و اجازت عمارت وغیره ندادند آرے الشهرة آفته والخمول راحته عمر شریف به شصت و نه سال رسیده تاریخ و سنه ولادت و وفات بدریافت نرسید۔

ذکر گوهر اکلیل ولایت و سروری درة التاج خلافت و رهبری حضرت سید محمد عدل المعروف بشاه لعل بریلوی

ایشان فرزند ارجمند حضرت سید محمد بن شاه علیم الله بریلوی اند از ابتدائے طفولیت تا ایام کهولت در آغوش پدر عالی قدر مانده و براه اجتبا شتافته ترجمان حال و لسان مقال ایشان شده بودند اوائل حال در تحصیل علوم ظاهر بخدمت برادر اکبر خود مولانا سید محمد محکم مشغول بودند بعد ازان بخدمت حضرت والد ماجد خویش برائے تحصیل سلوک پیوستند پدر بزرگوار ایشان را بمدارج کمالات و معارج ولایات و منتهائے سیر سالکان رسانیده و سبقا سبقا بهر ورسط منازل ولایات خاصه و اخص الخواص که ولایت اولیائے امت و انبیائے کرام تخصیص و تشریف یافتند و بعد رحلت پدر بزرگوار خود جانشین و قائم مقام ایشان شدند خلفائے ایشان بسیار اند از انجمله مولانا اظهار الحق فرنگی محلی برادر مولوی احمد انوار الحق فرنگی محلی و مولانا ذوالفقار علی دیوی و قاضی عبد الکریم چوراسی و مولوی سید محمد نعمان نصیرآبادی و مولوی احمدی کرسوی و دیگر اکابر وفات ایشان بتاریخ یازدهم ماه رمضان المبارک سنه یک هزار و یکصد و نود و دو واقع شد و اندرون روضه جد خود که در رائے بریلی واقع ست جانب شرق مدفون شدند۔

ذکر مهبط عطیات الهی مصدر کرامات و آگاهی فانی فی الله الصمد القوی حضرت سید محمد نقشبندی البریلوی

ولادت با سعادت ایشان در سنه یک هزار و هفتاد و دو هجری بوده از ان زمان در حجر کرامت و بر استقامت والد ماجد خویش حضرت شاه علیم الله البریلوی ماندند و از بدو شعور به انتهائے موفور کامیاب به علوم صوری و معنوی باتمام حضور بهره یاب شدند از آغاز شباب به حالت جوانی و هدایت معاملات کامرانی اسباب

کمالات النعمانی برائے او مہیا و ستارۂ ولایت و وراثت رسول سبحانی از سیمائے او درخشان و ہویدا بود حضرت
والد ماجد بکمال توجہات کہ بحق سید موصوف مرعی میداشتند ایشان را بمثابۂ ترجمان حال و لسان مقال خویش
کردہ بہ تکمیل کمالات و ترقی مقامات از عروج و نزول و طے منازل قرب و وصول ہر جا ہمعنان خود می داشتند چنانچہ
عمامہ و قمیص خاصۂ خویش با تبرکات پیران کرام و کلاہ تبرک شیخ الاسلام سید آدم بنوری و دستارچۂ مبارک
حجۃ الاسلام مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی رح با قرآن شریف مخصوصۂ تلاوت خود بایشان عطا فرمودند و خاصہ
سر و سیرت و معانی و صورت خود عطا فرمودہ مصداق قول مشہور الخلیفۃ فی حکم المستخلف ساختند ان بعد
در ارشاد طالبان و خدمت مخلصان بطریقۂ پدر اہتمام فرمودند و بسیارے کسان را بمرتبۂ کمال رسانیدند الغرض
بہمین تقدس و زہد و ارشاد طالبین مولی البقیۂ زندگانی کردہ بعارضۂ تپ بتاریخ بست و چہارم ربیع الثانی
روز دوشنبہ سنہ یک ہزار و یکصد و پنجاہ و شش وقت شب بین العشائین روح مطہر از قالب عنصری
باعلی علیین خرامید و بروز سہ شنبہ در دائرۂ پدر بزرگوار جانب گوشۂ جنوب و غرب مسجد نبوی دریا محاذی روضۂ
پدر مدفون شدند از تصانیفش شرح کلمات خواجگان نقشبند رح در غایت متانت و توضیح یادگار ست۔

ذکر مقتدای سالکان طریقت پیشوای عارفان حقیقت محی السنۃ النبوی قدوۃ الاتقیا حضرت سید محمد علیم اللہ الحسنی الحسینی النقشبندی البریلوی

ولادت ایشان در سنہ یک ہزار و سی و سہ ہجری ست از کبرائے اولیا و اعاظم خلفائے حضرت سید آدم بنوری اند
نہایت متقی و کامل و عالم عامل بود در اتباع سنت سنیہ نظیر خود نداشت از اوائل وقت طفولیت بحالات
سنت یتیمی و یسیری ایشان را التشریف فرمودند و سایۂ پدر بزرگوار از سر ایشان برداشتند و مادر مہربان را
نیز در عمر دو سہ سالگی ایشان شربت وفات چشانیدند فتامل کل ذلک الحال مطابقۃ لاحوال
محبوب رب المتعال سید الانبیاء علیہ التحیۃ والثنا۔

منقول ست کہ ایشان از خداوند جل و علا بخواستگاری سنت آخریہ و عمر نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مدام
بدعاہا دریوزگی داشتند کہ الٰہی دعائے ما را اجابت نما و سنین عمر شریف حبیب خویش کرامت فرما و تعالی شانہ

دعای ایشان را اجابت نمود و سالهای مبارک نبی کریم عطا فرمود چنانچه بعمر شصت و سه سالگی بتاریخ هشتم وقیل نهم ذی الحجه سال هزار و نود و شش وبقول صاحب خزینة الاصفیا سال یک هزار و هشتاد و یک نقل بدار آخرت فرمودند که محی الدین محمد شاه عالمگیر غازی همون تاریخ بخواب دید که محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم وفات کردند و ملائکه جنازهٔ مبارک بر آسمان می برند ازین رو به تشویش در آمد که ظاهرا وفات حیات النبی از هزار سال گذشته و لسبا قریبهاست متباعده گذشته این ارادت از دو حال بیرون نباشد نعوذ بالله منهما یا ارکان اسلام ضررے رسد یا سلطنت را که نائب و خلیفهٔ آن جناب م خللے گشت از ملا جیون مرحوم استاد خود تعبیر خواست مولوی موصوف فرمود تاویل این رویا غیر تعبیر شماست بلکه این واقعه مشعر بران ست که سید محمد علیم الله رحمة الله علیه از دار ملال انتقال فرموده متوجه بعالم قدس نمود تاریخ ضبط نمایند و بلا شائبه ایقان فرمایند اغلب که برائے اثبات سیده باشد آخر لسوانح و وقائع ظاهر گشت که سید بتاریخ مذکوره ازین عالم بگذشت شاه فرمودای استاد بلا تامل ازین واقعه تاویل رحیل سید بکدام دلیل استخراج گردید واضح تر بگوئید ملا فرمود که سزاوار دولت مشابهت با سید انام و اجرائے سعادت مماثلت با خیر الانبیا علیه وعلیهم السلام سعادتمندے بود یعنی سید علیم الله که گوئے متابعت خاتم الرسالت بچوگان ارادت از میدان ربوده و از اکثر پیشینیان بجولانگری مسابقت فرمود لاجرم در موت نیز بسعادت مشابهت نبوی بنواختند و در قوت مماثلت به دولت احمدی از دنیا برداشتند انتهی زیاده ازین خواهی در ملفوظ ایشان نظر کن۔

ذکر قائم باحکام شریعت دائم بتلاش حقیقت خاتم نگین سروری حضرت خواجه سید آدم بنوری

از اعاظم خلفائے حضرت شیخ احمد مجدد سرهندی ست تعلیم ابتدائی طریقت از حاجی خضر یافته بعد ازان باجازت حاجی خضر بخدمت شیخ احمد مجدد الف ثانی حاضر شده بدرجات عالی رسید در اوائل حال از علوم ظاهری بهره نداشت روزے در واقعه دید که از هاتف غیب ندا می شود که ای شیخ آدم چرا قرآن نخوانده عرض کرد که الٰهی تو قادری مرا تعلیم فرمائی الفور دستے نورانی ظاهر شد و بر سینه کینه وی مس کرد قرآن

حفظ نمودند و نیز علوم ظاهری را تعلیم برگرفت ایشان باوصاف اتباع سنت در رفع بدعت موصوف و بکمال استقامت
شریعت و طریقت معروف بودند زائد از هزار کس طلبه و زمره جمع می بودند از لنگرخانهٔ ایشان در وقت طعام
می گرفتند وطن اصلی وی قصبهٔ موده است از جانب پدر سید حسینی بود دیگر سکونت در قصبهٔ ... که از توابع
سرهندست میداشت و پیرا مریدین و خلیفه بسیار بودند هر یک از ان کامل و مکمل از انجمله حضرت سید علیم الله ابرلوی
و شیخ حامد لاهوری و شیخ نور محمد پشاوری وغیرهم وفات ایشان بتاریخ سیزدهم ماه شوال سنه یک هزار
و پنجاه و سه بوقوع آمد مزارش در جنت البقیع متصل قبهٔ حضرت سیدنا عثمان رضی الله عنه در مدینهٔ منوره واقع است

ذکر الشیخ الجلیل والعارف النبیل مقبول حضرت الصمدانی الشیخ احمد الفاروقی المعروف به مجدد الف ثانی سرهندی

بورق ۱۲

منسوب بسرهند و صحیح سهرندست بکسر سین و سکون ها و فتح رای مهمله بلده ایست عظیم مابین لاهور و دهلی
در اصل نام آن سهرندست یعنی بیشهٔ شیر و بزبان فارسی سرهند مستعمل شده ایشان مرید و خلیفهٔ حضرت خواجه باقی بالله
النقشبندی اند و نسب ایشان به بست و هشت واسطه بامیر المومنین عمر رضی الله عنه می رسد در سال نهصد
و هفتاد و یک متولد شده در کمتر ایام از تحصیل علوم فراغت حاصل کرده از والد ماجد خود اجازت سلسلهٔ قادریه
و چشتیه و سهروردیه و کبرویه یافتند و بهوای حجاز محمل شوق بستند و بحضرت دهلی رسیدند در ینجا بخواجه محمد باقی دولت
ملازمت دست بهم داد و صحبت گیرافتاد و طریقهٔ علیه نقشبندیه بیعت فرمودند در دو ماه و چند روز نسبت حضور
نقشبندیه حاصل نمودند چنانچه همدران ایام حضرت خواجه بیکی از مخلصان رقم فرموده بودند که شیخ احمد نام مردیست
از سرهند کثیر العلم و قوی العمل روزی چند بافقیر نشست و برخاست کرده عجائب بسیار از روزگار او مشاهده نموده
بآن می نماید که آفتابی شود که عالم ازو روشن گردد انتهی و نیز حضرت خواجه فرمودند که شیخ احمد آفتابیست که مثل
ما هزاران ستاره ها در سایهٔ او گم اند و ارشادات خواجه در فضائل آنجناب بسیارست که روماً للاختصار بهمین قدر
اکتفا رفت همدران اندک ایام آوازهٔ حضرت بلند شد و آستان فیض نشان ایشان محط رحال و مجمع اصحاب
کمال گشت علما از دور و نزدیک بخدمت رسیدند و امرا از ترک تاجیک بشرف حضور بهره ور گردیدند مشائخ عهد

ارادت آوردند و اکابر زمانہ بتواضع برخاستند بدولت ایشان مسلمانان شدند ذرہ ہا آفتاب ذات با برکات ایشان

آیتے بود از آیات الٰہی و نعمتے بود از نعمات ربانی نزاعے کہ درمیان صوفیۂ کرام و علمائے اعلام از ہزار سال بود

ایشان برداشتند و مورد حدیث صلہ شدند چنانکہ در حضرات القدس آمدہ علامہ سیوطی در جمع الجوامع روایت

کردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود یکون فی امتی رجل یقال لہ صلۃ یدخل الجنۃ بشفاعتہ کذا وکذا

مانا کہ اشارت بوجود مسعود حضرت ایشان باشد چہ کہ ایشان درمیان علما و صوفیہ صلہ بودند کہ اختلاف فریقین

را در وحدت وجود بلفظ راجع داشتہ اند چنانچہ بعد تحریر این مقال خود نوشتہ اند الحمد للہ الذی جعلنی صلۃ

بین البحرین انتہی اطلاع بر مغیبات و اشراف بر خواطر و تصرف در مکنونات ادنی صفتے بود از صفات حمیدہ

جمیلہ ایشان و کمینہ وصفی بود از اوصاف جلیلہ شمارۂ خوارق و کرامات کہ در کتب مقامات مروی شدہ

بہفت صد میرسد و ما عدائے آنکہ دانند کہ چہ مقدار صادر شدہ باشد بحکم ما لا یدرک کلہ لا یترک کلہ

یک دو سہ از ان حوالۂ قلم می شود آوردہ اند کہ در سفر بودند و ہوا گرم یاران التماس باران کردند حضرت متوجہ

شدند ابر آمد و بارید دیگرے گفت عزم حج دارم فرمودند ترا در عرفات می بینیم سال ہا رفت و حج رفتنش میسر نیامد

دیگر جان محمد نام تاجرے بود از مریدان حضرت ایشان وے حکایت کردہ اند کہ گفت روزے قریب شام جوزے

بدست من دادند و فرمودند کہ بباغ حافظ درویشے چند فرود آمدہ اند و میان ایشان عزیزیست کہ داغ چیچک

بر رو دارد ببرو این جوز را باو دہ و او را بیار رفتم دیدم کہ قلندرے چند نشستہ اند و درویشے داغ چیچک

بر رو باندک فاصلہ نشستہ چون مرا دید گفت حضرت ترا پیش من فرستادہ اند گفتم آرے و جوز بش دادم و دعائے

ایشان رسانیدم فرمود مارا طلبیدند خود نیامدند عاقبت با من روان شد و رسید حضرت از من قہوہ خواستند

آوردم فرمودند کہ بآن درویش بدہ و لطف آن درویش کردم ہم حضرت ایشان را یافتم وے گفت کہ بحضرت

ایشان بدہ بار دیگر این سوال کردم حضرت ایشان را دیدم آن عزیز این ماجرائے من از حضرت پرسید فرمودند کہ

جان محمد نام پسر فلانے از جالندہر ست وی گفت کہ پدر او با من آشنا بود و در کدام سلسلہ بیعت و ارادت

کردند کہ در سلسلۂ قادریہ پس او گفت کہ بسفارش من او را بحضرت غوث الاعظم رسانید رضی اللہ عنہ حضرت

برخاستند و بجانب ستارۂ قطب اشارہ کردند کہ جان محمد ستارۂ قطب را می شناسی ہمین ست بار دیگر

نیک نگر دیدم از میان قطب شخصے ژنده سیاه در بر چون تیر مستعجل سید حضرت فرمود که بملازمت غوث الثقلین کن بسیر
حضرت غوث بسمت ستارهٔ قطب متوجه شدند و غائب گشتند چون بمسجد رسیدم آن عزیز گفت که غوث الثقلین این
را دیدی گفتم آرے از جملهٔ الهامات و مبشرات ایشان که قدر کثیر ست یکے این ست که غفرت لك ولمن
توسل بك بواسطة او بغیر واسطة الی یوم القیامة و هر که طالب تفصیل کشف و کرامات و الهامات و مبشرات
ایشان باشد بر او ست که رجوع نماید بکتب مقامات چون حضرات القدس و برکات احمدیه و جز آن معارف جدیده
و حقائق نادره که از آن قلم نورانی رقم ریخته آفتابے ست که چشم منکران از آن خیره و روز حاسدان از آن تیره این
معارف و حقائق که می شنوی و این ارشاد و هدایات که می بینی با علی ندا می کند که صاحب آن مجدد است و نه مجدد
مائة بل مجدد الف و از صد تا هزار فرقے تا اندک هست لو کنتم تعلمون از مکارم اخلاق و حسن سیرت ایشان چه گویم
صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس فراخور حال وے و شفقت بر خلق و صلهٔ رحم و رعایت ارباب حقوق
و سبقت در سلام و لینت در کلام شیمهٔ کریمهٔ ایشان بود طریقهٔ ایشان کتاب و سنت ست و این یک فضیلت
مقادم هزار فضائل تقوی اند بود کوتاهی سخن در اواخر عمر کارخانهٔ ارشاد طلاب با بنائے کرام سپرده خود از خلوت
قدس که بزم انس بود کم بیرون می آمدند و اکثر اشاره بقرب وفات خود می فرمودند تا دوازدهم محرم سال هزار
و سی و چهار بصراحت گفتند که فرمودند که میان چهل و پنجاه روز رحلت من واقع خواهد شد چنانچه در سه شنبه
وقت صبح پاسی از روز بر آمده بعمرے که شصت و سه سال موافق سنین عمر سرور عالم صلی الله علیه وسلم بود
ازین خاکدان بهشت جاودان نقل فرمودند پس از انتقال آن خلاصهٔ ابرار چه در زمان غسل و چه بعد از آن
عجائب و غرائب که دیده و شنیده شدند فوز بان منحصر بمطالعهٔ کتب مقامات ست وفات بتاریخ بست و هشتم
صفر سنه یک هزار و سی و چار هجری ست مزار در سرهند زیارت گاه است۔

ذکر الشیخ الفانی عما سوی الله حضرت خواجه باقی بالله

در طبقات آمده که اصل ایشان از سمرقند ست و در کابل تولد شده اویسی بوده اند تربیت از روحانیت خواجه
احرار یافته بعد ریاضات و مجاهدات و حصول کمالات باشارت روح حضرت خواجه احرار بمولانا خواجه امکنگی

پیوستہ اند و با ایشان بیعت کردہ و در سہ روز دولت و نعمت یافتہ رخصت شدہ اند و از انجا بدہلی تشریف آوردند حالتے داشتند کہ ہرگاہ بکسے نظر می کردند یا دران حال بر ایشان کسے نظر می کرد بے اختیار حالتے بہم میرسانید و فریاد از وے برمی آمد وفات خواجہ در بست و پنجم جمادی الثانی سنہ یک ہزار و دوازدہ ہجری و مرقد منورہ ایشان در دہلی نزدیک قدم رسول بمحلہ گنجشک گیران واقع ہست عمر ایشان چہل سال بود۔

ذکر واقف مقام قرب بی نشان محو مشاہدہ رحمٰن صدر نشین بساط سروری مولانا خواجہ امکنگی

خلف و خلیفہ خواجہ محمد درویش سرست تربیت ظاہر و باطن از والد و مرشد خود یافت مرد بود عابد و زاہد و بزرگ صاحب ذکر و شغل و کرامت و خوارق عادت خود را از چشم خلق می پوشید در قصبہ امکنگ کہ از مضافات سمرقند ست سکونت داشت وفات ایشان در سال ہزار و ہشت ہجری رو داد عمر شریف نود سال بود مزار ایشان در قصبہ امکنگ واقع ست۔

ذکر الشیخ العارف مولانا محمد درویش

ایشان از خلفائے کبار مولانا محمد زاہد اند جامع علوم ظاہری و باطنی و واقف رموز صوری و معنوی باوصاف جذب و استغراق و ذوق و شوق موصوف و بسخا و عطا معروف بود ارادت نیز بخال خود مولانا محمد زاہد دارند و بیک واسطہ بخواجہ احرار می رسند فنائے شیخ بر ایشان غالب بود و ظہور کرامت و خوارق را خوش نداشتند بعد وفات پیر خویش بر مسند ارشاد نشستند و صدہا کس را دعوت الحق نمودند وفات ایشان در نوزدہم محرم سنہ نہصد و ہشتاد و پنج و بقولے نہصد و ہفتاد ہجری رو داد۔

ذکر سلطان الزاہدین برہان العابدین الراکع الساجد مولانا محمد زاہد

ایشان از کبرائے سلسلہ عالیہ نقشبندیہ و عالم علوم ظاہری و باطنی و مرید و خلیفہ رشید حضرت خواجہ

عبید الله احرار اند در فقر و تجرید و تفرید و ورع و تقوی و زهد و اتباع سنت مقامات عالیه و مراتب بلند داشت وفات ایشان غرهٔ ربیع الاول سال نه صد و سی و شش هجری واقع شد مزار ایشان در مقام رخش زیارت گاه ست۔

ذکر الشیخ المشائخ الکبار قدوة الاحرار الشیخ ناصر الدین عبید الله ابن خواجه محمود بن شهاب الدین المعروف به خواجهٔ احرار

ایشان بهترین و کامل ترین مریدان مولانا یعقوب چرخی اند و سر سلسلهٔ خواجهٔ احراری و مقتدائے طریقت و رهنمائے حقیقت بوده کرامات و عبادات بے نهایت از ایشان بظهور رسیده حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره السامی با ایشان اخلاص و اعتقاد بسیار داشته اند و ایشان از اجلهٔ پیر خود مولانا سعد الدین کاشغری بوده اند چنانچه بعضے کتابها بنام ایشان تصنیف نموده ولادت ایشان در ماه رمضان سال هشت صد و شش هجری در قریهٔ باغستان که از توابع تاشکند ست بود و وفات شب شنبه بیست و نهم سلخ ربیع الاول سال هشت صد و نود و پنج واقع شده و مدت عمر شریف نود سال ست چنانچه در قبر سمرقند ست

ذکر الشیخ الاجل و الاکمل حامل اسرار الصوری و المعنوی الشیخ یعقوب بن عثمان بن محمد الغزنوی ثم الچرخی

نسبت بچرخ بجیم فارسی و رائے مهمله و خائے معجمه دیهی ست از توابع غزنین از کبار مریدان حضرت خواجه بزرگ اند و اول بار که بخدمت شریف ایشان رسیده اند فرمودند که ما بخود کاری نمی کنیم امشب ببینیم اگر ترا قبول کنند ما نیز قبول کنیم مولانا یعقوب فرمودند که هرگز شبے سخت تر از آن بر من نگذشت که آیا چه شود چون بامداد بخدمت ایشان رفتم فرمودند که قبول کردند و ایشان را بخواجه علاء الدین عطار سپردند بعد از وفات خواجه بزرگ یعنی بهاء الدین نقشبند در صحبت علاء الدین عطار بمرتبهٔ کمال رسیدند و جامع گشتند در علوم ظاهری و باطنی ولادت ایشان در غزنین ست و مزار در موضع ملفتو و بقول صاحب سفینة الاولیا ملفتو که یکے از مواضع حصار شادمان ست واقع شده وفات ایشان بتاریخ پنجم صفر

سال ہشت صد و پنجاه و یک واقع شده۔

ذکر امام الطریقة بهار الشریعة و الحقیقة حدیقهٔ چمن معانی را نخلبند خواجه بهاء الدین محمد بن محمد بخاری المعروف به نقشبند

در رسالهٔ بهائیه که در مقامات حضرت شیخ ست می نویسد که حضرت می فرمودند که من و پدر من بصنعت کمخواب بافی و نقشبندی مشغول بودیم ازین جهت نقشبند می گویند و همچنین ست در سفینة الاولیا والانتباه و غیرها و در لطائف اشرفی ست که وجه تسمیه وی به نقشبندی نقش بستن صورت بزرگی که این نسبت بوی رسیده باشد یا تصور کردن معلوم و معهود که کیفیتے ازو حاصل می آید انتهی و در نسمات القدس من حدائق الانس مذکورست که به تحقیق جمهور اکابر این سلسله تلقب آنحضرت به نقشبند غیبی ست و بعضے منتسبان این طریقه در سر آن دو وجه ایراد نموده اند اول آنکه طالبے را که آن بزرگان تعلیم ذکر دل میفرمودند هم در روز نخست آن ذکر بر دل طالب نقش بستی و بعوارض قلیله زائل نگشتی دوم آنکه به تصرف کامل و توجه شامل ایشان در بدایت حال نقوش کونیه بر مرایائے قلوب هر مرید رشید ایشان مسدود می گردید انتهی و حق آنکه اصل این نسبت بخرقه بوده پستر بمعرفه گردیده از رشحات جمع مراسمت الی که مولانا جامی در احسن القصص در مدح حضرت خواجه میفرماید

کسے چون او بلوح ارجمندان نزد نقش بدیع از نقشبندان

ولادت ایشان در محرم سال هفت صد و هیژده و بقولے هفت صد و بیست و هشت بوده است در عهد خواجه علی رامیتنی و از طفلی آثار ولایت و انوار کرامت و هدایت از بشرهٔ ایشان هویدا بود حضرت را نظر قبول بفرزندی از حضرت خواجه محمد بابا سماسی بوده تعلیم آداب طریقت بحسب صورت از امیر کلال یافته اما بحسب حقیقت ایشان اویسے اند و تربیت از روحانیت خواجه عبد الخالق غجدوانی یافته تفصیلش در مقام خود مذکورست وفات ایشان در شب دوشنبه سوم ماه ربیع الاول سنه هفت صد و نود و یک هجری و مزار در قصبه عارفان ست که دیہے ست بر یک فرسنگ از شهر بخارا مدت عمر شریف ایشان هفتاد و سه سال بوده۔

ذکر صاحب الصحو والتمکین قدوة ارباب الحال حضرت سید امیر کلال

از مریدان و اعاظم خلفاے خواجہ محمد بابا سیماسی اند در شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت از اولیاے عہد گوے سبقت بردہ ولادت ایشان در موضع سوخار ست و وفات ایشان در وقت نماز بامداد روز پنجشنبہ ہشتم جمادی الاولے سال ہفت صد و ہفتاد و دو ہجری بودہ و قبر شان در موضع سوخار ست نزد بعضے و پیش بعضے یازدہم جمادی الاخری سنہ ہفت صد و ہفتاد و دو وفات یافتہ اند و سوخار از دہہات بخارا ست و از سیماس پنج کروہ شرعی ست و باس گری اشتغال می داشتند و بزبان بخارا اداس کلال را گویند باقی حال ایشان از نفحات و رشحات وغیرہ دیدنی ست۔

ذکر مرجع الاقاصی والادانی حضرت خواجہ محمد بابا سیماسی مولداً والبخاری مدفناً

سیماسی بفتح سینین مہملتین بعد از ان و یاے نسبت ست بسوی سیماس بکسر سین ثانیہ دیہی از دہہات طواویس ست و بعضے می نویسند کہ سیماس از دہہات رامتین ست و از رامتین یک کروہ شرعی و رست و از بخارا سہ کروہ شرعی مرید و خلیفہ حضرت عزیزان علی رامیتنی ست مدتے مدید بخدمت پیر روشن ضمیر خود حاضر ماندہ فوائد عظیم حاصل کردہ مقتداے زمانہ گشت و حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند را بفرزندی قبول کردہ ولادت ایشان در قریہ سیماسی بودہ وفات دہم جمادی الاخری سال ہفت صد و پنجاہ و پنج و قبر ایشان نیز در انجاست۔

ذکر قدوۂ اہل شہود مصدر فیوض سبحان حضرت خواجہ علی رامیتنی المعروف بحضرت عزیزان

ایشان خلیفۂ دوم اند از خلفاے خواجہ محمود و لقب ایشان در سلسلۂ خواجگان حضرت عزیزان ست

از کبرای مشائخ این سلسله بود صاحب مقامات عالیه و کرامات ظاهره گویند چون خواجه محمود را وفات نزدیک
رسید امر خلافت را بحضرت خواجه عزیزان حواله کرد و سائر اصحاب نیز بایشان سپرد و سلسله نسب حضرت خواجه
بهاء الدین از میان خلفا و اصحاب خواجه محمود بود و واسطه بایشان میرسد ایشان را مقامات رفیعه و کرامات عجیبه
بسیار ست و به صنعت بافتگی مشغول بوده اند در نفحات ست که فقیر از بعضی اکابر چنین استماع دارد که اشاره بایشان
است آنچه حضرت مولانا جلال الدین رومی فرموده

گر نه علم حال فوق قال بودے کے شدے
بنده اعیان بخارا خواجهٔ نساج را

تولد شریف ایشان را منین ست که قصبه ایست
بزرگ در ولایت بخارا بر دو فرسنگ و قبر مبارک ایشان در خوارزم ست معروف و مشهور وفات هفتم رمضان
سنه هفت صد و سیزده هجری و نزد بعضی بست و هشتم ذیقعده سال هفت صد و بست و یک هجری
و مدت عمر یک صد و سی سال۔

ذکر الشیخ المکرم و المعظم الجامع للنسبة الصوری و المعنوی خواجه محمود انجیر فغنوی مولداً و البخاری مدفناً

فغنی بفتح فا و سکون غین معجمه قریه ایست از توابع بخارا در رشحات ست که ایشان افضل و اکمل اصحاب
خواجه عارف اند و از میان اصحاب خواجه عارف بخلافت و ارشاد ممتاز بوده اند مولد ایشان فغنه است
که دهی ست در ولایت بخارا از مضافات وابکنی که دیهی بزرگ مشتمل بچندین ده و مزرعه و سه فرسنگ از شهر
دور ست ایشان در آنجا مقیم بوده اند و قبر مبارک ایشان آنجا ست بکسب گلکاری می پرداختند و از آن
معاش می ساختند و از خواجه عارف اجازت ارشاد یافته بودند و بدعوت خلق بحق با ذوالن گشته بنا بر مقتضای
وقت و مصلحت حال طالبان ذکر علانیه افتتاح کرده اند و اول بار که مشغول شده اند در مرض موت خواجه عارف
بوده است نزدیک بزمان تسلیم ایشان بر سر پل ریوگر و خواجه عارف در ان محل فرموده اند که این وقت آن وقت
ست که ما را اشاره کرده بودند و بعد از نقل ایشان خواجه محمود در مسجدے که بر در وابکنی است بذکر علانیه
مشغول شدند و مولانا حافظ الدین از کبار علماء وقت که جد اعلی حضرت خواجه محمد پارسا اند باشاره

استاد العلما شمس الائمة الحلوائی رحمہما اللہ تعالی در بخارا از خواجہ محمود سوال کرد بحضور جمع کثیر از ائمہ علمای
زمان کہ شما ذکر علانیہ بچہ نیت می گوئید خواجہ فرمود تا خفتہ بیدار شود و غافلی آگاہ گردد و او را براہ آرد و بہ تقاست
شریعت و طریقت در آید و بحقیقت توبہ و انابت کہ مفتاح ہمہ خیرست و اصل ہمہ سعادات ست رغبت نماید
مولانا حافظ الدین گفتند کہ نیت شما صحیح ست شمارا این شغل حلال باد از ایشان التماس نمودند کہ ذکر علانیہ
را حدی بیان فرمائید کہ آن حقیقت از مجاز ممتاز گردد و بیگانہ از آشنا جدا شود خواجہ فرمود کہ ذکر علانیہ کسی
را مسلم ست کہ زبان او پاک باشد از دروغ و غیبت و حلق او پاک باشد از حرام و شبہت و دل او پاک باشد از ریا
و سمعت و سر او پاک باشد از توجہ بغیر حضرت ربوبیت انتہی زیادہ اگر خواہی در کتاب رشحات نظر کن وفات
ہفتدہم ربیع الاول سال ہفت صد و پانزدہ ہجری و بقولے ہفت صد و ہفتدہ بودہ و قبر ایشان نیز در
بخارا است بروایت سفینۃ الاولیا۔

ذکر العارف زبدۃ الاخیار ناظر جمال بچشم مخموری حضرت خواجہ عارف ریوگری

ریوگر بکسر رائے مہملہ قریہ ایست از قریہاے بخارا ایشان خلیفہ چہارم حضرت خواجہ اند مولد و مدفن ایشان
ریوگر ست از آنجا تا بہ غجدوان یک فرسنگ شرعی ست در علم و حلم و زہد و تقوی و ریاضت و عبادت و متابعت
سنت شان عالی و رتبہ والا داشت خرقۂ خلافت از دست حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی پوشیدہ تا حیات
پیر روشن ضمیر خود بخدمت وی ماندہ فائدہا برداشت سلسلۂ نسبۂ ارادت حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند
از میان خلفاے حضرت خواجہ عبد الخالق بخدمت خواجہ عارف میرسد وفات ایشان غرۂ شوال سال ہفت صد
و پانزدہ ہجری بودہ است ایشان عمرے دراز یافتند۔

ذکر العارف الصمدانی حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی

منسوب بہ غجدوان بکسر المعجمہ علی المشہور و کفوی در طبقات حنفیہ گوید بضم غین و سکون الجیم و ضم الدال المہملہ

دیهی کبیر ست بر شش فرسخ از بخارا و در لب الانساب ست بفتح دال ایشان خلیفهٔ چهارم از خلفای اربع خواجه
یوسف همدانی قدس سره و سر دفتر طبقهٔ خواجگان اند و سر حلقهٔ سلسلهٔ این عزیزان قدس الله اسرارهم مولد و مدفنش
ده غجدوان ست از ولایت بخارا بر شش فرسنگ و نام والد شریف ایشان امام عبد الجمیل ست از اولاد امام مالک
مقتدای وقت و عالم بعلوم ظاهر و باطن بودند گویند عبد الجمیل صحبت دار خضر علیه السلام بود خضر علیه السلام
او را بوجود خواجه بشارت داده و عبد الخالق نام نهاده تا وقتیکه خواجه خضر علیه السلام بایشان رسیده اند و وقوف
عددی مر ایشان را تلقین نموده و در بعضی از تحریرات خواجه مذکور ست که فرموده اند بیست و دو ساله بودم
که خواجه زنده دلان حضرت خواجه خضر علیه السلام مرا بحضرت شیخ بزرگ زمانی خواجه یوسف همدانی سپردند
و به تربیت من وصیت کردند حضرت خواجه را وصیت نامه ایست در آداب طریقت که برای فرزند معنوی
خود خواجه اولیاء کبیر قدس سره نوشته اند مشتمل بر فوائد جزیله و عوائد جلیله و ناگزیر همه سالکان و مریدان ست
برسم تیمن و تبرک ایراد یافته فرموده اند وصیت می کنم ترا ای پسر که من بتعلیم و ادب و تقوی در جمیع احوال
بر تو باد که تتبع آثار سلف کنی و ملازم سنت و جماعت باشی و فقه و حدیث آموزی و از صوفیان جاهل
پرهیزی و همیشه نماز بجماعت گذاری بشرطیکه امام و مؤذن نباشی و هرگز طلب شهرت مکن که شهرت
آفت ست و بمنصبی مقید مشو و دائم گمنام باش و در قبالها نام خود منویس و بمحکمهٔ قضا حاضر مشو و ضمان
کسی مباش و بوصایای مردم در میا و با ملوک و ابنای ملوک صحبت مدار و خانقاه بنا مکن و در خانقاه
نشین و سماع بسیار مکن که سماع بسیار نفاق پیدا آرد و در وقت بسیاری سماع دل را بمیراند و بر سماع انکار
مکن که اصحاب سماع بسیار اند کم گوی و کم خور و کم خسپ و از خلق بگریز چنانکه از شیر بگریزند و ملازم خلوت
خود باش و با امردان و زنان و مبتدعان و توانگران و عامیان صحبت مدار حلال خور و از شبهه پرهیز و
تا توانی زن مخواه که طالب دنیا شوی و در طلب دنیا دین بباد دهی و بسیار مخند و از خندهٔ قهقهه اجتناب
کن که خندهٔ بسیار دل را بمیراند و باید که در همه کس بچشم شفقت نگری و هیچ مردی را حقیر نشمری ظاهر خود را
بیارای که آرایش ظاهر از خرابی باطن ست و با خلق مجادله مکن و از کسی چیزی مخواه و کسی را خدمت
مفرمای و مشائخ را بمال و تن و جان خدمت کن و بر افعال ایشان انکار منما که منکر ایشان هرگز رستگاری

نیاید بدنیا و اہل دنیا مغرور مشو و باید کہ دل تو ہمیشہ اندوہگین باشد و بدن تو بیمار و چشم تو گریان و عمل تو خالص و دعاے تو بتضرع و جامۂ تو کہنہ رفیق تو درویش و مایۂ تو فقر و خانۂ تو مسجد و مونس تو حق تعالیٰ وفات ایشان دوازدہم ربیع الاول سال پانصد و ہفتاد و پنج ہجری ست و قبر ایشان در غجدوان ست۔

ذکر قطب الوقت و غوث الصمدانی حضرت خواجہ یوسف بن ایوب الہمدانی

کنیت ایشان ابو یعقوب ست و اصل ایشان از ہمدان ست مرید شیخ ابو علی فارمدی اند و از ابو اسحٰق شیرازی نیز استفادہ نمودہ اند و بشیخ عبد اللہ جوینی و شیخ حسن سمنانی صحبت داشتہ و چون بہ بغداد رفتند حضرت غوث الثقلین را ہم دریافتند و در مجلس شریف اکثر حاضر شدند حنفی مذہب و سر سلسلۂ خواجگان بودہ اند ولادت ایشان در سال چہار صد و چہل ہجری بقول صاحب سفینۃ الاولیا و رشحات بودہ و در تاریخ یافعی ست کہ حضرت خواجہ را حالات و کرامات بود و در بغداد و عراق و خراسان و سمرقند و بخارا و اصفہان افادہ و استفادہ نمود و حدیث ورزید و موعظہ فرمود و خلق از وے منتفع شدند و در مرو نزول کردند و آنجا ساکن شد بعد ازان بہرات رفت و یکچند وقت آنجا اقامت فرمود و باز بمرو آمد و بعد از فرصتے بار دیگر بہرات رفت و سال چند آنجا بود و بعد ازان بازم بعزیمت مرو شدند چون از ہرات بیرون آمد در راہ وفات یافتہ و در ہمان موضع کہ وفات یافتہ بود دفن شدند و گویند بعد ازان ابن النجار کہ از مریدان وے بود جسد او را بمرو نقل نمودہ قبر وے در آنجاست تاریخ وفات بست و ہفتم رجب و نزد بعضے غرۂ صفر سال پانصد و سی و پنج ہجری و ایشان را چہار خلیفہ بودند خواجہ عبد اللہ برقی و خواجہ حسن اندانی و خواجہ احمد یسوی و خواجہ عبد الخالق غجدوانی رحمہم اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین

ذکر زبدۃ السالکین و قدوۃ الکاملین ذی الفیض الابدی خواجہ ابی علی الفضل بن محمد علی الشافعی الفارمدی الطوسی مدفناً

فارمد بفتح الفا و الرا بینہما الف ثم میم مفتوحۃ فیما ذکر ابن السمعانی و قد تسکن من قری طوس شیخ الشیوخ خراسان بودہ اند و شاگرد استاد امام ابو القاسم القشیری و مرید شیخ ابو القاسم الگرگانی اند و با شیخ

ابوسعید ابوالخیر ملاقات نموده و نیز انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابوالحسن خرقانی که پیشوای مشائخ و قطب زمان خویش اند بوده شیخ ابوعلی می گوید که در ابتدای جوانی در نیشاپور بطلب علم بودم شنیدم که شیخ ابوسعید ابوالخیر از میهنه آمده است و مجلس می گوید رفتم چون چشمم بر جمال وی افتاد عاشق شدم و محبت این طائفه در دل من بیشتر شد وفات ایشان چهارم ربیع الاول سنه چارصد و هفتاد و هفت هجری و بقولے چارصد و هفتاد و مزار مبارک در طوس ست۔

فائده گرگان بضم کاف اعرابی و تشدید راء مهمله و کاف عجمی و نون ده ہے ست از دیهات مشهد مقدس کذا فی الانتباه۔

ذکر سلالة الاماجد والاعالی خلاصة تکوین حضرت الربانی الشیخ ابوالحسن خرقانی

خرقانی بفتح الراء نسبت ست بخرقان که قریه ایست از جبال بسطام بزرگ و در سفینة الاولیاست که نام ایشان علی بن جعفر ست و خرقان موضعی ست نزدیک قزوین که ایشان از انجا اند غوث روزگار خود بوده اند انتساب ایشان در تصوف بشیخ بایزید بسطامی ست و تربیت ایشان نیز در سلوک از روحانیت شیخ ست لیکن ولادت شیخ بعد از وفات شیخ بایزید بمدتی ست وفات ایشان شب سه شنبه عاشوره سال چهارصد و بست و پنج و بقولے پانزدهم رمضان سال چارصد و بست و چار و عمر شریف هفتاد و سه سال و از سخنان ایشان ست که فرموده اند هرگز با کسے صحبت مدارید که شما گوئید خدا و او گوید چیز دیگر شیخ شبلی فرموده اند آن خواهم که نخواهم ایشان گفتند که این هم خواستی ست لونے بصحاب خود گفتند که چه چیز بهتر بود گفتند شیخا هم تو بگوے فرمودند دلے که در وے همه یاد او بود۔

ذکر سلطان الحقیقة الامام الفقیه المحدث صاحب الهیمان

ـه بمعنے سرگشتگی در عشق ۱۲ غیاث

ذی المجد المجید طیفور بن عیسی ابن آدم بن سروشان ابی یزید

در تاریخ ابن خلکان ست طیفور بن عیسی بن آدم بن عیسی بن علی البسطامی قدس سره السامی صاحب معجم البلدان گوید
که بسطام دهی بزرگ ست و شهرے سترگ و دیده ام قبر ابی یزید طیفور بن عیسی بن سروشان الزاهد البسطامی
در انجا جانب بازار و نیز دران ست که ابویزید طیفور بن آدم بن عیسی ابن الزاهد البسطامی الاصغر انتهی و قاضی
عضد وغیره می گویند که ابویزید بود سقا در ار امام جعفر صادق و میر سید شریف در شرح مواقف گوید که ابویزید
پس ندریافت او امام جعفر صادق را و متاخر ست از معروف کرخی ولیکن مستفیض بود از روحانیت امام جعفر صادق
رضی الله عنه و ازین جهت سلسله انتساب او بسوی امام جعفر صادق مشتهر گشت و صحیح تر ازین بیان همان ست
که خواجه علاء الدین بخاری و خواجه محمد پارسا در رسائل خویش ذکر کرده اند و ثمره این خلاف از کتب تواریخ
توان دریافت و ... ار بعین امام فخر الدین رازی و صحائف و جامع الاسرار و شرح رساله صوفیه و شرح لطیفه غیبیه
باید دید لقب شیخ ابویزید سلطان العارفین ست و نام طیفور بن عیسی جد ایشان گبر بود و بسعادت اسلام مشرف
شده و اصل ایشان از بسطام ست صاحب رشحات نوشته که ایشان اویسی امام جعفر صادق اند رضی الله عنه
و صاحب تذکرة الاولیا گوید که صد و سیزده پیر را خدمت کرده بودند از انجمله امام جعفر صادق نیز بود و ابو حفص حداد
و یحیی معاذ و شقیق بلخی را نیز دیده اند و آثار از ایشان نقل ست که چون لقمه مشتبه در دهان می نهادم بایزید
در شکم می جنبید تا آن لقمه دفع نمی شد حضرت جنید میفرماید که بایزید در میان ما چون جبرئیل ست در ملائکه
و طریقه طیفوریه منسوب بایشان ست و بنا راین طریقه بر سکر و غلبه است وفات در پانزدهم شعبان سال
دو صد و شصت و یک هجری و بقولے دو صد و سی و چهار هجری و این دو قول در تاریخ وفات در اکثر کتب
معتبره دیده شد و اما انچه مولانا عبد الرحمن جامی دو صد و سی و چهار نوشته اند احتمال دارد که از طبقات ملکه
این تاریخ را نقل کرده اند خالی از غلط نباشد و قبر ایشان در بسطام ست شیخ تاریخ وفات چهاردهم
شعبان سنه دو صد و شصت و یک هجری نوشته اند و برخے یازدهم و هفتم هم علی اختلاف الاقوال و ولادت
ایشان در سال یک صد و سی و شش عمر شریف ایشان یک صد و بست و پنج و ابویزید با ابی علی سندی نیز صحبت

داشته اند چنانچه شیخ روزبهان بقلی در شرح شطحیات وشیخ الشیوخ در عوارف فرموده اند باقی ذکر امام بالحق الناطق الجعفر الصادق در سلسلۂ عالیہ قادریہ گذشت۔

ذکر امام الطریقة شیخ الحقیقة مجمع الاسرار الالٰہیة مطلع الانوار النبویة قدوة الاعاظم حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکرؓ

از کبار تابعین اند ویکے از فقہای سبعہ مدینہ ودر خانۂ عمہ خویش حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا تربیت یافتہ یحیی بن معاذ فرموده اند که در مدینه هیچ یکی را افضل تر از قاسم ندیدم واز زیاده روایت که هیچ یکی را عالم تر از وی ندیدم واز عمر بن عبد العزیز منقولست که اگر معاملہ خلافت باختیار من می بود بقاسم میگذاشتم امام مالک گوید وی فقیه این امت ست وپدر مادر حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ است وفات ایشان در سال یک صد وهفت هجری بوده وبقولے یک صد وهشت وبقولے یک صد ودوازده وصد ودو نیز گفته اند وہمین را ترجیح داده ابن حبان وبعضے یک صد وشش گفته وتصحیح کرد این را ابن حجر وبعضے یک صد ونه گفته وبعضے دوازده وانکے هفتده وعمر ایشان هفتاد ودو وبیش بعضے هفتاد ونزد وبعضے متجاوز از صد سال واللہ اعلم ولادت بر راجح اقوال در سنه سی هجریست۔

مخفی مباد که حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ را نسبت خرقہ دو جانب ست یکی از جانب امام محمد باقر بحضرت امیر المؤمنین علی مرتضی کرم اللہ وجہہ میرسد ودیگر از پدر مادر خود قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیقؓ ست وایشان را از حضرت سلمان فارسی وایشان را از حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ پس نقشبندیہ را دو نہج ست نقشبندیۂ صدیقیہ ونقشبندیۂ علویہ۔

ذکر مظہر عجائب الآیات مصدر غرائب الکرامات ذی المقامات العلی والحالات السنی حضرت سلمان الفارسی

کنیت ایشان ابو عبد اللہ ست وایشان را سلمان بن اسلام می گفتند از کبار صحابه اند در جامع الاصول

ابن اثیر جزری ست که ابو عبد الله سلمان الفارسی ایشان را سلمان الخیر مولی رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند خود
میفرماید که انا سلمان ابن الاسلام واصل او از رامهرمز ست و برخی بر آنند که اصل او از صفهان ست از
قریه که او را جی گویند مسافرت کرد طلب دین و بود اولاً در دین نصاری و قومی از عرب او را گرفته بدست یهود فروختند
بعد از ان مکاتبت کرده شد پس اعانت کرد رسول الله صلی الله علیه وسلم در بدل الکتابت او و بعضے گویند که خرید
او را رسول الله بشرط عتق و بعد ران کتابت ست که یقال انه تداوله فی ذالک بضعة عشر ربا من رب
الی رب حتی افضی الی النبی علیه السلام لما قدم النبی الی المدینة ومنعه الرق عن بدر واحد
واول مشاهده الخندق وما بعدها ولما حضر رسول الله الخندق جعل لکل عشرة نفرا
اربعین ذراعا فاحتج المهاجرین والانصار فی سلمان وهو کان رجلا قویا فقال المهاجرون
سلمان منا وقال الانصار سلمان منا فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم سلمان منا
اهل البیت واحد الذین اشتاقت الیهم الجنة وکان من المعمرین قیل عاش مأتین خمسین
سنة وقیل ثلثمائة وخمسین سنة والاول اصح ومناقبه کثیرة وفضائله عزیزة اثنی علیه
النبی صلی الله علیه وسلم ومدحه ومات بالمدائن سنة خمس وثلثین قیل مات زمن عمرو
الاول اکثر روی عنه انس بن مالک وغیره انتهی واختلافے که در وفات اوست از کلام ابن حبان
وابن عبد الله وابن حجر در تقریب وغیرهم توان دید همچنین فرموده است ملا علی قاری در مرقات فی شرح المشکوة
الغرض انتساب ایشان در علم باطن بحضرت صدیق اکبر رضی الله عنه است وفات ایشان بمدائن بوده در سال
سی وسه هجری وعمر شریف بقولے یک هزار و پانصد و بقولے سه صد و پنجاه و بقولے دو صد و پنجاه و
این قول صحیح ست چنانکه بالا گذشت۔

ذکر السید الامام الشفیق معدن الفضل والهدی والتحقیق الکوکب الزاهر بانوار التصدیق صاحب رسول الله وفی الغار له

رفیق الخلیفة الاکمل امیر المومنین سیدنا ابوبکر الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ

کنیت آن افضل البشر بعد الانبیاء ابوبکر ست ولقب صدیق اکبر وعتیق واسم شریف عبد اللہ وہو ابن ابی قحافہ
ابن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرہ بن کعب بن لوی بن غالب القرشی ونام مادر
ایشان ام الخیر سلمیٰ بنت صخر بن عامر بن عمرو بن کعب نسب حضرت صدیق اکبر از جانب پدر ومادر کہ پسر و
دختر یک دیگر بودند در مرہ کہ جد ہفتم حضرت سرور کائنات وجد ششم ایشان ست بنسب آنسرور می رسد
ولادت حضرت صدیق اکبر بعد از واقعہ فیل بدو سال وچہار ماہ بودہ واول کسی کہ از پیران بے طلب معجزہ
بہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ایمان آورد ایشان بودند ذات شریف بجمیع کمالات انسانی موصوف بود ومیان
قریش جاہ کبیر ومال کثیر داشت واز رؤسا واہل مشاورت آن قوم بودہ در علم انساب وتعبیر خواب وعروض وقافیہ ماہر
واشعار خوب می گفت از اوان بعثت تا زمان وفات حضرت نبوی در سفر وحضر کم از وی تخلف نمودہ واز کمال
صدق جان ومال را در محبت آنحضرت درباخت ودر راہ متابعت آنحضرت فرو نگذاشت لاجرم امام طوائف
انام گشت وجملہ مشائخ او را مقدم ارباب مشاہدہ میدانند کمالات وی از اینجا قیاس باید کرد کہ امیر المومنین
عمر رضی اللہ عنہ گفت کاشکے من موئے بودمے از مویہائے سینہ ابوبکر گویند کہ در قیامت عامہ خلائق را
یک مرتبہ تجلی خواہد بود وحضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ را تنہا یک بار وجہ تلقب وے بصدیق آنست کہ اول کسیکہ
در قصہ معراج تصدیق آنسرور صلی اللہ علیہ وسلم نمودہ او بودہ دارقطنی از ابویحیی روایت می کند کہ من از
امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ اکثر بر سر منبر شنیدہ ام کہ اللہ تعالی ابوبکر رضی اللہ عنہ را بزبان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
صدیق فرمودہ است ووجہ تلقب بعتیق آنست کہ جناب رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم روزے بمواجہہ وی
فرمود من سرّہ ان ینظر الی عتیق من النار فلینظر الی ابی بکر یعنی کسیکہ خواہد کہ ببیند بسوے آزاد
شدہ از دوزخ پس باید کہ ببیند ابوبکر را بعد از وفات سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم باجماع صحابہ بر مسند خلافت
نشستہ تا دو سال وسہ ماہ وچند روز باحیائے دین متین جہد بلیغ نمود وخیل عرب را کہ بعد وفات
رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم مرتد شدہ بودند بزور شمشیر براہ راست آورد وقرآن مجید بدلالت حضرت

عمر رضی الله عنه جمع نمود و پیش ازان متفرق بود هر صحابی آیتے می آورد قبول نمی کرد تا دو گواه بران گواهی
نمیدادند وفات ایشان در سال سیزدهم از هجرت آخر روز دوشنبه و بروایت اصح شب سه شنبه و بقولے
جمعه بست و دوم یا بست سوم ماه جمادی الاخری مدت عمر شصت و سه سال و بقولے شصت و پنج سال
و مدت خلافت دو سال و سه ماه و قبر متصل قبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم ست در اخبار الدول
از نزهة النواظر نقل می آرد که گفت علی مرتضی کرم الله وجهه که طلبید مرا حضرت ابوبکر صدیق در قرب وفات
خود و فرمود که یا علی غسل دهید مرا در دو دستی که رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را دران غسل داده بودند و کفن دهید
مرا در پارچه من و تابوت مارا ببرید بر در حجرهٔ نبوی صلی الله علیه وسلم پس اگر در کشاده گردد در آئید والا به بقیع برید
حضرت علی مرتضی رضی الله عنه می گوید که چون بموجب وصیتش عمل کردم فی الفور در کشاده شد و آواز آمد
که ادخلوا الحبیب الی الحبیب فان الحبیب الی الحبیب مشتاق یعنی در آرید حبیب را بسوی حبیب
که حبیب مشتاق حبیب ست پس نعش ایشان را بجوار حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دفن کردند و سر ایشان
را برابر دوش مبارک حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم داشتند اگرچه احادیث صحیحه در فضائل ایشان بسیار
وارد شده اند لیکن بجهت اختصار بعضے ازان درینجا حوالهٔ قلم کرده می شوند قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا ان یکون نبیا یعنی طلوع
نکرده است آفتاب و غروب نشده است بر هیچ یکے بهتر از ابوبکر مگر آنکه باشد پیغمبرے و عن عائشة رضی الله عنها
قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی مرضه الذی مات فیه ادعی لی اباک و اخاک
حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی متمن و یقول قائل انا اولی و یابی الله والمومنون
الا ابا بکر رواه مسلم مرویست از عائشه رضی الله عنها که گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم در مرض موت
خود بطلب ابابکر پدر خود را و عبد الرحمن برادر خود را تا بنویسم مکتوبے را بجهت آنکه می ترسم که دیگری آرزوے
خلافت کند و بگوید که مستحق خلافت منم نه دیگر حالانکه ابا می کند حق تعالی و مومنان خلافت غیر ابابکر را
انکار ۱۲
و عن عائشة رض ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا ینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یؤمهم غیره مرویست
از عائشه رضی الله عنها که گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم لائق نیست قومے را که موجود باشد ابوبکر

دران کہ امام خود سازند کسے دیگر را غیر از ابی بکر وعن ابی ھریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال ما نفعنی مال قط ما نفعنی مال ابی بکر فبکی ابو بکر وقال ھل انا و مالی الا لک یا رسول اللہ
رواہ احمد مرویست از ابو ہریرہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ نفع داد مال کسی مرا بمثابہ کہ
نفع داد مرا مال ابی بکر پس بگریست ابو بکر وگفت نیست جان من ومال من مگر برائے تو یا رسول اللہ راوی
می گوید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مال حضرت ابو بکر را بلا تامل وتردد خرچ می کرد ودر مال خود ومال
ابی بکر فرقے نمی کرد ومرویست از جابر بن عبداللہ کہ روزے بر در دولت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم با جماعت
مہاجرین وانصار نشستہ بودم وباہم تذکرہ بزرگی وفضیلت می کردم کہ درین اثنا آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم تشریف آوردند وفرمودند کہ چہ می کنید عرض کردم کہ بیان فضائل می کنیم فرمودند کہ چون چنین
است پس خبر دار باشید کہ بر ابو بکر کسے دیگر را فضیلت نہ دہید کہ وی میان شما افضل ست در دنیا وآخرت
وابو داؤد وحاکم از ابو ہریرہ آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ آمد مرا جبرئیل پس گرفت دست
مرا پس نمود جبرئیل مرا در بہشت درے کہ از ان درآیند امت من پس گفت ابو بکر کہ دوست می دارم
کاشکے من می بودم با تو تا آنکہ نظری کردم بسوے آن در ومی دیدم آن را ہمراہ تو پس فرمود آنحضرت
آگاہ باش ای ابو بکر کہ تو نخستین کسی ہستی کہ می درآید بہشت را از امت من ونیز بخاری ومسلم روایت
می کنند از حضرت ابو سعید خدری کہ روزے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خطبہ فرمود کہ خداوند تعالے
اختیار دادہ ست بندۂ خود را در دنیا وآخرت پس آن بندہ اختیار کرد آخرت را باستماع این کلمہ
ابو بکر صدیق را گریہ گرفت ما را از گریۂ شان عجب آمد با خود گفتم کہ این چہ موقع گریہ است بعد از ان
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم انتقال فردوس برین فرمودند آن وقت مطلب گریۂ شان فہمیدم کہ غالباً
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از وفات خود خبر دادہ بودند از اصحاب بجز حضرت صدیق اکبر کسے زین راز واقف نشد
واو شان میان ما زائد عالم بودند وقتیکہ حضرت صدیق اکبر را گریہ گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فرمودند کہ گریہ نکنید احسان شما از راہ رفاقت ومال بر من زائد ست واگر سواے حق تعالی از کسی دوستی
کردمی از تو کردمی ولیکن میان من وتو اخوت ومحبت اسلامی ست ونیز بخاری ومسلم از حضرت عائشہ رض

روایت می کنند که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم در مرض موت خود که بگو ابابکر را که امامت کند مردمان را در نماز
گفتیم یا رسول الله ابوبکر رقیق القلب است اگر بر مقام شما خواهد ایستاد گریه خواهد کرد و مردمان از شنیدن قرآن
محروم خواهند ماند لهذا از عمر رضی الله عنه بفرمائید که وے امامت کند آنحضرت همان ارشاد سابق فرمودند که
ابوبکر را بگوئید که امامت کند باز از ام المومنین حفصه گفتیم که شما عرض کنید اوشان نیز گفتند آنحضرت در جواب ایشان
فرمودند که انکن صواحب یوسف مقر شما از زنان همراهیان حضرت یوسف هستید یعنی چرا خلاف
حکم ما می کنید بگوئید از ابوبکر که امامت مردمان کند و نماز بخواند الغرض در حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
تا پنج روز حضرت صدیق اکبر امامت کردند ازین حدیث اشاره است بسوی خلافت حضرت صدیق اکبر
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حیات خود منصب امامت بایشان تفویض کردند بالجمله مناقب عالیه حضرت
ایشان بسیار اند مجملی ازان درینجا سپرد خامه شدند زیاده تفصیل اگر خواهد طالب را باید که بکتب مطولات سیر
رجوع نماید باقی ذکر آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیشتر در سلسلهٔ عالیه قلندریه گذشت۔

فائده بدانکه جمیع سلاسل مذکوره ورای سلسلهٔ نقشبندیه و مداریه بحضرت امیر المومنین اسد الله الغالب
علی مرتضی میرسند و آن سلاسل که در دیار هندوستان و ایران و توران و ترکستان و بخارا و سمرقند
و بدخشان و گیلان و اکثر مملکت روم شهرت دارند همه بحضرت علی رضی الله عنه میرسند خواه بواسطهٔ شاهزادهای
کونین خواه بواسطهٔ خود و نیز همچنین نقشبندیه و مداریه بحضرت علی مرتضی رضی الله عنه می رسند چنانکه
بر ناظر کتب مخفی نیست و بس۔

ضمیمه که خاتمهٔ این نامه و تتمهٔ این نسخه باشد

آنکه ریاحین نیایش و شقائق ستایش نثار آئین حکمت کامله و پرست قدرت شامله چمن پیرای
قاعده ۱۲ گلها ۱۲
اعیان ثابته و نخلبند صور علمیه باد که گلدستهٔ آغاز این رساله را از اظهار ازهار ریاض منازل و مقامات
شگوفه ۱۲
مشائخ هشت سلاسل هر هفت آراسته ساخت اکنون از حسن توفیق الٰهیه امید آنست که انجام
آن برنگ آغاز در تصویر چهار پیر و چهارده خانواده باز نماید تا کاتب در بهشت شکرگذاری و نعمت فارغ دلی

ابدالآباد و بیاساید۔

باید دانست کہ چہار پیر این اند۔

اول حضرت قرۃ عینی الرسول و بضعۃ البتول مسموم سم الشہادت مقبول رب ذو المنن حضرت امام حسن علیہ السلام

دوم سبط الرسول فاتح باب الخلافۃ من خاتم الولایت سند الاولیا و سید الشہدا امام المشرقین حضرت امام حسین علیہ السلام۔

سوم سید التابعین سند العارفین رضیع ام المومنین ام سلمۃ زوجۃ النبی ابی سعید الحسن بن ابی حسن البصری۔

چہارم الامام الہمام علم الاعلام کمیل بن زیاد بن نہیک بن الہیثم بن سعد بن مالک بن الحارث بن صہبان بن سعد بن مالک بن النخع الکوفی و قیل کمیل بن عبداللہ و قیل کمیل بن عبدالرحمن التابعی المخضرم الجلیل الشہید بظلم الحجاج الثقفی کما کان اخبرہ بہ المرتضی فیما رواہ الثقات۔

تفصیل پنج خانوادہ کہ از حضرت عبدالواحد بن زید بخواجہ حسن البصری میرسند و ذکر این ہر و حضرات بالا رفت

خانوادۂ اول زیدیان منسوب بخواجہ عبدالواحد بن زید۔

دوم عیاضیان منسوب بخواجہ فضیل بن عیاض۔

سوم ادہمیان منسوب بخواجہ ابراہیم بن ادہم۔

چہارم ہُبیریان منسوب بخواجہ ہُبیرۃ البصری ایشان مرید و خلیفہ خواجہ حذیفہ مرعشی اند و ے خلیفہ حضرت ابراہیم بن ادہم الی آخر السلسلۃ و خواجہ ہُبیرہ را قبولیتے عظیم بود در ارشاد مریدان چنانکہ سابق در حال ایشان گذشت۔

پنجم چشتیان منسوب بخواجہ ممشاد علو دینوری و ذکر این ہمہ حضرات پیشتر شد اینجا مکرر حاجت ندارد۔

خانوادۂ دیگر کہ از حضرت خواجہ حبیب عجمی بخواجہ حسن بصری می رسند

اول عجمیان منسوب بخواجہ حبیب عجمی ست و نزد بعضے ہمین خانوادہ حبیبیہ نیز نام دارد و حبیب عجمی کنیت ایشان ابو محمد ست مرید حسن بصری اند و بسیاری مشائخ را دریافتہ اند و اصل از فارس اند و در بعضے از رسائل خانوادہ ست کہ ایشان از اخوان عبد الرحمن بن عوف اند و اللہ اعلم وفات حضرت خواجہ در سال یک صد و پنجاہ و شش ہجری بودہ ست و قبر ایشان در بصرہ است۔

دوم طیفوریان منسوب بسلطان العارفین طیفور شامی المشہور بہ بایزید بسطامی ست و چون نام ایشان طیفور بود مریدان ایشان خود را طیفوریہ نام کردند و حال ایشان بیان کردہ شد۔

سوم کرخیان منسوب بخواجہ معروف کرخی۔

چہارم سقطیان منسوب بخواجہ سری سقطی۔

پنجم جنیدیان منسوب بخواجہ جنید بغدادی و حال این حضرات در اثنائے رسالہ مذکور شد۔

ششم گازرونیان منسوب بخواجہ اسحق گازرونی و در بعضے رسائل خانوادۂ گازرونیان و اویسیان ہر دو یکے اند نام خواجہ ابو اسحق ابراہیم ست و اصل ایشان از فارس و انتساب ایشان در تصوف بشیخ ابو علی حسین بن محمد الفیروزآبادی ست بقول صاحب سفینۃ الاولیا و حضرت شیخ عبد النبی نقشبندی در رسالہ خانوادہ می نگارد کہ ابی اسحق بن شہریار مرید گازرونی ست و پیش ایشان گازرونی نام شخصے ست کہ او از شیخ حسن و حسین اکابر خرقہ پوشیدہ و وی از ابی عبد اللہ خفیف و وی از جعفر حداد و وی از ابا عمر اصطخری و وی از ابی تراب نخشبی و وی از شقیق بلخی و وی از ابراہیم ادہم و وی از موسی بن زید راعی و وے از اویس قرنی و نقیر کاتب الحروف گوید کہ گازرونی علم زائد شخصے نیست بلکہ این نسبت ست بسوی گازرون کہ نام جائے معروف ست کہ از جملہ شہرہائے فارس ست کہ آب و ہوا خوش دارد بغایت و آن را دمیاط عجم نیز گفتہ اند از بسیاری جامہ کتان و قصبتے کہ در انجا یافتند و شہرے قدیم ست کہ آن را شہر کہنہ گویند و شہرے جدید کہ آن را عضد الدولہ بنا کرد و صاحب عجائب البلدان می نگارد کہ از انجاست ابی اسحق ابراہیم

ابن شہریار و نزد بعضے این راگاذران ہم نام ست غرضکہ ایشان مرید خواجہ ابو عبد اللہ خفیف اند وفات خواجہ ابو اسحق در ذیقعدہ سال چہار صد و بست و شش ہجری بودہ۔

ہفتم **طوسیان** منسوب بخواجہ علاء الدین طوسی و نزد بعضے فردوسیان و طوسیان یکے اند۔

ہشتم **سہروردیان** منسوب بشیخ ضیاء الدین ابی النجیب عبد القاہر بن عبد اللہ بن محمد بن عبد اللہ ابن سعد المحدث الفقیہ الشافعی السہروردی و ایشان را از عم خویش شیخ وجیہ الدین ابی حفص عمر السہروردی واو شان را از والد خویش از شیخ المعمر نجیب الدین محمد بن عبد اللہ بن سعد السہروردی المعروف بابن عمویہ و او را از شیخ احمد اسود دینوری و او را از ممشاد الدینوری و او را از جنید رضی اللہ عنہم مریدان ایشان خود را سہروردیہ نام کردند و از شیخ ابو النجیب سہروردی بشیخ شہاب الدین سہروردی رسیدہ۔

نہم **فردوسیان** منسوب بشیخ نجم الدین کبری خلیفۂ ابو النجیب فردوس و فردوس نام روضہ ایست نزدیک بہ یمامہ از بنی یربوع و قلعہ ایست بقزوین نزدیک کوفہ و فرادس جمع اوست کہ موضعے ست نزدیک بہ دمشق و حلب۔

تفصیل چہاردہ خانوادہ فروع کہ از چہاردہ اصول پیدا شدہ اینکہ

اول **قادریہ غوثیہ** منسوب بامام الفقیہ المحدث المحقق قطب الاقطاب فرد الاحباب حضرت محی الملۃ والدین عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلی الشافعی الحنبلی حال تفصیلی حضرت ایشان از بہجۃ الاسرار و اخبار الاخیار وغیرہ توان جست۔

دوم **یسویہ** منسوب بہ احمد یسوی منشار این سلسلہ خواجہ احمد یسویہ پیر ترکستان ست این سلسلہ نیز بحضرت جنید بغدادی می پیوندد۔

سوم **نقشبندیہ** منسوب بخواجہ بہاء الدین نقشبند۔

چہارم **نوریہ** منسوب بہ ابو الحسن نوری نام ایشان احمد بن محمد و بقولے محمد بن محمد بن عبد الصمد

البغدادی البغشوری المعروف بابن البغوی بفتحتین الموصوف بصاحب الوفا رطاؤس العباد صاحب
التصانیف المحدث المتوفی کما روی الهروی من حالته و ددت له فی السماع و بغشور بفتح موحده و
سکون غین معجمه و ضم شین معجمه و سکون واو و راء مهمله بلده ایست مابین هرات و مرو و نسبت بغوی خلاف
قیاس ست قاله السمعانی و ابن خلکان و مجد و هو معرب کو شور و نوری ازان گویند که هنگام وعظ از و نور
ظاهر می شد کما فی القاموس یا برائے ازین ست که هر گاه در مسجد شونیزیه داخل می شد از روی او چراغ گل می‌شد
کما حکاه الشعرانی و نوری گوید که شبے بسوی نوری دیدم ناگاه عین آن گشتم کما فی طبقات شیخ الاسلام
هروی مولد و منشار ایشان بغداد ست مرید سری سقطی اند و ذو النون مصری را دیده اند و با محمد علی قصاب
و احمد بن الحواری صحبت داشته اند و از اقران جنید اند در طریقه مجتهد و صاحب مذهب بوده اند و مشایخ وقت
ایشان را امیر القلوب گفته طریقهٔ ایشان را نوریه گویند و معاملت ایشان موافق جنیدیان ست۔
پنجم خضرویه منسوب بخواجه احمد خضرویه است کنیت ایشان ابو حامد ست و اصل ایشان از بلخ مرید
حاتم اصم اند و از بزرگان مشائخ خراسان اند و سلطان ابراهیم ادهم و ابی تراب نخشبی و ابو حفص حداد را دیده اند
و طریقهٔ ملامتیه داشتند وفات ایشان در سال دو صد و چهل بوده است و عمر نود و پنج سال ست و قبر در بلخ
است و خواجه احمد مرید حضرت حاتم اصم بوده اند و وی مرید شقیق بلخی و وی ابراهیم بن ادهم۔
ششم شطاریه عشقیه این هر دو بسلطان العارفین میرسند و در کتب متقدمین این را طیفوریه
هم نوشته اند و حق این ست که از شیخ ابو الحسن عشقی عشقیه نام یافت و از عبد الله شطار شطاریه و در بعضے
رسائل ست که همین یک سلسله است که او را شطاریه و عشقیه هر دو نامند در ماوراء النهر این سلسله را عشقیه
نامند و فقیر کاتب الحروف گوید که پیران حقیقت نگار و رهروان معرفت گذار چنین گذارش فرموده اند که
سر دفتر این خانواده رأس الواصلین رئیس المحققین شیخ عهد قطب عصر مرشد زمان عارف جهان
ابو یزید طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان بسطامی ست و مشرب عشقیه نظر بدیگر مشربهاے ما موجب
دریافت درجات فنا و بقا و موجب سلوک منازل صدق و صفا و از رهگذر طی مبادی مبدأ
معاد از جمله السابقون السابقون اولئك المقربون ست چنانکه تلوین و تمکین احتجاب و انکشاف

قبض و بسط منع و عطا هیبت و انس تنهائی و همرهی کنج و میدان خموشی و گویائی، القصه تمامی احوال متقابله و همگی اوصاف متضاده در نظر وحدت نمای این گروه در مقام یافت کمال اسمائی که صورت کمال ذاتی ست یک سر و یک و نماید و سالکان این طریق و وابستگان این حلقه از احاطه شمار بیرون اند در بند هیچ حال و در قید هیچ مقام و آن متصل مبتلا نشوند بلکه هر لحظه بشانی جدید و هر نفس بیافت زنده داشتن اوقات و آئین بستن عمر زندگانی مخصوص پیران این روش ست عراق و عجم و ایران و توران از برکات وجود مشائخ این سلسله فروغ مشکوة نبوی علیه السلام وارد خصوصا در نه صد و سی و چند سر آمد این گروه شیخ محمد صادق در بلاد ماوراء النهر رایت رهنمونی و لوای ارشاد بر افراشته قبله گاه تمامی مشائخ و فضلای آن ناحیت بود گویند جماعه ارادتمندان مستعد او خدیو از ملازمت او سرمایه ولایت و سامان کمال می اندوختند از آن اعزه و کرام کسیکه بحسن رهنمائی و جمال هدایت افزائی ظلمتکده هندوستان را فروغ آباد الله نور السموات و الارض گردانید ذات خورشید صفات شاه عبد الله شطاری بود حسام الدین عبد الله ابن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین حماد بن عمر المعروف بشیخ الشیوخ شهاب الحق و الدین سهروردی ست که در آخر مائه تاسع از ایران زمین بآهنگ رهنمونی سعادتمندان هند شرف قدوم و نشاط نزول ارزانی فرمود و تا هنگام خرامش بسر منزل قدس انواع اذکار و اشغال و اعمال ابرار و اخیار و طرق دعوت ادعیه ماثوره و غیرها عموما و خصوصا بخداوندان طلب باندازه استعداد او تلقین نمود کلک بیان بر صفحه وجه تسمیه شطار حرفی صریح و رقمی آشکاره نگاشته لیکن کرشمه شاهد عبارت فصل ثانی لطیفه غیبیه که نقوش خامه تصنیف اوست شمه بر وجه تسمیه آگاهی می بخشد مغز آن عبارت آنست که خداشناسان امت محمدی و پیروان خاص ملت احمدی علی صاحبها من الصلوة افضلها و من التحیات اکملها در سلوک بر سه مشرب اند اخیار ابرار شطار و هر یک ازین سه طائفه عملی و وردی و ذکری و شغلی و فکری و کشفی و قربی جداگانه دارند و همان طریق خاصه نزول بسر احباب استیفاء استعداد می فرمایند باید که نظر بفحوای علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل فرق و عدم فرق که در باب انبیاء علیهم السلام در قرآن شریف نزول پیوسته درین طائفه نیز رعایت کنند باین وجه که تفاوت و اختلاف را در اعتقاد و اقرار بولایت

ایشان را لقب دهند و بر ایمان رسل که لا نفرق بین احد من رسله است قیاس نمایند تا ایمان شریعت
بوصف طریقت فراهم آید و همچنانکه در زمرهٔ خداوندان نبوت علیهم السلام بحسب قرب وحی و کتاب و معجزات
و نسخ و عزم و اولوالعزمی و کثرت و قلت امت و ماسواها فرق می نهند تفضیلت را درین گروه که مشابه بانبیای
بنی اسرائیل اند باعتبار سرعت و بطور سیر و جهت ریاضت و عبادت در سلوک از معاد و بسبب احوال و
درجات و مقامات و خطابات بمقتضای اعیان ثابته از طرف مبدأ تصور کنند بر وفق آن معنی که باشارت
آیهٔ کریمه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض بفراز خاطر عبور می کند ازینجا بر آئینهٔ اندیشه
این معنی پرتو می اندازد که تحقیق این گفتگو از روی تیز روی او در طی منازل طریقت ست العلم عند الله
و آنکه بعضی از اصحاب این سلسله و غیرهم نظر بر وضع همین روش وجه این لقب می اندیشند بصواب
نزدیک ست و بعضی اکابر این مشرب فرموده اند که این طائفه بوسیلهٔ ملازمت و مصاحبت با کالبد
خاکی از ارواح بزرگانی که سبک روش از بار پیکر شده اند فیض می گیرند و پرورش یاب می باشند
پس نسبت حصول این معنوی سرعت که طی عالم مرکبات نموده بوسعت آباد مجردات می خرامند شطار
لقب یافته اند نیز وجهی ست تتمهٔ گفتار اصلی آنکه جلگی مشایخ شطار در هند از خلوت شاه عبدالله شطاری بهره
ازین مشرب داشتند و شیخ عبدالله شطاری صدیقی بخاری اند و از نبائر شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
سطوت و شوکت ظاهر و باطن داشت و مرشد وقت خود بود در تلقین اذکار و اشغال که مخصوص و متعارف
سلسلهٔ شطاریه است متعین و متفرد گویند که وی نقاره می زد و ندا می داد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا
راه نمایم و چون در مجلس می نشست هر سو نگاه می کرد و می گفت که اینجا تختهٔ سیاه که عبارت از طالب علمان
پر شبهٔ بی اعتقاد باشد نباشد تا سخن خدا گفته می شود و او را رساله ایست مشهور در بیان طریق شطاریه
و اذکار و اشغال و مراقبات و در اول رساله نسبت خود تا بحضرت شیخ شهاب الدین سهروردی نیز ذکر می کند
و سلسلهٔ ارادت وی به پنج واسطه بشیخ نجم الدین کبری قدس سره می رسد گویند که چون طالبی پیش او می آمد
برای امتحان عقل و هوش او نان با نان خورش برای او می فرستاد و کسی را بر وی بر می گماشت تا ببیند
که وی با نان خورش برابر خورد یا یکی باقی می ماند اگر برابری خورد این را دلیل بر فراست و هوشیاری می ساخت

وچیزی از طریق ذکر و شغل باطن می فرمود و اگر چی دید که یکے از دیگرے باقی ماند دلیل بر عدم ضبط احوال
و بیخبری او می کرد و چیزی از جنس دعوت و اوراد و آنچه بظاهر تعلق داشته باشد می آموخت مرقد شریف
ایشان در منڈو است در مقبرهٔ خلجیان جانب جنوب صفهٔ سنگین و شطاریه و نقشبندیه میان خود این قدر
فرقے دانند که شطاریه بواسطهٔ ائمه بحضرت علیؓ میرسند و نقشبندیه بحضرت شیخ ابوالحسن خرقانی میرسند
و شیخ ابوالحسن از روحانیت حضرت سلطان العارفین فیض یافته و شاه عبدالله شطاری حضرت اعلیٰ
لقب اوست پور حسام الدین بن رشید الدین بن ضیاء الدین بن نجم الدین بن جمال الدین بن
شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی و خلیفهٔ شیخ محمد عارف ست که خلافت از شیخ محمد عشقی داشت و از
پدر خود شیخ خدا قلی ماوراء النهری و او از شیخ ابوالحسن خرقانی عشقی و او از مولانا ابوالمظفر ترک و او از شیخ
ابویزید اعرابی و او از شیخ محمد مغربی و او از سلطان العرفا شیخ ابویزید بسطامی ست قدس الله اسرارهم
از آن رو این سلسله را در ایران و توران عشقیه خوانند و در دارالملک روم بسطامیه نامند گویند علم دعوت
و طریق اذکار و روش اشغال که در سلاسل مشهوره بنائے سلوک و اساس رهنمونی بدانست همه را ورزیده
و از بزرگان این راه فرا گرفته بود در رسالهٔ لطائف غیبیه که از تصنیف اوست و بنام سلطان غیاث الدین
خلجی صدیو مالوه (پادشاهی ۱۲) موشح ساخته برگزارد و اسرار توحید و اطوار مواجید و حقائق الٰهی و کیانی و دقائق طریقت
و حقیقت چه بدلالت و علمناه من لدنا علما از مبدء فیاض بیواسطه چه بامر فاسئلوا اهل الذکر
ان کنتم لا تعلمون بوسیلهٔ هدایت مشائخ طریقت که صفحهٔ خاطر را لوح محفوظ گردانیده بر اوراق نقش
پذیر خامهٔ وقت ساخت تا ارباب ظواهر و اصحاب بواطن فیض رساند و منشاء رحمت للعالمین خود بخلافت درست کند
و نیز نگاشته که تلقین ذکر نفی و اثبات از فراوان اهتمامش برگزیده مردمن رسید در آن هنگام که در بخارا بودم شنیدم که شیخ مظفر کتانی
خلوتی که در نیشاپور است صوفی را در رسیدهٔ روزه خلوت بخدا میرساند بیدرنگ بخدمتش شتافتم از آنچه براه گوش در آمده بود هزار
چند در چشم نمود روزگارے ملازمتش گزیده روش ذکر نفی و اثبات و تصور آن فرا گرفتم و از شیخ ابراهیم
عشق آبادی و او از سید نظام الدین حسینی و او از شیخ محمد خلوتی و او از شیخ نجم الدین کبری داشت از آنجمله
هنگام سیاحت خراسان و عراق بدیار آذربایجان رسیدم سید علی موحد را ملازمت کردم در شریعت

وطریقت و حقیقت بزیور کمال آراسته دریافتم از صحبتش فراوان بهره مندی رسید و اجازت از شیخ
زین الدین خوافی داشت که بچهار واسطه بالشیخ الشیوخ سهروردی میرسد در سال هشت صد و نود ترک تعین
فرموده بخلوتکدهٔ لاتعین خرامید خوابگاه او مندو است جنوبی سوے گنبد سلاطین خلج است القصه شاه
خود در لباس سلطانی و صوفیان بکسوت سپاه درآمده علم افراختی و نقاره نواختی و بهمین طمطراق
جهان پیموده و تماشاے جهانیان کرده هم فیض رسانیدی و هم بهره برگرفتی و در اثناے راه هر بوم و بقاع
که رسیدی بمشائخ آن سرزمین پیغام فرستادی که درویشے باین آرزو اندیشه جهان نوردی پیش گرفته اگر
کسی به از مراتب معنی کلمهٔ توحید رسیده باشد وی را بیاموزد و گرنه سوے که برنج مقیمان آنکه از مسافر
این گنج توحید بردارند که فرصت با سباب سعادت همراه بدشواری فراپیش آید غرضکه چون به بنگاله
رسید همان پیغام را بر طبق دستور بعمل الشیخ محمد علا که از الشیخ قاضن شطاری نامند رسانید او پاسخ
داد که چنین نامه سرا از خراسان و عراق و پارس فراوان می آیند و می روند خدا پیام پاسخ نوشیده برگفت
که ظهور کمالات استعداد او دست بدامن تلقین این لاف گذارد دوران زمانه سلطان غیاث الدین خلج [illegible]
محاصره داشت شاه از همانجا بهمان راه بازگشته در پایه تخت درآمد بسلطان ملاقات نمود پس از چند روز
که در گمان نگنجد از همان مورچال که در برابر خیمه گاه بود بتوجه فیروزی سگال او و ز برگشته سلطان بفراوان
بزرگداشت او را پیشتر از خود بدار الاسلام مندو فرستاد گویند در همان نزدیکی شیخ محمد علا در جلوس نشست
شبے پدرش در واقعه فرمود که اے علا کشایش تو باین کردار ریاضت نیست بلکه جوالنهان هرزه گو خبر رسانی
است تا گر به بدشواری و تنهائی از وطن گاه سفر گزیده به مندو آمده بر در پادشاه تا سه روز استاده بنگرانی
گذرانید چهارم بامداد شاه بیرون خرامید در آزمایش برسے او گشاده فراوان سرزنش فرو ریخت [illegible]
با سرایت همه وش گرانبار آگهی گردانید پس از چندی به تشریف خلافت سربلند ساخته بصوب وطن گاهش [illegible]
روانه کرد پیران این سلسله را شطاری از آن خوانند که در سلوک شاه راه طریقت از مشائخ دیگر خانواده
تیزتر و گرم رو تر اند چنانچه گفته اند اول قدم ایشان نهایت قدم دیگر درویشان ست و در پسے کار
در شگافت این گفتار معیار رفتار و اندیشه در تکاپو پریشان بود چون با صول اذکار و اشغال این

سلسلۂ آگهی یافت وسلوک گروها گروه صوفیه در برابر آورد جز این تفاوتی بنظر نیامد که در مشرب شطار صوفی
خود را عین ذات دانسته پایه پایه از عالم تعینات تا مرکز خاک نزول نماید و بعد از ان بر منازل نزول در عروج
آئین هر منزل فرو گذاشته باز بعالم اکبر رود و روش جمهور مشایخ آنست که اول طالب مرتبه بمرتبه از عالم
ناسوت سیر عروجی فرموده تا بمرتبۂ وحدت وجود ترقی کند و از ان مقام بوضع تعین پذیری در هر تعینی
برنگ آن برآمده بسوی ملک شهادت خرامد ازین دو طریق پدید آمد که اول قدم همان آغاز سلوک
است از حضرت ذات و از نهایت قدم انجام سیر ست همان مرتبۂ احدیت و دیگر معنی که محمول بر مدح ست
البته مراد نخواهد بود غرضکه این سلسله در هند از خواجه عبد الله شطار که وی مرید و خلیفۂ شیخ محمد عارف ست
و وی شیخ محمد عشقی خرقانی و وی ابو المظفر ترکی الطوسی و وی شیخ ابو یزید العشقی و وی محمد مغربی و وی
بایزید بسطامی تا آخر
هفتم بخاریه منسوب بسادات حسینی که بواسطۂ دوازده امام بحضرت امیر علیهم السلام میرسد و نیز بسید
جلال بخاری و لقب ایشان مخدوم جهانیان ست که جامع ست میان علم و ولایت و سیادت نام
ایشان سید جلال بخاری ست موافق نام جد ایشان اول بار کسی که ازین قبیله از بخارا بهندوستان آمده
جد ایشان ست که سید جلال بخاری سرخ می گفتند چون سید جلال بخاری از بخارا آمدند مرید شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی شدند از بزرگان سادات صحیح النسب جلیل القدر جامع علوم ظاهر و باطن بوده اند و سید جلال
بخاری سرخ را سه فرزند بوده است یکی سید احمد کبیر دوم سید بهاء الدین سوم سید محمد و سید احمد کبیر را دو
فرزند رشید قابل و سعادتمند بوده یکی قطب و غوث وقت که شیخ المشایخ و مرشد اهل زمانه و در روزگار
یگانه مخدوم جهانیان بودند دوم پسر سید راجو قتال که ایشان هم از اولیا کبار بودند اگرچه مخدوم جهانیان
را تربیت ظاهر و باطن پدر ایشان نموده اما مرید شیخ رکن الدین بن صدر الدین بن شیخ بهاء الدین
ذکریا ملتانی اند و مخدوم جهانیان از ان جهت گویند که روز عید بروضۂ حضرت شیخ بهاء الدین و شیخ صدر الدین
رفته التماس عیدی کردند آواز آمد که حق تعالی ترا مخدوم جهانیان کرد و عیدی تو اینست چون بروضۂ
شیخ رکن الدین رفتند از انجا نیز همین آواز آمد چون بیرون آمدند همه کس مخدوم جهانیان می گفتند خوارق

وکرامات زیاده از حد بظهور رسیده حضرت مخدوم در آخر عمر بعد از مراجعت بیت الله بواسطهٔ واقعه که آنجا
رو نماده بهندوستان آمدند و بخدمت نصیر الدین محمود چراغ دهلی ملاقات نمودند و خرقهٔ متبرکهٔ عالیهٔ حضرات
چشت از ایشان پوشیدند و می گویند که واقعه چنین بود که شبے از شبها بواقعه در مجلس سرور کائنات صلعم خلاصهٔ
موجودات باریافته باتفاق حضرت شیخ نصیر الدین چراغ دهلی و سید بپهلوے یک دیگر واقع شدند و شیخ جلال
بخاری بنوعی استاده که دوش سید بجانب حضرت شیخ بود پیغمبر علیه الصلوٰة فرموده سید جلال هوشیار باش
و بملاحظه بایست که برادرم شیخ محمود استاده است حضرت علی رضی الله عنه گفته یا رسول الله اگر شیخ محمود را
می شناخت چندان سرگردان نمی شد و در اخبار الاخیار است که سید جلال از بسیاری اولیا نعمت و برکت
یافته و مشهور است که وے هر کرا معانقه کردی نعمتے که آن کس داشت بستدی یعنی چندان توجه و خدمت
کردی که آنکس بے اختیار می شد در دادن هر نعمتے که داشت و در تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه
از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشیده و کلاه ارادت و خرقهٔ متبرک از شیخ الاسلام سند المحدثین شیخ
عفیف الدین عبد الله المطری در حرم شریف نبوی علیه السلام پوشید و مدت دو سال در صحبت او ملازم بود و کتاب
عوارف و دیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود و اخذ طریقت کرد و تلقین ذکر یافت و شیخ عفیف الدین فرمود
که مقراض راندن شما موقوف ست در گازرون چون سید بگازرون رسید شیخ امام الدین پسر شیخ الاسلام
امین الحق والدین گفت که شیخ امین الدین در وقت رحلت مرا وصیت کرده است که سید جلال بخاری
قصد ملاقات من کرده از اچه ملتان می آمد شیطان در اثناے راه او را دروغ باز نموده که شیخ امین الدین
از سراے مستعار بدار القرار خرامید سید جلال بخاری طرف مکهٔ مبارک رفته است وقت مراجعت در گازرون
خواهد رسید او را اسلام من برسانی و سجاده و مقراض من بدو دهی و مجاز و خلیفهٔ من گردانی شیخ امام الدین
همچنین کرد و سید السادات ازان پیر با جاده انواع استفاده کرد و باز گشت و از شیخ الاسلام رکن الحق
والدین خرقهٔ متبرک پوشیده و در عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی سید خانقاه محمدی در سیوستان
با مضافات مخصوص گشت و بعد از چندگاه ترک همه کرده سفر کعبهٔ مبارک اختیار کرد و او خلیفهٔ چهار خانواده
بود در عهد سلطان فیروز کرات از محروسهٔ اچه در حضرت دهلی آمد و سلطان فیروز را هم اخلاص و اعتقاد انچه باید

بجا می آورد انتهی و مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت سلسلهٔ علیه قادریه کمال محبت ست در خزانهٔ
جلالی می گوید که شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی می فرماید طوبی لمن رآنی و لمن رأی من رأنی
و لمن رأی من رأی من رآنی و وی قطب ست و صادق ست درین قول مرا امید واری بسیار ست که بموجب
این کلام حق تعالی مرا رحمت کند بعد ازان سلسله را که بیک واسطه بالشیخ شهاب الدین سهروردی میرسد
غیر از سلسلهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ذکر می کند و می گوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین
سهروردی را و شیخ شهاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را انتهی۔
نقل ست که روزی در مجلسی نشسته بود آتش از جائی برخاست مشتی خاک برگرفت و نام شیخ محی الدین
عبد القادر را باواز بلند برخواند و خاک را بجانب آتش انداخت فی الحال آتش پست شد و تکملهٔ فارسی که
در دیار ما مشهور ست یکی از مریدان مخدوم تکملهٔ کتاب روض الریاحین امام عبد الله یافعی را ترجمه کرده ست
ولادت ایشان جمعه شب برات سال هفت صد و هفت هجری و وفات وقت غروب آفتاب روز چهارشنبه
عید الضحی دهم ذی الحجه سنه هفت صد و هشتاد و پنج هجری واقع شد مدت عمر ایشان هفتاد و هشت سال
و سه ماه و بست و شش روز و قبر ایشان در اوچه ملتان ست و ایضاً مخدوم جهانیان را اجازت سلسلهٔ
چشتیه از حضرت شاه نور قطب عالم پنڈوه است و منجملهٔ خلفاء مخدوم جهانیان سید راجو قتال بود و از وی
شیخ سارنگ خلافت یافت و از وی حضرت معین الدین المعروف بشاه مینا لکهنوی خلافت یافت و از وی
شیخ سعد خیرآبادی و غیرهم خلافت یافتند و ایضاً از مخدوم جهانیان پسرش سید محمود خلافت یافت و از وی
سید برهان الدین بخاری غریب الله عرف شاه عالم و شاه منجهن بخاری خلافت یافت و ایضاً از مخدوم
جهانیان مخدوم اخی جمشید راجگیری خلافت یافت و می گویند که مخدوم اخی جمشید ارشاد از شاه بو علی قلندر
دارند و حضرت مخدوم در اصل از قند و ایشان اطراف لکهنو بوده اند از طرف بادشاه منصبی داشت ترک کرده
بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات مخدوم چهارشنبه دهم شوال سنه هشت صد و نه بوقوع انجامید
و گویند سید شرف الدین مشهدی در رسالهای خود نگاشته که مخدوم خلافت از چهار صد و چهار و چند تن
داشت از انجمله انچه بصحت پیوست و در شجره نوشته و دیباچه یادداشت سپرد شمارهٔ خلافت مخدوم

قدس سره انچه بصحت گذارش پیوسته نخست از پدر بزرگوار سید کبیر بخاری ست و این سلسله در آبای کرام
بحضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه منتهی می شود دوم از عم خود سید محمد بخاری سوم از شیخ رکن الدین ابوالفتح
این و خانوادهٔ الشیخ بهاء الدین ذکریا میرسد چهارم از شیخ الاسلام محمود شاه تستری نژاد و بوم او دار الملک
فارس ست مخدوم در سال هفت صد و چهل و هشت که عمر شاه دران سال یک صد و سی و دو بود بملازمت
رسیده خرقهٔ خلافت گرفت و عوارف از خطبه تا خاتمه نزد او گذرانید و عوارف را بخدمت مصنف خوانده بود
سر رشتهٔ این خانواده بشیخ الشیوخ سهروردی می کشید پنجم از امام عبد الله یافعی و این شجره از جویبار ابو مدین
مغربی آب می خورد ششم از شیخ عبد الله عیسی هفتم از شیخ نور الدین علی بن عبد الله طبری المسی این دو سند
بسید محی الدین عبد القادر جیلی می پیوندد هشتم از شیخ فرید الدین گنجشکر در عالم روحانی نهم از شیخ قطب الدین
منور دهم از مولانا شمس الدین یحیی اودهی یازدهم از نصیر الاولیا چراغ دهلی و این چهار چمن از نو بهار
ارشاد خواجه معین الاولیا چشتی اجمیری شگفتگی دارد دوازدهم از شیخ رکن الدین مکی درین سلسله از شیخ عبد الله
خفیف شیرازی بسلطان ابراهیم ادهم رسیده بخواجه اویس قرنی منتهی می گردد سیزدهم از سید جلال الحوی
و این دودمان از ارشاد الشیخ نجم الدین کبری روشنی می پذیرد چهاردهم از سید حمید الدین محمود چشتی سمرقندی
و این خانواده بخواجه مودود چشتی میرسد پانزدهم از شیخ نجم الدین اصفهانی و این خانواده بشیخ ابوبکر نساج
آخر شود قدس الله اسرارهم و آنچه باین پایه بدرستی نرسیده فراوان خلافت ست و بگذارشی از صد متجاوز ست
و سید شرف الدین مشهدی در تذکرهٔ خود نگاشته که چهار صد و چهل و چندین خداشناس رهنما و دانشور نشاتین (دنیا و آخرت)
را مخدوم ملازمت نموده خلعت و خلافت و فیض و فیروزی بر گرفته بود آنچه بدل محمود نزدیک بپایهٔ تحقیق
رسیده بنگارش سپرد اگرچه در رسالهای که نسبت آن به تصنیف مخدوم بدرستی انجامیده در بعضی کمتر ازین
و در برخی بیشتر ازین هم مسطور ست و شیخ قوام الدین نیز مرید و خلیفهٔ مخدوم جهانیان ست مقبرهٔ او در لکهنو
ست و شیخ سارنگ در اوائل حال از امرای نامدار سلطان شاه فیروز بود و بلدهٔ سارنگ پور که از بلاد
مشهور هندوستان ست آباد کردهٔ اوست در آخر که جذبات عنایت حق او را دریافت اول در خدمت
شیخ قوام الدین افتاد و مرید شد و طریقه شغل باطن و ذکر خفی از شیخ اخذ کرد بعد ازان عزیمت سفر حجاز کرد

مدتی دیگر در حلقهٔ صحبت شیخ یوسف ایرجی درآمد و از وے استفادهٔ علوم طریقت نموده در آخر شیخ راجو قتال خرقه و انتهای دیگر را که از پیران یافته بود جمله بے سابقهٔ طلب بخانهٔ شیخ سارنگ فرستاد شیخ آن را باز گردانید بندگی شیخ بار دیگر پیش او فرستاد شیخ حسام بزرگی که در سلسلهٔ سهروردیه بود شیخ را بر قبول آن ترغیب نمود بعد از ان شیخ آن را قبول کرد و شیخ مینا صاحب ولایت دیار لکهنو ست نام او شیخ محمد ست از صغر سن در سایهٔ تربیت و عنایت شیخ قوام الدین پرورش یافته مرید شیخ سارنگ گشت۔

نقل ست که شیخ قوام الدین را پسری بود شیخ محمد نام او را شیخ مینا می گفتند و مینا در عرف این دیار لفظی است که در مقام تعظیم و محبت استعمال کنند و این شیخ محمد مینا ابن شیخ قوام الدین بسبب غلبهٔ شهوت پیش یکی از ملوک آن زمان رفته اختیار خدمت کرد چون ملوک آن زمان اکثر از مریدان پدر او بودند متمنائی که از صحبت ایشان داشت او را میسر شد و لیکن شیخ از پسر خود ناراض گردید و ایشان هر چند در استرضای شیخ کوشیدند رضامندی خویش حاصل نکرد مگر راضی نشد آخر خواست که بوطن رجوع نماید و در پاے شیخ افتد که از سر گناه او درگذرد هم بدین عزیمت بوطن آمد غوغاے آمدنش که در میان مردم بود بسمع شیخ رسید شیخ فرمود نخواهم که آن برخوردار پیش من آید همدران روز او را مرضی عارض شد و از عالم برفت شیخ قطب نام درویشے بود که بخدمت شیخ قوام الدین مخصوص بود او را فرمود ترا میخواهم که پسرے شود که او را محمد مینا نام باشد و بجاے فرزند من حکم نعم البدل داشته باشد چون شیخ مینا بوجود آمد ملحوظ نظر عنایت و مرحمت شیخ گردیده بجاے فرزند تربیت یافت و شیخ مینا حصور[1] بود و مجرد از دنیا و در سلوک بسے ریاضت شاقه کشیده دریافت حال ابتدائی و انتهائی ایشان از ملفوظ خود ایشان و تصانیف مخدوم شیخ سعد بتفصیل تمام ممکن ست مزار حضرت شیخ مینا در لکهنو مشهور و معروف ست۔

هشتم زاهدیه منسوب بخواجه بدر الدین زاهد و در بعضے رسائل ست که و آما زاهدیان پس ایشان هم داخل جنیدیان اند و از شیخ فخر الدین زاهد زاهدیه نام یافت و قبر شیخ در میرٹھ است از نواحی دهلی انتهی و پیش کاتب الحروف حق اینکه زاهدیه از بدر الدین زاهد ست و ایشان مرید و خلیفهٔ فخر الدین زاهد اند و وے مرید شهاب الدین زاهد و وے صدر الدین سمرقندی و وے حضرت عبد السلام و وے حضرت عبد الکریم

---

[1] حصور بالفتح مردیکه باوجود مردی میل به زن نکند ۱۲ منتخب

وے حضرت قطب الدین عبد المجید وے خواجہ اسحق گاذرونی وے حسین مروزی وے ابو محمد رویم وے خلیفہ سید الطائفہ جنید بغدادی رحمہم اللہ تعالی۔

نہم انصاریہ منسوب بشیخ عبد اللہ انصاری و کنیت ایشان ابو اسمعیل ست و نام پدر ایشان ابو منصور محمد الانصاری ست و لقب شیخ الاسلام و ہر جا کہ در نفحات شیخ الاسلام مذکور ست مراد از و ایشانند مرید پدر خود اند و اصل ایشان از ہرات ست و از فرزندان ابو منصور ست انصاری ابن ابو ایوب انصاری اند کہ صاحب رحل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودہ و ابو منصور در زمان خلافت حضرت عثمان با احنف بن قیس بخراسان آمدہ در ہرات ساکن شدند از بزرگان و محدثان و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند و در زمانہ خود یگانہ بودہ اند ولادت ایشان روز جمعہ وقت غروب آفتاب دوم ماہ شعبان در فصل بہار سنہ سہ صد و نود و شش ہجری بود و وفات ایشان در نہم ربیع الآخر سال چار صد و ہشتاد و یک ہجری بودہ و مدت عمر ایشان ہشتاد و پنج سال و قبر در گاذرگاہ ہرات ست۔

دہم صفویہ منسوب بشیخ صفی الدین اسحق اردبیلی وی مرید و خلیفہ و داماد شیخ زاہد ابراہیم گیلانی وے سید جمال تبریزی وے شیخ الشیوخ سہروردی وے شیخ رکن الدین سجاسی وے قطب الدین ابہری وے از ابو النجیب سہروردی و این منتہی می شود تا جنید بغدادی۔

یازدہم عیدروسیہ منسوب بسید عبد اللہ عیدروس و عیدروس در اصل عتیروس بودہ بتحتیہ و مثناۃ از اسمار شہر ست مشتق از عترسہ بمعنی اخذ بعنف و شدت آن لقب شیخ عبد اللہ است ثم قیل عید روس فجعلت التاء دالا و ہوای لفظ عید روس بعین المہملۃ ثم بہاء المثناۃ و بدال المہملۃ فراء مضمومۃ فواو ساکنۃ فسین مہملۃ کذا فی الانتباہ و این عیدروسیہ یک شعبہ سلسلہ مدنیہ ست و عیدروسیہ بدین طور کہ سید عبد اللہ عیدروس از عم خود سید عمر المحضار بکسر میم و سکون حاء مہملہ و فتح ضاد معجمہ آخر آن راء مہملہ لقب کردہ شد بمحضار بسبب شتاب حاضری او وقت استغاثہ و او را از والد خویش سید عبد الرحمن بن محمد السقاف بسین مفتوحہ و قاف مشددہ مفتوحہ آخر آن فالقب کردہ شد بسقاف بسبب مبالغہ در ستر حال خویش و او را از پدر خویش محمد بن علی مولی الدویلہ یعنی صاحب شہر کہ

داورا از پدر خویش علی بن علوی واو را از پدر خویش علوی بن محمد واو را از پدر خویش فقیه المقدم الترتبه یعنی
در مقبره نخست او را زیارت می کنند بعد ازان سائر سادات الیس او را مقدم گفته یعنی هو مقدم الزیارة محمد
ابن علی واو را از شیخ ابی مدین مغربی مدین بفتح میم وسکون دال مهمله وفتح یا و آخر آن نون وابومدین الی سه طرف
دو کس سلسله رسیده یکی از شیخ عبد الله صالح مغربی دوم شیخ عبد الرحمن مغربی وشیخ ابومدین اخذ طریقه کرد
وخرقه پوشید از شیخ خود ابی العز الفتح تحتانیه وعین مهمله وزائے معجمه واو از شیخ علی بن حرزهم بکسر حاء مهمله وسکون
راء مهمله وکسر زاء معجمه آخر آن ضمیر جمع مذکر واو را از فقیه حافظ قاضی ابی بکر محمد بن عبد الله بن محمد المعافری المعروف
بابی بکر بن العربی الاندلسی الاشبیلی معافری بفتح میم وعین مهمله وبعد الف فاء مکسوره بعد ازان رائے مهمله
واو از امام حجة الاسلام غزالی تحقیق این اسم از رساله تنویر الافق مؤلفه فقیر توان جست واو از عبد الملک
واو از والد خویش ابی محمد عبد الله بن یوسف الجوینی بضم جیم وفتح واو وسکون تحتیه بعد آن نون بعد آن
یاء نسبتی ست بسوی جوین که ناحیه الیست از نواحی نیشاپور واو از شیخ ابی طالب المکی مصنف قوت القلوب
واو از محمد بن علی بن عطیة الحارثی بفتح عین مهمله وکسر طاء مهمله ویاء مثناة تحتانیه حارثی بحاء وراء مهمله وثاء
مثلثه واو از شیخ ابوبکر شبلی واو از ابو القاسم جنید بغدادی الی آخر السلسلة وضبط کرده است اکثرے
اسمارسیما این سلسله را شیخ عبد القادر العیدروس در نفحات القدسیه فی الخرقة العیدروسیه واین
طبقه در عقائد مذهب اهل سنت دارند ودر فقه مذهب شافعی ودر سلوک آنچه در احیا مذکور ست والله اعلم
این قدر بوجه ندرت این سلسله بیان کردم۔

دوازدهم قلندریه منسوب بشاه حیدر قلندر وحسین قلندر بلخی ودر هند از سید خضر رومی۔

سیزدهم اویسیه منسوب بخیر التابعین قدوة الصوفیة فی التجرید والتفرید وسائر سیرهم المرضیة
اویس بن عامر او عمر القرنی الیمنی نزیل الکوفه وقرنی بفتحتین نسبت ست بسوے یکے از اجداد او نه بقبیله
اهل نجد چنانکه وهم کرده صاحب صحاح وتابع شد او را صاحب صراح زیرا که منسوب بقبیله آن بسکون را
است کما نبه علیه العلماء قدیماً وحدیثاً ابی المجد وغیره الشان در زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوده لیکن
از دو سبب ملازمت میسر نشد یکی بسبب خدمت مادر پیرے که داشتند دیگر بسبب کمال غلبه محبت حال

و ایشان شتربانی کرده مزد آن به نفقهٔ خود و والدهٔ خویش صرف می نمودند و بجهت موافقت آنحضرت صلعم که در جنگ احد دندان مبارک شهید شده بودند چون معلوم نبود که کدام دندان بوده دندانهای خود را تمام شکسته بودند چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصیت کرده بودند که خرقهٔ مرا باویس رسانیده بگویند که امت مرا دعا کند امیر المومنین عمر رضی الله عنه در ایام خلافت با امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه خرقهٔ مبارک را نزد اویس رضی الله عنه برده درخواست دعا بجهت امت نمودند و گرفتن اویس قرنی طریقه را از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجهت باطن باتفاق اکابر ظاهر ست نزد بعضی خود رسیدن بآنحضرت صلعم ثابت چنانچه قشاشی گوید که و قد نقل عن اویس القرنی انه حضر مع رسول الله صلعم واقعة احد انه قال والله ما وطی ظهر رسول الله صلعم حتی وطی ظهری و ما کسرت رباعیة حتی کسرت رباعیتی انتهی و این کلام هرچند که خالی از کلام نیست ولیکن اجتماع ایشان بعمر بن الخطاب و امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنهما چنانکه بالا گفته ام البته بر مقام خود ست لا کلام فیه قسطلانی گوید که و فی بعض الطرق اتصال الخرقة باویس القرنی و هو اجتمع بعمر و علی رضی الله عنهما و هذه صحیحة لا مطعن فیها انتهی و اما آنچه ملا علی قاری در موضوعات خود بعد نقل کلام متکلمین در خرقه می فرماید که قلت و کذا نسبة الخرقة الی اویس و انه صلعم اوصی الخرقة لاویس و ان عمر و علی سلماها الیه و انها وصلت الیهم منه و هلم جرا فغیر ثابت و لو ذکره بعض المشائخ الکرام فالمدار علی طریقة الصحبة و متابعة الکتاب والسنة و مجانبة الهوی و مقاربة الهدی و العاقبة للتقوی انتهی و می گوید کاتب الحروف که این قول ملا علی قاری غیر مسلم ست زیرا که ذکر کرد امام ابو الفتوح الطاوسی در رساله خود جمع الفرق لرفع الخرق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وصیت فرمود هر دو خلیفتین خود امیر المومنین عمر و علی رضی الله عنهما را بلقاء اویس و تبرک بدعای او و تبلیغ سلام و خرقه داد که بپوشانید اویس را الی آخر القصة و نقل کرد این را قشاشی ثم الکردی و روایت می کند محدث فارسی بسند جید مسلسل باولیاء الله الاکمل که عمر رضی الله عنه بپوشانید اویس را خرقهٔ رسول الله صلعم در عرفات بحضور علی و علی بپوشانید او را رداء بعد از ان بپوشانید در صفین و او شان هر دو بپوشیدند از نبی صلعم فکانه بعد البا سهما ایاه خرقة الارادة عنه صلعم استدعی منهما ان یلبساه خرقة عنهما تبرکا بذلک ثم البسه المرتضی اخوا بالصفین خرقة الولایة لوصوله لاقصی الغایة

خلاصہ اینکہ معنی خرقہ مجرد پوشیدن نیست بلکہ مقصود ازان ولایت و تصرف و تبرک ست چنانچہ در روایت اویس
از علی کہ اسماء اللہ الحسنی التسعۃ و التسعون و غیر از ین کہ اخراج کردہ اند آنرا سلمی و قشیری و غیر از ینہا از محدثین
ثابت ست و کیفیت وفات ایشان در شواہد النبوۃ چنین مسطور ست کہ در آذربائیجان کہ بغزا رفتہ بود در حلت
نمود و اصحاب وی خواستند کہ قبر بکنند بسنگے رسیدند کہ قبرے دران کندہ بود ند و لحد مہیا ساختہ خواستند کہ
کفن سازند در جامہ دان او جامہا یافتند کہ دست باف بنی آدم نبود و بیرا ازان کفن ساختہ دران قبر دفن کردند
و صاحب کشف المحجوب و تذکرۃ الاولیا چنین آوردہ اند کہ اویس نزد امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ آمد
و بموافقت ایشان در صفین حرب می کرد شہید شد و تاریخ وفات ایشان بقول اول در سوم رجب سال
بست و دو ہجری و بقول ثانی سی و ہفت ہجری و امام عبد اللہ یافعی در روض الریاحین ہر دو قول مذکور ساختہ
چہار دہم مداریہ منسوب بحضرت بدیع الدین مدار ذکر ایشان ہم بتذکرۂ چشتیہ گذشتہ

تمام شد

خانوادہای ضروری دیگر تمام سلاسل کہ درین بیان نیامدہ اند مجملاً باید شنید کہ شیخ سلسلہ علائیہ میر ابو العلا اکبرآبادی در وقت
کہ مستفیض از روحانیت خواجہ کبیر بود و شیخ سلسلہ رحیمیہ امام ابو محمد عبد الرحیم بن احمد بن حجون بن احمد بن
محمد بن جعفر بن اسمعیل بن جعفر الذکی بن محمد بن المامون بن حسن بن علی بن ابی طالب و شیخ سلسلہ سعدیہ
الامام الفقیہ العارف ابو سعید القیلوی من ولد الامام الحسین الشہید و ہما مذکوران فی بہجۃ الاسرار
للحافظ السطنوفی و امام سلسلہ رفاعیہ الفقیہ احمد بن رفاعی شافعی کاظمی حسینی ست و راندہ است نسبت
را بسوی ابن قاضی القضاۃ جمال الدین ابو المحاسن یوسف التادفی الربعی الانصاری الحنبلی کما نقلہ عنہ حفیدہ
فی قلائد الجواہر فی مناقب الامام عبد القادر و ابن خلکان گوید کہ این نسبت ست بسوی مردی از عرب کہ
او را رفاعہ گویند و تابع شد ابن خلکان را شعرانی و سبکی گوید احمد بن علی بن احمد بن یحیی بن حازم بن علی
ابن رفاعہ و امام سلسلہ بدویہ سید ابو العباس احمد بن علی بن ابراہیم بن محمد بن ابی بکر المقدسی الشافعی
البدوی ست ذکر کرد حافظ ابن حجر و شعرانی در طبقات خویش گوید کہ و شہرتہ فی المصر و الشام و الحجاز

والیمن والہند والروم والمغرب تغنی عن تعریفه وفات ایشان دوازدہم ربیع الاول سنه شش صد و ہفتاد و
پنج ہجری و امام سلسله علائیه علاء الدین سمنانی ست حافظ ابن حجر در دررالکامنه فی احوال اعیان المائة
الثامنه در ترجمهٔ علاء الدوله گوید که تفقه وطلب الحدیث وبرع فی العلم ثم تاب واناب و دخل الخلوة واخذ عنه
صدر الدین بن حموی و سراج الدین القزوینی و امام الدین علی بن مبارک البکری وذکران مصنفاته تزید
علی ثلثمائة کذا فی مسالک الابرار للشیخ ابراهیم الکردی و امام سلسله شاذلیه حضرت نور الدین ابو الحسن علی
ابن عبد الله بن عبد الجبار الشریف الحسن المغربی الشاذلی ست و امام سلسله ہمدانیه سید علی ہمدانی حسینی

خاتمه در بیان نسبت و معانی الفاظیکه دانستن آنها درین عجاله ضروری ست

تلمسانی منسوب به تلمسان بکسر تا و لام و سکون
المیم مملکتی ست در غرب کذا فی القاموس۔
بجایی منسوب به بجایه بالکسر بلده ایست در مغرب
صنهاجی منسوب به صنهاجه بالکسر قومی ست
در مغرب از اولاد صنهاجة الحمیری۔
طرابلسی منسوب بطرابلس بلده ایست در مغرب۔
قیروان نیز بلده ایست در مغرب کذا فی القاموس
تستر بجندب شهریست۔
کوزبازی قریه ایست بباب مدینهٔ نیشاپور در
راه بخارا۔
قرمیسین بکسر قریه ایست نزدیک دینور معرب
کرمان شاهان کذا فی القاموس۔
اخمیم بالکسر بلده ایست در مصر

نخشب بلده بماوراء النهر عرب وقیل لها نسف کذا
فی طبقات السبکی والقاموس و مدینة العلوم و از استجاب
ابو تراب نخشبی که وفات یافت در سنه خمس
واربعین و مائتین۔
ابن الجلاء مشدده و مقصوره از کبار صوفیه
اند کذا فی القاموس۔
نباجی منسوب به نباج بکسر نون و بای موحده
والف و جیم قریه ایست در صحرای بصره بنصف
راه مکه معظمه۔
عنبسی بفتح عین مهمله و سکون نون و بعد آن
سین مهمله منسوب بعنبس بن مالک کذا فی تاریخ ابن خلکان
دارانی نسبت ست بسوی دارایه قریه ایست بقرب
دمشق بخلاف قیاس و سندش معلوم نیست۔

جعفی منسوب به جعف ابن سعد العشیر ابوحی بایمن و نسبه جعفی ایضاً۔

برجلانی بضم قریه ایست بواسط و برجلانیه محلهٔ در بغداد۔

روذبار بفتح را و سکون واو و ذال معجمه و فتح بای موحده و در آخر آن را کذا فی طبقات تاج الدین السبکی۔

دقاق بمعنی آرد فروش و لقب شیخ ابوعلی ست زیرا که آرد فروش بود کذا فی المنتخب۔

وهره بفتح واو و در آخر آن ها نام جد یوسف بن الحسین کذا فی تاریخ ابن خلکان۔

بوذنجردی قریه ایست از قریهای همدان۔

محاسبی بضم میم و فتح حای حطی و سین مهمله مکسوره بعد الف و بعد آن بای موحده کذا فی تاریخ ابن خلکان و سمعانی گوید که ابوحارث محاسبی باین نسبت معروف گردید زیرا که محاسب نفس خویش بود۔

سماک بفتح سین مهمله و میم مشدده بعد الف بکاف این نسبت ست بفروختن ماهی و شکار آن کذا فی تاریخ ابن خلکان۔

خنیش اسمی ست بمعجمه و نون و آخر آن شین معجمه مصغر ست و در جامع الاصول بسین مهمله آمده۔

آملی منسوب بآمل بلده ایست بطبرستان۔

سرخس بفتح سین و را بلدهٔ عظیم بخراسان ست

راجه بزبان هند شاه را گویند و سید حامد شاه ارا جه می گفتند بطریق تعظیم بملاحظهٔ آن که آبای کرام ایشان ریاست مانک پور می داشتند۔

اوده بفتح الف و واو و سکون دال هندیه که باشمام ها روا رد بلدهٔ عظیمه از بلاد پورب و به تشدید دال مهمله شهرے در هند ست۔

سادات بخاریه قبیله ایست از اولاد جعفر ابن علی بن الرضا۔

راجو نامیست هندی مشتق از راج بمعنی بادشاهی۔

قتال بسبب ریاضت نفس همی گفتند۔

چراغ دهلی لقب حضرت نصیر الدین ست بسبب آنکه ایشان صاحب ارشاد در دهلی بودند۔

قشیری نسبت به بنی قشیر بضم قاف و فتح شین قبیله از عرب و تحقیق این آینده می آید۔

دمیاط بکسر دال مهمله و قیل بکسر دال معجمه و سکون میم و تخفیف یا بلده ایست در مصر

کوران بضم کاف عجمی قبیله ایست از اکراد۔

برغش بضم بای موحده و سکون را مهمله و ضم

غین معجمہ و شین معجمہ۔
عمویہ بضم عین مہملہ و میم مشددہ و سکون واو و فتح یاء تحتانیہ کذا قال ملا عبدالغفور لاری و درین قول نظر ست ظاہر التخفیف ہا است مثل راہویہ نام بزرگی است چنانکہ بالا گذشت۔
اخی فرج بفتح فا و را مہملہ و جیم نام بزرگی ست۔
زنجانی بفتح زا معجمہ و سکون نون و فتح جیم و الف و نون مکسورہ و یاء منسوب بہ زنجان کہ شہریست
خلدی نسبت بخلد بضم خاء محلہ بہ بغداد۔
نہرجوری بفتح نون و سکون ہا و ضمہ جیم و سکون واو و کسر راے مہملہ و یاء تحتانیہ و جور محلہ الیست نیشاپور بضم و فتح واو دہی ست باصفہان کذا فی المنتخب۔
سوسی بواو میان سینین مہملتین اول مضموم و ثانی مکسور منسوب بسوس شہریست بمغرب یا شہریست سوس نام کہ در وی قبر دانیال پیغمبر ست
طاؤسی نسبت بہ طاؤس التابعی المشہور۔
جورقان بضم جیم و سکون واو و را مہملہ و قاف و نون معرب جوربان بضم جیم و سکون واو و را مہملہ و باء عجمیہ صاحب منتہی الارب می نویسد کہ جورقان دہی ست بہمدان و گر دہی ست از اکراد انتہی۔
خیوقی بکسر خاء معجمہ و سکون یاء تحتیہ و فتح واو و کسر قاف شہریست بخوارزم و ازینجاست شیخ نجم الدین کبری
مراغی بغین معجمہ و فتح میم نسبت بمراغہ شہریست باذربائجان
قاروث بوزن فاروق آخر آن مثلثہ ست قریہ الیست درمیان واسط و بصرہ۔
زوادی منسوب بہ زوادہ قبیلہ الیست کہ مسکن آن اعمال افریقیہ است کذا قال الیافعی۔
وہط بفتح واو و سکون ہا و آخر آن طاء مہملہ دہی ست نزدیک عدن۔
اسروشنہ بضم ہمزہ و سکون سین مہملہ و ضمہ را مہملہ و فتح شین معجمہ و فتح نون معجمہ بعد آن ہا ساکنہ بلدہ الیست ورا سمرقند از بلاد ما وراء النہر۔
مرباط کمحراب بلدہ الیست بساحل ہند۔
بہنسی بفتح باء موحدہ و نون و سین مہملہ منسوب بہ بہنسی بالقصر بلدہ الیست در مصر۔
چبرغان بضم جیم فارسی مضمومہ و باء موحدہ مضمومہ و راے مہملہ ساکنہ و غین معجمہ بلدہ ایست دو مرحلہ از بلخ۔
عزیزان لفظ تعظیم ست مثل شاہ و میران و غیر آن۔

جزره لقب صالح بن محمد الحافظ۔
جرمی بفتح جیم وسکون راء مہملہ نسبت بہ دہی ست بصنعا۔
لخمی منسوب بلخم بفتح لام وسکون خاء و بعد آن میم نام مالک بن عدی کذا قال ابن خلکان فی ترجمۃ الطبرانی۔
خوّاص بالتشدید یعنی زنبیل باف و فروشندۂ برگ خرما کذا فی المنتخب و لقب ابراہیم بزرگیست
دمشق بکسر اول و فتح میم و کسر آن شہریست مشہور بنا کردۂ دمشاق بن کنعان نبیرۂ حضرت نوح علیہ السلام۔
عسقلان بالفتح نام شہریست از شہرہائے شام و دہی ست به بلخ۔
ہروی منسوب بہرات کہ بلدہ ایست در خراسان و قریہ ایست در فارس کذا فی القاموس۔
فربر بکسر فاء و فتح راء و سکون باء دہی ست در بخارا۔
نہرواله بلدہ ایست در گجرات۔
ساوجی منسوب بساوہ بلدہ ایست در عراق عجم۔
مروزی بفتح میم و سکون راء و فتح واو و زاء زائدہ منسوب بمرو کہ شہریست بخراسان۔

ترمذ بکسر تا و میم بعدہ ذال شہریست بخراسان۔
کروخ بفتح کاف و ضمۂ راء مخففہ دہی ست در نواحی ہرات۔
ہمذان بفتحتین بذال شہریست از شہرہائے عراق عجم بنا کردۂ ہمذان بن فلوج بن سام ابن نوح و ہمدان معرب آن۔
فرغانہ نام شہریست مشہور از شہرہائے ماوراء النہر کہ از بلاد ترک ست۔
نیشاپور نام شہریست در خراسان۔
اسفرائن شہریست مشہور بخراسان از اکابر آنجا ابو الفتوح محمد بن الفضل الاسفرائنی بود۔
جاجرم نام ولایتی ست از خراسان۔
جرجان شہریست بزرگ مشہور از دار الملک استرآباد۔
بیہق شہریست نزدیک نیشاپور۔
جام شہریست مشہور از خراسان۔
خوافی بالفتح شہریست بہ نیشاپور۔
سناباد دہی ست از دیہای طوس۔
عرنہ بالفتح نام جائی ست در عرفات و آن موقف نیست
دامغان شہریست معروف در اقلیم چارم از ملک قہستان۔

سهرورد شهریست نزدیک زنجان و نسبت بآنجا
کنند شیخ شهاب الدین سهروردی را۔
نهروان دیهی ست میان واسط و بغداد۔
دماوند کوهی ست بلند از اعمال رے و از
کوهہاے قدیم ست۔
کاشان نام شهریست۔
صفهان شهریست بزرگ مشهور۔
انطاکیه شهرے بزرگ ست نزدیک بروم
که دور آن دوازده میل ست مشتمل ست بر کوه
و نهرہاے بسیار۔
حمص شهرے مشهور ست۔
تبریز صاحب نزهة القلوب گوید که از اقلیم چارم
است و بزعم راقم تقویم البلدان ست که از اقلیم پنجم و
در یکی از کتب معتبره بنظر در آمد که این را زبیده خاتون
منکوحهٔ هارون رشید بنا ساخته و بعد ازان چندگاه
بزلزله منهدم شد متوکل عباسی به تجدید عمارت
آن بلده پرداخته۔
اردبیل شهریست مسکن شیخ صفی الدین
اردبیلی و در بیرون آن سنگی ست بوزن ویست
من تخمیناً هرگاه اهل شهر محتاج باران می شدند
ازان سنگ قطرات مطر در فیضان می لود تبرکاً
از شهر بیرون برند۔
قزوین از بلاد عراق عجم ست۔
نهاوند بالضم شهریست قدیم و آن بلده از
بناہاے نوح ست و نامش در اصل نوح آوند
بود از کثرت استعمال نهاوند شده۔
ارمینیه شهریست مشهور که آتشکدهٔ زردشت
در آنجاست۔
اندلس مملکتی ست عظیم در جانب مغرب۔
سبزه شهریست در اندلس بر ساحل بحر۔
قونیه شهرے بزرگ بروم ست و از انجاست
شیخ صدر الدین قونوی رح۔
کاشغر بالقاف مدینه ایست از بلاد شرقی
کذا فی اللباب و ابن سعید گوید که کاشغر شهری مختصر ست
بوشنج بالضم شهریست بهرات که الحال آن را
فوشنج گویند و معرب پشنگ ست و دیهی ست به ترمذ
شونیز و شونیز گورستانی ست ببغداد۔
شاش بهر دو شین شهریست بماوراء النهر
شوش موضعی ست و قلعه نزدیک موصل۔
شهرزور نام شهریست بنا کردهٔ زور بن ضحاک
و از پنجاست شمس الدین محمد شهرزوری صاحب
تاریخ الحکماء۔

عکاّر پدر قبیله ایست۔

حمیر بکسر و سکون میم و فتح یا ر قبیله ایست از قبائل سبا۔

حیری بالکسر و تشدید یا منسوب بحیره که محله ایست به نیشاپور۔

ثور بالفتح پدر قبیله ایست از بنی مضر که سفیان ثوری ازانجاست و نام کوهی که شب هجرت آنحضرت علیه التحیة بغار آن کوه مخفی شدند و نیز کوهی ست خورد بمدینه محاذی کوه احد و نام برجی از برجهای آسمان

شاذلی منسوب بشاذله دهی ست به مغرب صاحب قاموس می گوید که ازانجاست حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی۔

باخرزی منسوب بباخرز دهی ست از نواحی نیشاپور مشتمل ست بر دیه و مزارع و ازانجاست شیخ سیف الدین باخرزی۔

حافی لقب حضرت بشر حافی ازانجهت گویند که روزی بطلب تسمه نعل نزد کفش دوزی آمدند او گفت که کلفت شما زیاده از مردمان دیگر ست پس همون وقت نعل انداخته قسم خوردند که اکنون نعل نخواهم پوشید ازان وقت ملقب به بشر حافی شدند۔

احرار بالفتح و هر دو را مهمله بمعنی آزادگان جمع حر است بالضم بمعنی آزاد و لقب عبید الله نقشبندی و درحقیقت لقب ایشان خواجه احرار است چون اسم ایشان عبید الله واقع گشت که معنی آن بندۀ کوچک خداست برای تدارک آن ملقب بخواجه احرار شدند

بنور بفتح موحده و تشدید نون بلده ایست از توابع سهرند کذا فی الانتباه۔

اسمعان بکسر سین مهمله و سکون میم و عین مهمله نام پدر خواجه ابو یوسف چشتی و بالفتح نیز آمده۔

نساج بالفتح و تشدید سین مهمله و جیم بمعنی بافندۀ جامه و لقب حضرت خیر نساج

کیلوکهری نام دهی ست قریب دهلی۔

بدوی منسوب به بادیه و نیز نام موضعی ست۔

قیلوی منسوب به قیله قلعه ایست بصنعا۔

ممشاد بفتح میم اول و سکون آخر اسم ایشان محمد شاد که غالباً بوجه کثرت استعمال ممشاد گشته۔

قشیر بالضم و فتح شین پدر قبیله ایست از هوازن و

هوازن قبیله ایست از بنی قیس۔

اصطخر بالکسر و فتح طا مهمله و سکون خا معجمه و در آخر را مهمله نام شهری که قلعه فارس ست بنا کردۀ دارا ابن داراب۔

کجنددهی منسوب بکجندو بکاف تازی وجیم فارسی مفتوحتین ونون ساکن ودال مهمله قصبه ایست
برلب دریاے گنگ چهار کروه از بلگرام کذافی مآثر الکرام لمولانا غلام علی آزاد۔

سجاس بالکسر شهریست میان همدان وابهر۔

وصل باید دانست که احوال صوفیه وافعال واقوال واطوار وآثار ورسوم وعلوم وفهوم ومعارف ومکاشفات
ایشان همه پرتوی از افعال واحوال انبیاء مرسلین وصدیقین وصحابه وحواریین اند وعلماے اهل سنت
درین باب کتب ورسائل دارند وهیچ امری از امور صوفیه نیست که براے او اصلی اصیل در خبر واثر نباشد واز ینست
که موسی علیه السلام یوم کلام یارب الانام چادری صوف وجبه صوف وکلاه صوف وازاری صوف داشت
ونیز عیسی روح الله وخاتم ولایت مطلقه صوف می پوشید ابن ابی شیبه واحمد بسند صحیح از عبید بن عمیر
روایت می کند که عیسی علیه السلام لباس پشمین می پوشید وبرگ درختان می خورد وهر جا که شب می شد
می خفت واز طعام عشائی برداشت برای صبح ومی فرمود که رزق هر روز هر روز می آید وروایت کرد احمد
وابن عساکر از مجاهد که گفت بود عیسی علیه السلام که می پوشید جامه پشمین ومی خورد برگ درختان وذخیره
نمی ساخت رزق امروزه را برای فردا هر جا که شب می آمد شب باش می شد نه فرزندی داشت که بموت
آن خیال برداشتن غم بودی ونه خانه که بخیال خرابی آن سرگردان می شدی وابی شیبه از ابن المسیب
واو از مردی روایت می کند که پرسیدند حواریون از عیسی علیه السلام که چه می خوری فرمود که نان جوین
گفتند چه می پوشی فرمود صوف پرسیدند چه می گستری فرمود زمین گفتند این همه سخت تر از فرمود
عیسی که هرگز نخواهید یافت ملکوت سموات را تا نخواهید کرد این را بر لذات واحمد از عطا ارزق
روایت می کند که رسید مرا اینکه عیسی علیه السلام فرمود ای گروه حواریون بخورید نان جوین ونبات زمین
وما خالص را وباز دارید خود را از نان گندمی زیرا که شما را طاقت اداے شکر آن نیست بدانید که حلاوت
دنیا تلخی آخرت ست وتلخی دنیا حلاوت آخرت ست وابن عساکر از انس بن مالک وسعید بن هلال
وطحاوی بسند جید از ابن مسعود روایت کرده که گفت بودند انبیا علیهم السلام که می پوشیدند صوف ورو ایت
کرد حاکم وبیهقی در شعب الایمان که بودند انبیا عمده می دانستند لباس صوف را وحدیث لبس النبی

صلی الله علیه وسلم الحمر قم چنانکه روایت کرد ابو الشیخ در کتاب اخلاق النبی و ابن عساکر از ابی ایوب رض
و نیز پوشیدن آنحضرت جبه صوف را چنانکه روایت کرد ترمذی و حاکم و بیهقی از مغیره و ابن ماجه و حاکم و
بیهقی از عباده و حدیث کان یلبس الصوف چنانکه روایت کرد حاکم و بیهقی از ابی موسی و ابن عساکر از
ابی ایوب و ابن طاهر و سهروردی از انس خود ثابت ست و روایت کرد وکیع و ابن ابی شیبه بسند صحیحین
از ابی ذر رض که فرمود آنحضرت این فضل ست از ملا ارض بروی که برد اخلاق و حله الیست و شیخین
روایت کرده اند که بود برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم مرقعی که پوشیدا ورا و می فرمود که من بنده ام می پوشم
لباس بندگان را و روایت کرد ابو داؤد که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر که ترک کند پوشیدن لباس
عمده را با وجود قدرت خواهد پوشانید او را حق سبحانه حله کرامت و روایت کرد ابن ابی شیبه که فرمود
آنحضرت صلی الله علیه وسلم البذاذة[1] من الایمان و احمد بسند ثقات و حاکم و بیهقی از معاذ در شعب الایمان
آورده که فرمود آنحضرت صلعم ای معاذ دور دار خود را از توانگری زیرا که بندگان حق توانگر نبوده اند و مروی ست
از عائشه رضی الله عنها که فرمود نه آسوده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از نان جوین دو روز پیهم تا وفات و بخاری
و ترمذی روایت می کند از ابی هریره رض که بیرون رفت آنحضرت صلعم از دنیا و نه آسوده شد از نان جوین و ابن
ابی شیبه از عائشه رض روایت می کند که فرموده بودیم ما که گاهی یک ماه کامل خواه نصف ماه نمی آمد آتش برای
چراغ وغیره در خانه ما و نیز عمر بن الخطاب گوید که آمدم نزد آنحضرت صلعم و دیدم که خفته بود بر بوریائی پس
نشستم و دیدم که بر آنحضرت صلعم سوای ازار پارچه نیست و داغها بر هر دو پهلوی او از آن بوریاست پس
بگریست حضرت عمر رض و فرمود آنحضرت صلعم چرا می گریی ای عمر گفت ای نبی الله می گریم از نشانهای پهلوی
تو کسری و قیصر در تنعم و تلذذ اند و تو نبی خدائی و درین حال مبتلائی فرمود آیا راضی نیستی در اینکه باشد
برای ما آخرت و برای ایشان دنیا و حدیث کان لا یدخر شیئا لغد و حدیث کن فی الدنیا
کانک غریب او عابر سبیل و حدیث کان یصلی حتی یتورم قدماه و امثال اینها از احادیث
صحیحه صریحه مستند اند در کتب سنت و از آثار اهل بیت نبوت و صحابه و تابعین و اتباع ایشان پس

---

[1] بمعنی تواضع در لباس کردن ۱۲ منتهی الارب

حضرت حسن بصری گوید که هفتاد کس از بدریان را یافتم که بود لباس اوشان صوف و نیز معلوم بود که فقر آنحضرت
نبود اضطراری بلکه اختیاری مرویست از ابی امامه که فرمود آنحضرت صلعم عرض کرد برای من حق سبحانه که بگرداند
بطحاے مکه را از زر گفتم لا یا رب ولیکن میخواهم که سیر شوم روزے و گرسنه مانم روزے پس هرگاه گرسنه شوم
تضرع کنم سوے تو و یاد کنم ترا و هرگاه آسوده شوم شکر کنم ترا و حمد گویم ترا و سند خانقاه صوفیه از صُفّه مصطفوی
است اما ترک کسب و تتبع اسباب توکل پس نصوص درین باره بالخصوص بسیار اند در کتاب و سنت چنانکه
احمد و ابن ماجه بروایت عمر درین باب حدیثے آورده و ترک کسب و نکاح و لباس صوف و مرقع لازم
تصوف نیست بلکه علی ست بمقتضای حال و محل هرگاه که فعل مقتضے شد کردند و هرگاه که مقتضے ترک شد ترک کردند پس صوفیه
چیزی ترک نکرده اند نصوص بلکه عمل کردند بهر امر بالخصوص و جهابذهٔ ائمه قدیمًا و حدیثًا درین مطلب
تصانیفے دارند مثل ابن مبارک و وکیع و امام احمد و حارث محاسبے و ابو نعیم و همچو این کتب پیش محدثین
معروف اند بکتب زهد و رقاق پس معلوم شد که انچه بعضے نوشته اند که رسوم صوفیه و اسم تصوف و متعلقات
آن در زمانهٔ صحابه و تابعین نبود این قول بجای خود نیست کما لا یخفی علی من تبحر فی العلم۔

وصل باید دانست که سند جید برای بیعت صوفیه حدیث شداد و عُباده بن الصامت ست که ترجمه
کرده اند برای آن محدثین باب البیعت علی التمسک بحبل التقوی و ذکر کرده اند جمیع اقسام بیعت را علیحده
فلیراجع کتبهم و چنانکه مستفیض ست از آنحضرت صلعم بیعت بر هجرت و جهاد و غیره همچنین جماعتے
باسانید صحیحه روایت کرده که بیعت گرفت آنحضرت جماعتے را از فقراء مهاجرین بر ترک سوال چنانچه هرگاه
که یکی را از اوشان سوطی از دست می افتاد او خود از اسپ فرود آمده می گرفت و از دیگری نمی خواست و شک
نیست که هرگاه از آنحضرت صلعم فعلی صادر گردید بسبیل عبادت و واقع شد اهتمام بشان او پس لامحاله آن
فعل سنت فی الدین خواهد بود و باقی ماند این امر که آنحضرت خلیفة الله فی الارض و عالم بما انزل الله من
القرآن والحکمة و معلم و مزکی امت خود بودند پس انچه کرد آنحضرت صلعم بر جهت خلافت آن امر خلفاے او را
سنت ست و انچه کرد برای تعلیم و تزکیه آن امر سنت ست بر علماے راسخین پس بیعت معتاد صوفیه
داخل بیعت اقامت ارکان اسلام خواهد بود و انچه گویند که این قسم بیعت دران زمانه در خلوت بود نه در جلوت

مثل آنچه در حدیث شداد و عباده آمده تا اینکه در زمان حضرت جنید این بیعت علانیه ظاهر شد و ای تحقیق
این از کلام حضرت مرشدی وقشاشی در سمط المجید فی شان البیعة والذکر و تلقینه وسلاسل اہل التوحید
توان دید اینجا بضرورتے بر این قدر اختصار رفت و اما در باب اذا جاءکم المومنات بخاری آورده که
حدثنی اسحق قال حدثنی یعقوب بن ابراهیم قال حدثنی ابن اخی ابن شهاب عن عمه
قال اخبرنی عروة ان عائشة زوج النبی اخبرته ان رسول الله کان یمتحن من
هاجر الیه من المومنات بهذه الآیة یا ایها النبی الی قوله غفور رحیم قال عروة
قالت عائشة فمن اقر بهذا الشرط من المومنات قال لها صلی الله علیه وسلم قد بایعتک
کلاما ولا والله ما مست یده ید امرأة قط فی المبایعة ما بایعهن الا بقوله قد
بایعتک علی ذلک و مقتضاے این حدیث آنکہ محل بیعت از غیر زنان دست بود یعنی بیعت بحال
از دست چنانکہ نهادن دست را بر دست از عثمان رضی الله عنه و نیز بخاری در باب بیعت النساء گوید
حدثنا محمود حدثنا عبد الرزاق انا معمر عن الزهری عن عروة عن عائشة قالت کان النبی
النبی یبایع النساء بالکلام بهذه الآیة لا یشرکن بالله شیئا قالت وما مست ید
رسول الله ید امرأة الا امرأة یملکها و حافظ ابن حجر در فتح الباری در حدیث عائشه
می نویسد که قسم برائے تاکید خبرست و بود عائشه اشاره کرد بدین بسراینچه که آمد از ام عطیه قشاشی
گوید که همین خلاصه در قرب روایات ست که احتمال تعدد ست گاہے فقط بالقول بود و گاہے بالمصافحه
بحیلولة ثوب و گاہے بواسطه فرو بردن دست در آب پس قول عائشه صحیح شد یعنی نسود آنحضرت دست
زنی را بلا حائل هذا القدر الاختصار والبسط المطلب من شرح فخر الحسن و اما بیعت صغیر پس احمد و بخاری
درین باب از ابی عقیل زهره بن معبد و او از جد خویش عبد الله بن هشام روایت می کند که برد او را مادر او زینب
بنت حمید بسوی رسول الله و گفت یا رسول الله بیعت کن او را فرمود آنحضرت که این صغیرست یعنی احکام بیعت را تحمل نمی تواند شد
بجا آورد نمی تواند بجا آوری ایشان نمی تواند شد و مسح فرمود سر او را و دعا خواند برای او والحدیث
وقال حافظ ابن حجر فی فتح الباری فی باب بیعة الصغیر ای هل یشرع ام لا قال

ابن المنیر الترجمة موهمة والحدیث یزیل ایهامها فهو دال علی عدم انعقاد البیعة
الصغیر و عینی در عمدة القاری ذکر می کند ولم یذکر الحکم علی عادته غالبا اما اکتفاء بما بین
فی حدیث الباب واما لمحل الخلاف فیه فقال جماعة من العلماء البیعة لا تلزم الا
من یلزمه عقود الاسلام کلها من البالغین وقال بعض العلماء انها تلزم الاصاغر بمبایعة
اباۂهم وقد بایع عبد الله بن الزبیر ومات رسول الله وهو ابن ثمان سنین انتهی قناشی
گوید که ظاهر مراد این ست که صغیر چون کبیر بیعت نمی تواند کرد زیرا که با و آن امر کرده خواهد شد که لائق اوست
از محصلات نوع اتصال و مسح سر نیز نوعے از اتصال حسی ست که لائق بحال صغیر ست مثل مصافحه که
لائق بحال کبیر پس این همه مقبول خواهد شد کقبوله للاجازة والروایة و موید اینست آنچه که طبرانی در معجم کبیر
آورده که حدثنا علی بن عبد العزیز حدثنا الزبیر حدثنا احمد بن سلمان عن عبد العزیز
بن الدراوردی عن جعفر ابن محمد عن ابیه ان النبی صلی الله علیه وسلم بایع الحسن و الحسین
و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر و هم صغار لم یعقلوا ولم یبلغوا انتهی پس این
قول دلیل صحت بیعت صغیر ست و کافی ست برای اتصال السنة و حصول البرکة فی الطریق والله اعلم۔

وصل در فضائل ذکر

در شمائل الاتقیاء مرقوم ست که شیخ عثمان مغربی در رساله خود نوشته که قال الله تعالی واذکروا الله ذکرا کثیرا
و در حدیث ست که فرمود آنحضرت سیر کنید پیشوا ے مفردان گفته شد که مفردان کدام هستند فرمود آن
کسانیکه خوش و خرم بذکر خدا هستند تا که نهاد ذکر از ایشان گناهان ایشان را پس وارد می شوند در قیامت
سبکبار و در ترجمه قشیری ست که جبرئیل علیه السلام از آنحضرت گفت که حق سبحانه هیچ امتی را نداد آنچه امت
ترا داد آنحضرت صلعم پرسید که چیست گفت فاذکرونی اذکرکم و ذکر را فوائد ست یکی آنکه هر گاه ذکر الله موجب
دل و جان مستولی شود دولت موانست و مجالست حق رو نماید که انا جلیس من ذکرنی دیگر آنکه
چون ذاکر بحقیقت ذکر رسد در حالت ذکر از بن دندان او حلاوت شیرین تر از شهد پیدا شود دیگر آنکه چون

ذاکر از ذکر الله که خاصهٔ دل ست بذکر روح که هو ست رسد از هستی خود نیست شود و این را مقام فنا گویند
که وی را هیچ حرکت و سکون نفسانی و جسمانی نماند همه ربانی شود کونوا ربانیین سر این معنی ست باز
بحالتے رسد که سیری در دلش پیدا آید که بقا یابد آن سر غیب بود درین مقام خطاب از حق شنود و ذکر
بر سه نوع ست تقلیدی و معنوی و حقیقی تقلیدی آنکه عوام بی تلقین شیخ کامل برگزینند و زبانی یعنی
کلمهٔ طیب گویند و معنوی که از قسم خواص باشد آن اسم الله ست که دل گوید و از شیخ کامل و مکمل تلقین
گرفته باشد سوم ذکر حقیقی و آن اسم هو ست که روح گوید و این قسم خاص الخاص بود و نزد بعضے چهار
نوع ست و استیعاب این مبحث از مرصاد العباد چشم توان داشت و در شرائط ذکر شیخ حماد در رساله حصول
الوصول می گوید که ذاکر باید که در وضو و غسل احتیاط نماید بعده ذکر گوید و اگر ذکر بے طهارت ظاهر و باطن
گوید زحمتے خورد یا کرهے بدو رسد و شرط دیگر شیخ عثمان مغربی می نویسد که در حالت ذکر از خلق وحشت و از
خود نفرت جوید باقی تحقیق تلقین و غیر آن متعلقهٔ ذکر از دیگر کتب دیدنی ست۔

وصل باید دانست که در ذوق اهل باطن بمصداق آیهٔ کریمه کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها
فی السماء چنانکه درخت ایمان را که اصل او در دل مومن ست و عماد بجانب اعلی علیین و ثواب در هر زمان
بدو دو اصل همچنین اهل ارادت را شجرهٔ ارادت دخول در زمرهٔ ارادتمندان باید که اصل او در قلب مرید
و فروع او در آسمان عقیدت او باشد و از ثمرات آن هردم برخوردار بوده باشد و بنابراین ست که بزرگان
فرموده اند که بر مریدان لازم ست که اسامی مشائخ از شیخ خود گرفته تا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وسلم یاد گیرند که از ضروریات طالب این راه است چه بر شاغل واجب ست که هنگام ذکر و مراقبه
پیر را بخاطر آورده اشتغال بآن نماید اگر حضور حاصل نشود ابتدا از پیر را بخاطر آورده اگر حضور نیاید پیر پیر را
و اگر از وهم حضور نیاید پیر پیر پیر را تا بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و نیز بیاد هر کدام ازین بزرگان
که حضور دست دهد ابتدا ذکر از وی کند و بصورت هر همون را مقصود داشته بعد استعانت از وی مشغول
بذکر گردد چنانکه حضرت میر سید علی همدانی در رساله نوریه تصریح بآن فرموده پس اگر با اسامی مشائخ خویش
اطلاع نداشته باشد همانا آشنائی پیدا نگردد چرا که ادنی رتبهٔ آشنائی با این برگزیدگان معرفت آشنائی

اسامی ایشان ست وچون آشنائی بذات مقدسهٔ ایشان حاصل نکرده حضور ایشان هنگام ذکر و استعانت
از ایشان دران زمان چگونه صورت بندد پس بنا برین تحقیق باجماع متاخرین از مشائخ پیر را ضرورت
که مریدان را شجرهٔ آن سلسله که در او مرید کرده بدهد تا بسبب آشنائی با اسامی شان آشنائی بمسمیات آنها
حاصل آید که انتقال بمسمی از اسم حاصل می گردد و لهذا در ذکر حق تعالی نیز اول اشتغال باسم وی تبارک و
تقدس ست و بعد حصول آشنائی تام باسم انتقال بمسمی ست که ذات مقدس حق ست و چون در قدما وسائط
اندک بودند بی شجرهٔ اسامی شیوخ یاد می ماندند و اعطاے آن بمریدان ضروری نمی دانستند و متاخرین
بسبب کثرت وسائط اعطاے شجره ضروری دانستند تا حفظ اسامی شیوخ بمریدان آسان گردد و سعادت
فاتحهٔ تفصیلی شان نیز دریابند اگرچه فاتحهٔ اجمالی بی شجره هم می توان خواند و مؤید این مطلب ست آنچه
صاحب معدن المعانی در باب بست و دوم در ذکر شجرهٔ پیران فرموده که شجرهٔ پیران یاد باید گرفت و بعد هر فرض
باید خواند که دران برکات بسیار ست و اگر کسی را مهمی پیش آید دینی یا دنیاوی وضو کند و دو رکعت نماز بگزارد
و شجرهٔ مشائخ خویش بخواند و ایشان را شفیع آرد حق تعالی مهم آن بکفایت رساند انشاء الله تعالی بعضی از
محققان فرموده اند که در صورت کثرت وسائط برکات بیشتر ست چه از ثقات شیوخ مروی ست که سلسلهٔ
کسیکه بوسائط کثیره تا بسید کائنات صلی الله علیه وسلم منتهی شود افضل ست از سلسلهٔ آنکس که بوسائط قلیله تا
آنجا برسد چرا که از دو سه چراغ چندان روشنی نمی شود که از ده چراغ حاصل می آید و نیز از ثقات مروی
است که اگر از یک چراغ چراغی روشن کنند و از وی چراغی دیگر روشن سازند همچنین تا صد یا کم و بیش
اخذ نور از چراغ اخیر یا اخذ نور از چراغ اول برابر ست زیرا که همان نور چراغ اول بعینه در چراغ اخیر
حاصل ست چنانچه کلام مولانا جلال الدین رومی قدس سره در مثنوی مؤید این بیان ست من اراد
الاطلاع فلیطلب ثمه و طریق نوشتن شجره را حضرت شیخ عبد القدوس گنگوهی قدس سره چنین نوشته که اگرچه بزرگان
دیگر فرموده اند که پیر را باید که در نوشتن شجره ابتدا از نام حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم کرده تا بنام
خود برساند و لیکن پیران ما فرموده اند اولی اینست که پیر را باید در نوشتن شجره برای مرید ابتدا از نام
خود کرده درجه بدرجه تا بحضرت سید کائنات علیه الصلوٰة والسلام برساند تا استعانت و استمداد از جناب

حضرت نبوت صلعم بوسایل و وسائط باشد که رعایت ادب ابلغ ست و در قبول نیز اثرے عظیم دارد چنانچہ عارف
شیرازی قدس سرہ فرمودہ ع در میرو وزیر سلطان را + بے وسیلت مگرد پیرامن
و ہمچنین معمول خاندان فقیر کاتب الحروف بودہ ست که ابتدا از نام خود می کنند زیرا که رعایت ترقی ہم
درین ست کما لا یخفی و کسیکہ ذوق ادراک معانی داشته باشد از آیه کریمه واذکر اسم ربك ایضاً
استنباط یاد کردن شجرۂ پیران و اعطا آن بمریدان می توان نمود چه معنے آیه کریمه آنست که یاد کن اے
محمد صلی اللہ علیہ وسلم نام پاک پروردگار خود را اگرچه مخاطب باین خطاب اصالةً آنحضرت علیه السلام ست
لیکن بطریق تبعیت تمامہ امت درین خطاب داخل ست و مامور بذکر رب خود چون ربّ آنحضرت و تربیت
کنندۂ وی علیه السلام ذات پاک پروردگار ست پس لازم بر آنحضرت ذکر و یاد نام وی تعالی ست فقط و
بموجب ہمین آیه کریمه بر ہر فردے از افراد امت ذکر نام مربی وی لازم می گردد و چون ذکر نام مربی خود
بر ہر شخصے از اشخاص امت لازم شد ذکر نام مربی مربی ایضاً مسلسل تا بحضرت رسالت صلی اللہ علیه
وسلم لازم گشت چه مربی مربی مربی ست کما لا یخفی پس رب صفت مشبه باشد بمعنی تربیت و پرورش
کننده و شامل بود مر ہمه مریدان را و کسیکه برگرفته است پرورش کنندۂ وی در ہمگی امور پیر ویست
بتوجه باطنی خویش و حق تعالی بوساطت پیر او مر آنکس را فیض ظاہر و باطن میرساند و تربیت ظاہر
و باطن وی می کند اگرچه آن مرید را ازین امر خبر نباشد۔

وصل در بیان دلالت که نهادن شجره در قبر مرید مضائقه ندارد چنانچه ذوات شیوخ باذن خدائے تعالی
شانه و رسول وی صلی اللہ علیه وسلم شفیع ایشان در قبر و حشر اند اسامی آنها ہم شفیع ایشان گردند و
در قبر الفاظ و اسماء مکتوبه ظروف معانی اند کما قال المولوی المعنوی قدس سره **مصرع**
حرف ظرف اند و در و معنی چو آب وقتیکه اسماء شیوخ که بمنزله ظروف مسمیات اند باقابلیت دلالت
بر معانی و مسمیات در انجا موجود باشند مسمیات ایشان که ارواح شیوخ اند البته متوجه بر شفاعت
مریدان و ساعی در رفع عذاب آنها خواہند بود خصوصاً که مریدان بواسطه حضور شجرات شیوخ خود را یاد
کنند از ینجاست که بعضے از شیوخ متاخرین وضع شجرات در قبور مریدان تجویز می نمایند و گویند که حجاب

جانب بالین میت کہ بشرف ارادت تشریف یافتہ است بالائی سروی طاقی کندیدہ شجرہ و کلاہ نہند کہ ببرکت آن نجات مرا و را حاصل آید یا کلاہ را و دستاری کہ بر سروی گذارند در پیچ آن بہ پیچید اگر دستار بہ بندد و بجویز این وضع شجرہ در قبر با میتے کہ مرید شدہ مردہ باشد فعل این دو حضرات صحابہ جلیل القدر مستند می سازند یکی آنکہ در کتاب فصل الخطاب از حضرت عبداللہ بن عباس منقول ست کہ وقتیکہ شہر مدائن در زمان خلافت حضرت عمر بن الخطاب رض فتح گردید حضرت عمر رضی اللہ عنہ در مسجد نبوی فرش چرمی گسترانیدہ مال غنیمت جمع کردند اولاً حضرت امام حسن رضی اللہ عنہ آمدہ فرمودند کہ ای امیر المومنین نصیب ما کہ خداوند تعالی مقرر ساختہ ست عطا فرمائید حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ بالبرکۃ والکرامۃ و یک ہزار درم نذر نمود بعد ازان امام حسین علیہ السلام تشریف آوردند او شان را ہم حضرت عمر رضی اللہ عنہ یک ہزار درہم نذر کرد بعد ازان حضرت عبداللہ بن عمر رضی اللہ عنہ آمد او شان را پانصد درم عطا فرمود حضرت ابن عمر عرض کرد کہ یا امیر المومنین من جوان بودم و در حضور رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم جہاد می کردم و حسنین علیہ السلام صغیر السن بودند کہ در کوچہای مدینہ بازی میکردند او شان را یک ہزار درم عطا فرمودید و مارا پنج صد امیر المومنین فرمود ای پسر تو نیز فضیلت مثل حسنین حاصل کن پس ترا ہم دہم چرا کہ پدر شان علی مرتضی و مادر شان فاطمہ زہرا و جد شان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و جدۃ خدیجہ کبری و عم جعفر طیار و عمہ ام ہانی و خال ابراہیم بن رسول اللہ و خالہ رقیہ و ام کلثوم دختران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ہستند پس ابن عمر ساکت شد و این خبر بحضرت علی مرتضی رسید فرمود کہ من ہم از آنحضرت شنیدہ ام کہ عمر چراغ اہل جنت ہستند این خبر بحضرت عمر رضی اللہ عنہ رسید او شان با طائفہ مسلمانان بر دروازہ حضرت علی مرتضی کرم اللہ وجہہ رفتہ پرسیدند کہ شما شنیدہ اید کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرا چراغ اہل جنت فرمودہ حضرت امیر فرمودند کہ بلے این حدیث را از رسول اللہ شنیدہ ام حضرت عمر رضی اللہ عنہ فرمود کہ این حدیث را از دست خود نوشتہ دہید حضرت امیر نوشت بسم اللہ الرحمن الرحیم هذا ما ضمن علی بن ابی طالب لعمر بن الخطاب عن رسول اللہ عن جبرئیل عن اللہ تبارک و تعالی ان عمر بن الخطاب سراج اهل الجنۃ حضرت عمر رضی اللہ عنہ این نوشتہ را گرفتہ با ولاد خود سپردہ گفت وقتیکہ بمیرم بعد غسل و تکفین من این کاغذ را در کفن من نہید تا کہ بذریعہ آن از جناب باری ملاقی شوم

پس ازین مقام سند کافی شجره نهادن بدست حضرات صوفیه آمده دیگر نقل حضرت علی کرم الله که در حین حیات
آنحضرت خبر فوت شخصی آوردند و گفتند که محتاج توجه و دعاست آنحضرت این دو بیت بر پرچه نوشته دادند که بر
سینهٔ آن میت بگذارید ؎ وفدت علی الکریم بغیر زاد من الحسنات والقلب السلیم
فحمل الزاد اقبح کل شیء اذا کان الوفود الی الکریم واز کتب فقه هم سند می آرند و می گویند
که صاحب فوائد اسماعیلیه در کتاب خود نوشته بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح لک صدرک
تا آخر بنویسید و با میت در گور نهند که ببرکت آن نجات از درگاه حق و رفعت درجات نصیب گردد و هم او نوشته که اگر
کسی بر کفن میت این دو اسم باری تعالی بنویسد آن میت در گور نه ریزد و او را عذاب نباشد و سوال منکر نکیر
بر او آسان گردد و چهل دریچه از بهشت در گور او بکشایند بفرمان خداوند جل سلطانه و آن دو اسم اینست یا کریم
العفو والعدل انت الذی ملاء کل شیء عدله یا کریم و در در المختار است که نوشتن بر کفن عهد نامه
و بر جبههٔ او بسمله را جائز است و نیز از علماء متاخرین نوشتن الم نشرح لک مع بسمله بر صدر میت آمده
و همچنین است در کفایهٔ شعبی و نیز در آن آورده است که مردی در حالت مرض موت پسر خود را وصیت کرد
که چون من بمیرم و غسل داده شوم باید که بر پیشانی و سینهٔ من بسم الله بنویسی پسر همچنان کرد و بعد نقل پدر او را
در خواب دیده پرسید که حال چیست گفت آن زمان که مرا در گور نهادند و ملائکه عذاب در آمدند بر پیشانی و
سینهٔ من نوشته دیدند بمجرد دیدن باز گشتند و گفتند انت مامون من العذاب ببرکة التسمیة و این
چنین است در فتاوی سراج المنیر نقلاً عن الکنز و امثال این شواهد بسیار اند تا کجا گویم و گفته اند که وقتی که
وضع ادعیه و امثال آن در قبر میت موجب نجات وی می شود وضع شجره و کلاه نیز همین ثمره خواهد بخشید که آنهم
بمنزلهٔ دعاست و مشتمل بر نام خدا و رسول و شیوخ و چون رجوع بر شیوخ و استمداد از آنها موجب رفع عذاب قبر میگردد
اگر نقوش اسامی شان و یادداشت آنها واسطهٔ رفع عذاب قبر عرفی گردد بعید نیست خصوصاً که عذاب
کننده برای عفو مجرمان بهانه می باشد ازین چه بهانه بهتر خواهد بود که کسی بر توسل خود بجناب شیوخ مسلسل
تا لسید کائنات دو شاهد که شجره و کلاه باشند همراه خود ببرد که در شریعت دو گواه برای اثبات مدعی کفایت دارد

ـ رضهم برکرم بے توشه از نکوئیها دل سالم سپین دن توشه بدترین چیزهاست وقتیکه باشند رفتن بر کریم ۱۲

واین نیز بهانه جوئی ست که صاحب نفحات در اوائل آن می نویسد در خبر ست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که فردای قیامت بنده نا امید مانده باشد از مفلسی کردار خود و حق سبحانه تعالی گوید بنده من فلان دانشمند را در فلان محله می شناختی و فلان عارف را می شناختی گوید می شناختم فرمان شود برو که ترا بوی بخشیدم چنانکه در سبب تالیف سابق هذا گذشت و نیز در نفحات در احوال خواجه بهاء الدین نوشته که آنحضرت می فرمودند که از شیخ ابو سعید ابو الخیر پرسیدند که در پیش جنازه شما کدام آیت بخوانیم فرمود آیت خواندن کاری بزرگ ست این بیت خوانید ؎

چیست از ین خوب تر در همه آفاق کار   دوست رسد نزد دوست یار رسد نزد یار

پس حضرت ایشان فرمودند که در پیش جنازهٔ ما بخوانید ؎   مفلسانیم آمده در کوی تو

شیئاً لله از جمال روی تو   حاصل ست بوضع شجره در قبر مرید چه دقتیکه خواندن ابیات برای طلب ترقی در تجلیات ذات و رویت جمال اسماء و صفات در پیش جنازه جائز باشد وضع شجره و کلاه نیز در قبر هم جائز باشد و بیان این در ملفوظ مخدوم شیخ حمزه کشمیری نیز مفصل مذکورست اگر کسی خواهد آنجا بنگرد و بعضی مشائخ چنانکه اعطاء شجره و کلاه بمرید جائز نمیدارند نهادن آن نیز در قبر بهده نداننداز جهت احتمال تلوث اسم خدا و رسول بچرک میت و مجوزان وضع آنها در قبر میت جواب می دهند که ادعیه و شجرات را طرف بالین میت بالای سر در طاقی کنده به نهند و درین صورت احتمال تلوث منفی ست آری کل حزب بما لدیهم فرحون و لکل وجهة هو مولیها و خاتمة المحدثین حضرت مولانا شاه عبد العزیز صاحب در جواب سائلی رقم می فرمایند که شجره در قبر نهادن معمول بزرگان ست لیکن این را دو طریق ست اول اینکه بر سینه مرده در درون کفن یا بالای آن بگذارند این طریق را فقها منع می کنند و می گویند که از بدن مرده خون و رِیم سیلان می کند و موجب سوء ادب با سماء بزرگان می شود و طریق دوم اینکه جانب سر مرده اندرون قبر طاقچه بگذارند و دران کاغذ شجره را نهند۔

وصل چون ذکر خرقه در بعضی مؤلفات فقیر کاتب الحروف گذشته بنا بر آن بذکرش چندان ضرورتی ندانسته هم که از ان مناسب میدانم و مسئلهٔ خلافت را مجملاً اینجا ذکر می کنم باید دانست که شیخ محمد اکرم چشتی صابری در مناہج السالکین گوید مخفی نماند که خلافت مشائخ که در سلسلها مروج ست بر هفت نوع ست

بعضے ازان مقبول و بعضے غیر مقبول چنانچہ ذکر کردہ می آید تا این فائدہ بر طالبان این فن روشن گردد

اصالۃً اجازۃً اجماعاً وراثۃً حکماً تکلیفاً اویسیاً۔

اصالۃً آنکہ کاملے بامر الٰہی کسی را خلیفہ خویش گیرد و جانشین خود گرداند چنانچہ صاحب سیر الاولیاء می نویسد کہ وقتے حضرت فرید الدین گنجشکر خواستہ بود کہ مریدی را خلافت دادہ صاحب ولایت ہندوستان گرداند در سر او از غیب در داد ندکہ بدار کہ نظام بداؤنی میرسد در راہ راست شایان این خلافت اوست بدو دہی چون حضرت سلطان المشائخ در رسید شیخ او را بامر الٰہی خلیفہ خود کردہ صاحب ولایت ہندوستان گردانید و در حق او مرحمتہا نمودہ اکثر اوقات در خلا و ملا میفرمود کہ من بابا نظام را در ظاہر خلیفہ گرفتہ ام اما باطن وی خلیفہ باری تعالیٰ ست و نائب محمد مصطفےٰ صلے اللہ علیہ وسلم و این نوع خلافت را صوفیان باصفا خلافت الٰہی نیز گویند۔

اجازۃً آنکہ شیخے مریدی را خواہ وارث باشد یا بیگانہ قابل کار دیدہ برضا و رغبت خود خلیفہ گیرد چنانچہ رسم جمہور مشائخ ست و این نوع خلافت را رضائے نیز نامند۔

اجماعاً آنکہ شیخے ازین عالم نقل کرد و کسے را خلیفہ نگرفت قوم و قبیلہ وارثی و مریدی را بخلافت وے تجویز نمایند چنانچہ رسم عام ست این خلافت نزد مشائخ روا نیست و این نوع خلافت را افترائی نیز گویند چراکہ اہل اجماع بر خلافت وارث مذکور اگر برتبہ ارشاد و استخلاف رسیدہ اند اجازت یکی از ایشان کافی ست حاجت اجماع نیست و اگر برتبۂ مذکور نرسیدہ اند اجازت و خلافت ناقصان چہ نفع بخشد اگر کسے گوید کہ خلافت حضرت صدیق اکبر و خلفائے راشدین نیز پیش اہل سنت و جماعت باجماع امت ثابت شد پس باید کہ این نوع خلافت از خلافتہاے دیگر جائز تر و بہتر باشد کہ در خیر القرون مسلم الثبوت آمدہ گویم خلافت باطنی کہ تکمیل ناقصان بآن باز بستہ است مر خلفائے اربعہ را در حضور حضرت صلی اللہ علیہ وسلم باجازت خاصۂ آنحضرت حاصل گشتہ بود این خلافت بدون اجازت شیخ حاصل نمی گردد و از اجماع ثابت نمی شود و خلافتیکہ بعد انتقال حضرت سید المرسلین ازین دار فانی بعالم جاودانی بخلفای آنحضرت باجماع مسلم گشتہ خلافت ظاہری بود کہ بآن ترویج احکام شریعت و انتظام مصالح معاش و معاد عباد کنند

الحق این خلافت باجماع ثقات ثابت می شود پس از امت آنحضرت بعضے خلیفه و نائب باطن وی علیه السلام
ست که ترویج طریقت وی بجنان و تعلیم شریعت وی بلسان می کنند چه مروج طریقت از ترویج احکام شریعت
لازم ست و ون عکسه و بعضے خلیفه ظاهر ویست که متوجه بترویج شریعت و اصلاح مصالح عباد باشند فقط اینها
ملوک و سلاطین و امرا و حکام باشند اگر امضاے امور معاش و معاد بصواب دید علما و فقهاے دین کنند
روا کردن ۱۲
والا خلیفه نباشند بلکه حاکم و جابر بوند و خلفاے اربعه رضی الله عنهم خلفاے ظاهر و باطن آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اند که در هر دو خلافت جمع کرده اند ایشان نائبان علی الاطلاق و جامعان جمیع کمالات ولایت مطلقه
و مقیده باطنیه و ولایت مطلقه و مقیده ظاهریه اند به نیابت کلیه که مثل شان دیگرے بعد انبیاء علیهم الصلوٰة
والسلام پیدا نشده فافهم۔

وراثةً آنکه شیخے ازین جهان درگذشت و خلیفه را بجاے خود نگذاشت وارثے که شایان این امر بود
بر سجاده نشست و خود را خلیفه گرفت این نوع خلافت مشائخ منظور نداشته اند و اگر احیاناً آن شیخ
او را در باطن امر فرموده بود که نزد صوفیه امر باطن جائز ست ولیکن چون اسناد این خلافت در ظاهر منقطع
است و بظاهر از شیخ مجاز نگشته خلافت انقطاعی باشد و چندان فائده نبخشد۔

حکماً آنکه بزرگے وفات یافت و سوائے خلیفه نداشت وارثان او با یک دیگر مناقشه برپا کردند پادشاه وقت
واسطے را لائق کار دانسته بخلافت ممتاز نمود این نوع خلافت بر حکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم جائز می نماید بشرطیکه والی امر صاحب نسبت باطن و لائق تکمیل ناقصان باشد اگرچه
در ظاهر سلطنت و بادشاهت داشته باشد و اگر والی امر نسبت باطن ندارد اجازت وی هیچ نیست۔

تکلیفاً آنکه مریدی از پیری بتکلیف سفارش یا حمایت دیگری یا به تکلیف مزاحمت خود خلافت دریافت
این خلافت روا نباشد و هم برخورداری دران نیست لیکن عدم جواز این خلافت علی الاطلاق نیست
چراکه اگر مرید لائق تکمیل دیگران شده است بهر طوریکه خلافت بگیرد سزاوار است با همچنین کس اگر خلافت ندهد
کم توجهی پیرست و اگر لیاقت مذکوره ندارد بهر وجهیکه خلافت یابد چندان معتد به نبود و لهذا بعضے از محققان
این قوم گفته که اصل در خلافت اینست که مرید وقتیکه تزکیه و تصفیه و رفع حجب موهومه کرده مدارج کمال

طی نموده اہلبیت تکمیل دیگران پیدا کند و فانی نفنای اتم شود عند اللہ مستحق خلافت می گردد پس و برا خداوند جل سلطانہ
خلیفہ خود و نائب نبی خویش بی واسطۂ دیگری میگرداند و طالب بعد وصول باین مقام خلیفہ حق تعالی می شود
محتاج باستخلاف ہیچ یکی نمی باشد و پیش از وصول بمقام مذکور اگر ہزار خلافت دہند خلیفہ نشود و لہذا حضرت
رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم ہیچکس را از اصحاب کرام بحضور خود خلافت نداد ند چہ خلافت دادن بحکم
انی جاعل فی الارض خلیفۃ کار خداوند ست جل سلطانہ ہر کرا لائق خواہد دید بخلافت مشرف خواہد ساخت
پس خلافت خلفای اربعہ بترتیب معروف دادۂ خدا ہست یکی را بعد دیگری رتبتاً فرتبتاً بترتیب حصول
استحقاق خلافت پس باطل شد قول کسی کہ قائل نص جلی ست بر خلافت حضرت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ
چہ مستحق بخلافت از جانب حق بعد حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم امیر المومنین حضرت صدیق اکبر ست
و بعد از ان حضرت عمر رضی اللہ عنہ و بعد از ان حضرت عثمان رضی اللہ عنہ و بعدہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ
پس اگر ورود نص جلی متحقق بودی استخلاف من اللہ ہم موافق آن شدی و اول خلیفہ حضرت علی کرم اللہ وجہہ
بودی نہ حضرت صدیق اکبر کہ خبر مخبر صادق احتمال کذب ندارد و چون چنین نشد معلوم گشت کہ قول نص
جلی باطل و افترا محض ست از جہت آنکہ خداوند جل سلطانہ عادل ست ظالم نیست کہ وضع شئی در غیر محل
آن کند پس وضع خلافت کہ از وی سبحانہ بترتیب مذکور واقع شد عدل محض ست و بر تقدیر قول نص
جلی لازم می آید نسبت ظلم بجانب حق تعالی اللہ عما یقول الظالمون علوا کبیرا اما محققین از اکابر صوفیہ
متفق اند بر آنکہ در خلیفہ دو جہت می باشد جہت ولایت و تصرف کہ جہت باطن ست و باین جہت نائب
و خلیفہ حق ست و جہت متابعت و ارشاد کہ جہت ظاہر ست و باین جہت خلیفہ حضرت سید کائنات
صلی اللہ علیہ وسلم پس جہتین مذکورین ارکان و دعائم قصر خلافت اند کہ بیکی ازین ہر دو بدون دیگری قائم
نماند چہ جہت ولایت جہت فنا فی اللہ ست و جہت متابعت جہت بقا باللہ و خلافت بدون حصول
صفت فنا و بقا در خلیفہ چہ طور صورت بندد و بفقدان یکی از یہما از خلیفہ نقصان در ذات وی پیدا
آید چرا کہ اگر بظاہر از حضرت سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم در یابندگان شرف صحبت وی علیہ السلام
مجاز نگردند سلسلۂ اجازت از روی ظاہر منقطع الاسناد بود و این نقصان صریح ست بلکہ کل خلافت

نامعتبر وнамنظور باشد که انتفا یک رکن خلافت که اجازت ظاهری ست موجب انتفا کل خلافت ست که خلافت مرکب از دو رکن ست که عبارت از اجازت ظاهر و باطن ست و همچنین ست حکم نائب نبی صلی الله علیه وسلم و نائب نائب وصی الی یومنا هذا که بی اجازت شیخ هر وقتیکه نائب نبی ست مر مریدوی که ارشاد مریدان و مرید گرفتن شان درست نیاید و چون خلافت انتظامیه خلفاے اربعه رضی الله عنهم باجماع امت ثابت شده و ثبوت حجیت اجماع بحدیث حضرت رسالت پناه است پس ثبوت خلافت خلفا بترتیب معهود باستخلاف آنحضرت باشد مر آنها را بهمان ترتیب و مقرر ست که آنحضرت خلافت ارشاد و تکمیل ناقصان خلفاے خود را در حین حیات خویش عطا فرموده بود۔

اویسیا آنکه شخصے از روح بزرگے که ازین عالم نقل کرد تربیت و خلافت گیرد این نوع خلافت را بعضے بزرگان ماتقدم روا داشته اند و لیکن این خلافت چون در ظاهر بشیخ مرتبط نیست و منقطع الاسناد ست بحسب ظاهر پس چندان معتبر نباشد انتهی و معتبر نیست خلافت آنکه گوید من در خواب خلافت یافته ام مخدوم شیخ سعد خیرآبادی در شرح رساله مکیه گوید که بعضے بودند و هستند که ثبوت خلافت در حالت خواب کردند که پیر من مرا در حالت خواب خلافت داده و معلوم ست که بخواب حکمی از احکام شرع ثابت نشود و ثبوت خلافت که تعلق بحیات دارد چگونه بود و جائز ست خرقه خلافت بکسے که وی را بحضور شیخ یکی از خادمان مقبول شیخ بپوشاند و گوید که تو نیز خلیفه شیخ هستی و شیخ بدان راضی بود و گواه از زبان خود آن وقت هیچ نگوید چنانکه الیاس خواجه اقبال خادم خرقه حضرت سلطان المشائخ را به مولانا یوسف چنانکه در سیر الاولیا مرقوم ست و نیز جائز ست اجازت پیش از بلوغ مجازه بنهایت مرتبه کمال چنانکه در مکتوب صد و نهم از جلد اول مکتوبات حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی سرهندی که بمیر محمد نعمان صدور یافته واقع شده که مشائخ طریقت پیش از تمامی بعضے مریدان را اجازت تعلیم طریقت داده اند چنانچه حضرت خواجه نقشبند قدس سره بمولانا یعقوب چرخی و در رساله مبدء و معاد فرموده که گاه باشد که کاملی ناقص را اجازت تعلیم طریقت می دهد و در ضمن اجتماع مریدان کار آن ناقص با تمام میرساند انتهی اما درین صورت بهتر آنست که در اجازت نامه و یا در لفظ اجازت قید صلاح و تقوی و دیگر شرائط شیخی که منظور و محتاج الیه باشد افزاید چنانکه از بعضے

بزرگان بعمل آمده وجمعے از شیوخ خلافت را بدو قسم دیگر تقسیم کرده اند صغری و کبری صغری آنکه پیر مجاہده و ریاضت
مرید دیده بنا بر حسن ظن بخلافتش نواز دو کبری آنکه بر دل شیخ کرات و مرات الہام حق باعطای خلافت بکی
را از مریدان ظہور یابد چنانکه اگر آن خطره از دل رفع نماید مرتفع نشود و این خلافت کبری ست شاه محمد یحیی
قادری المعروف بشاه خوب الله آله آبادی در کلمات مؤلفه گوید که اجازت عام ست و خلافت خاص نفی
خاص نفی عام نمی کند اجازت پیش از بلوغ مجاز به نہایت مرتبه کمال نیز مجوز ست و در اجازت کمال
اہلیت تربیت مشروط نباشد بلکه ہر مقدار که کمال داشته خواہد بود ہمان مقدار تربیت طالبان خواہد کرد
و در خلافت نیابت و قائم مقامی مستخلف شرط ست یعنی آنچه از شیخ مقتدا تواند شد از خلیفه نیز تواند بوقوع آمد
و نسبت خلیفه بر مستخلف از میان سائر اصحاب ہمچو نسبت انسان بحق باشد جل جلاله از میان سائر مخلوقات
پس چون شیخ کامل و مکمل و اصل موصل یکی از اصحاب خود را در درجه خویش می بیند او را بخلافت خود می گیرد
و گرنه باجازت اکتفا می نماید و غالباً این قسم کسیکه شایستگی خلافت در و شود متعدد نمی باشد حضرت شاه محمد افضل
الہ آبادی میفرمود که سخن اکابر طریقت ست که آسمان را یک آفتاب و پیر را یک مرید و استاد را یک
شاگرد باشد و فرق میان مجاز و ماذون آنست که مجاز بمنزله مقلد ست و ماذون بمرتبه مجتہد و چنانکه برای
بلوغ بدرجه اجتہاد در ظاہر شرائط ست وصول بمرتبه علیه اذن نیز در باطن شرائط دارد حضرت مرشدی
در اسناد المشیخت می فرماید که ادنی شرائط اجازت استقامت بر شریعت ست بعد از حصول بیعت صحیحه
و وصول تصحیح عقیده بنحیکه تساہل و تکاسل در اتیان احکام شریعت و طریقت صورت نه بندد
و اعلاء آن تخلق باخلاق شیخ ست مہما امکن و ہمین ست مقصود شیخ محی الدین ابن العربی در فص آدمی
که و من شرط الخلیفة ان یکون علی صورة المستخلف و آداب خلافت اینست که ہر شیخ که بکسی
خلافت و اذن خواہد باید که عام و خاص را اخبر کرده جمع سازد و بحضور جماعت مردمان خلافت بدو عنایت کند
تا خلافت و شیخی او ثابت و مستقیم شود غرض شرط در استحقاق شیخی و خلافت او اجماع اصحاب طریقت
و ارباب حقیقت می باید که الاجماع حجة و لقوله علیه السلام لا یجتمع امتی علی الضلالة زیرا که
اگر کسی در خلافت و شیخی او انکار نماید و اصحاب و ارباب عہد اختلاف کنند آن اجماع نباشد و اجماع

شرط اعظم وی کسی او فوق و یکی از آداب شرع ست پس آن خلافت خلاف نباشد و ہدایت کردن او بر بندگان
خدا ضلالت نبود و خلافت نامہ دہد بدین مضمون کہ متوکل باشی و از اے وی قبول نکنی بزراعت و تجارت
مشغول نشوی و بہ تعین از کسے چیزی نستانی و بر در ملوک و سلاطین بے طلب نروی و ہر چہ از غیب رسد
آن را ذخیرہ نکنی و بندگان خدا را بسوی حق ارشاد نمائی و نیز او را علم سجادہ تعلیم کند تا سزاوار سجادہ شود و
خادم خود را وصیت کند کہ بعد وفات من بر و رسوم این کس را با خلعت شیخی و خلافت حضور جماعت مسلمانان
و علما و مشائخ بیارد و گوید کہ خدمت شیخ این را خلافت دادہ ست و بجاے خود نصب کردہ تا بندگان حق
را بر جادۂ شرع و طریقت دعوت کند زیادہ اگر خواہی در کتاب مستطاب شرائط الوسائط نظر کن۔

وصل باید دانست کہ خرقہ کہ از صاحب سماع در حال وجد افتد استعمال آن او را نا درست آید و آن خرقہ بر دو
نوع بود صحیحہ و ممزّقہ اما حکم خرقۂ صحیحہ اگر مراد و اجد در القا و اعطای آن تخصیص قوّال بود دیگری را با او مشارکت
و مساہمت نباشد و اگر مراد تخصیص او نبود و شخصے متمیز و متمثل الامر حاضر باشد بر حسب اجتہاد خود اگر مصلحت
بیند بقوّال دہد و اگر خواہد بدیگرے بخشد و ہیچ کس را بر وے مجال اعتراض نہ چہ تصرفات او ہمہ از سر خبرت
و بصیرت بود و اگر حاضران مجلس سماع ہمہ اخوان باشند و شخصے حاضر نہ خرقہ بقوّال دہند چہ محرک و باعث
وجد کہ سبب القا خرقہ باشد قول او بود من قتل قتیلا فلہ سلبہ و بعضے گفتہ اند کہ خرقہ از آن جمع
بود چہ باعث وجد نہ مجرد قول قوّال بود بلکہ سبب آن مجموع قول او و برکت جمع بود و مستند قول این طائفہ
قیاس بر قضیۂ واقعۂ بدر ست کہ جوانان لشکر اسلام در قتال با اعدا مسارعت نمودند بامید آنکہ غنیمت
ہمہ ایشان را بود چون ظفر یافتند خواستند کہ جملگی غنیمت خود بردارند پیران گفتند کنا ظھرا لکم و ردا لکم
فلا تذھبوا بالغنائم دونا و نزاع پدید آمد رجوع بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم کردند تا وحی نازل
شد کہ یسئلونك عن الانفال قل الانفال للہ والرسول پس رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
غنیمت را میان ایشان بسویت قسمت کرد و طائفہ گفتہ اند اگر قوّال برای جماعت بود با جمیع مساہم باشد
و الا در نصیب داخل نبود و بعضے گفتہ اند اگر او را باجرت گرفتہ باشند ندہند و الا مشارک جمع باشد و اگر
کسے را از محبان خدای در میان آرد و حاضران بدان راضی نباشند روا بود کہ ہر کس با سر خرقہ خود رود و آن

فذ القوال دهند واگر کسے در القاء خرقه نیتے داشته باشد و نخواهد که دیگر باره باسر خرقه رود خرقه او را بقوال دهند
واما حکم خرقهٔ ممزقه که صاحب وجد آن را از سر غلبهٔ حال وسلب اختیار بر خود خرق کند آنست که بر حاضران مجلس
سماع جنساً او غیر جنسٍ قسمت کنند و هر یکے را نصیبے بدهند کان الغنیمة لمن شهد الواقعة و شرط در سماع همت
غیر جنس آنست که در حق این طائفه حسن ظنے دارد و تبرک خرقهٔ ایشان را معتقد بود واگر کسے در حال
قسمت حاضر شود و در وقت سماع حاضر نبوده باشد او را نیز نصیبے بدهند قال الله سبحانه وتعالیٰ اذا حضر
القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه ❁ واگر خرقها که انداخته باشد بعضے
صحیح باشد و بعضے ممزقه اگر شیخ حاضر بود و مصلحت بیند خرقهٔ صحیحه را روا بود که بتبعیت ممزقه تمزیق کند و بر
حاضران منقسم گرداند و هیچ کس را بر وا اعتراض نرسد۔
حکایت ست که وقتے میان فقها وصوفیان در دعوتے اندر نیشاپور اتفاق اجتماع افتاد و شیخ فقها
ابو محمد جوینی بود و شیخ صوفیان ابو القاسم قشیری صوفی در سماع از غلبهٔ وجد القاء خرقه کرد چون صوفیان
از سماع فارغ شدند آن خرقه را تقسیم کردند ابو محمد جوینی روے به بعضے فقها کرد و آهسته گفت هذا اسراف
واضاعة المال ابو القاسم قشیری این سخن بشنید و هیچ نگفت تا قسمت تمام شد و خادم را بخواند
وگفت بنگر تا درین مجمع سجاده طمع که دارد آن را حاضر کن چون حاضر کرد شخصے را از اهل خبرت و بصارت
بخواند وگفت این سجاده را در بازار به چند بخرند گفت بدینارے گفت چون یک پاره بوسے بچند ارزد
گفت نیم دینار انگاه روے به محمد جوینی کرد وگفت هذا الا یسمی اضاعة المال واصل
در تمزیق خرقه و قسمت آن بر حاضران حدیثے ست مستند از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت
کنا عند رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ انزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال
یا رسول الله ان فقراء امتك ید خلون الجنة قبل الاغنیاء بنصف الیوم وهو
خمس مأة عام ففرح رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال افیکم من ینشد لنا
فقال بدوی نعم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال هات فانشد البدوی ؎

قد لسعت حیة الهوی کبدی	فلا طبیب لها ولا راقی

الا الحبیب الذی شغفت بہ فانہ رقیتی وتریاقی

فتواجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تواجد الاصحاب معہ حتی سقط رداہ عن منکبیہ فلما فرغوا اوی کل واحد الی مکانہ فقال معاویۃ ابن ابی سفیان ما احسن لعبکم یا رسول اللہ فقال مہ یا معاویۃ لیس بکریم من لم یہتز عند سماع ذکر الحبیب ثم قسم رداءہ صلی اللہ علیہ وسلم بین حاضرھم باربعمائۃ قطعتہ و در صحت این حدیث خلاف کردہ اند اگر صحت تام متحقق شود متصوفان را در توجیہ صحت سماع الحان و حرکت و تمزیق ثیاب و قسمت آن بر حاضران بہترین متمسکے بود واللہ اعلم فقط

ل شاعرے معانی ابیات ہذا را چنین نظم کردہ

بگزید یار عشقت جگرے کباب ما را + نہ طبیب می شناسد نہ فسونگرے دوا را + مگر آن حبیب دلکش کہ ربودہ دل ز دستم + بفسونگرے در آید بکند علاج ما را + ۱۲

الایضاح فی تتمۃ الانتصاح

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد بیحد مر خدای رازیبا کہ ☆ طرز اندیشہ آفریدۂ اوست ☆ در تن لفظ جان دمیدۂ اوست

پشت معنی قوی زپہلویش ☆ خامہ را فربہی زبازویش ☆ رشحات کرمش تازگی بخش

قلوب انبیاست ونفحات انسش مفرح صدور اولیا۔ ودرود نامحدود حضرتے را سزا کہ ☆

تن از نور پالودہ سرچشمۂ ☆ دلے ہمچو مہتاب در چشمۂ ☆ تمنائے دیرینۂ کردگار

بوسے ایزد از خویش امیدوار ☆ ذات پاکش را موجب تخلیق عالم کرد وصفاتش را باعث تکریم آدم

وبر آل واصحاب وی کہ اقتدائے شان عروج معارج ولایت ست و اقتفائے آنان سلوک مناہج کرامت

اللہم صل وسلم علیہ والہ واصحابہ اجمعین وعلی سائر اتباعہ واولیاء امتہ ہداۃ

طریق الحق وہم معالم الدین **بعد ازین** می گوید فقیر سراپا تقصیر احقر **حبیب حیدر** کہ این

کتاب مستطاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح مصنفہ ومؤلفہ جناب عرفان مآب صدر نشین چار بالش

عز وتمکین اریکہ آرائی وسادۂ شریعت ودین عنقائے گوشہ گیر قاف قناعت شاہباز بلند پرواز اوج

ولایت مرشدی واستادی سیدی وسندی مرآت جمال خالق اکبر مولانا حافظ **شاہ علی انور قلندر**

روح اللہ روحہ الاطہر وافاض علینا فیوضاتہ فی الحضر والسفر کہ حاویست بر حالات بزرگان سلاسل این

خاندان عالیہ یعنی قادریہ وقلندریہ وچشتیہ وسہروردیہ وفردوسیہ وطیفوریہ ومداریہ ونقشبندیہ صحیفہ ایست

فرحت افزا وصحیفہ ایست مسرت انتما ہر حرفش خاصیت مفرح القلوبی وہر سطرش تزکیہ نفوس را دعوت میکند

الحق کہ چنین ملفوظ مجمل مفصل نما موصوف بصفات متذکرۂ بالا از نظر قاصر نگذشتہ نخستین ثبوت مقبولیتش همین
بود کہ بفور اختتام مسودۂ تصنیف ہنوز نوبت مُبیضّہ کردنش نرسیدہ بود کہ جناب حافظ عزیز حسین صاحب مغفور
کاکوروی کہ یکے از اعزۂ قریب حضرت مؤلف بودند عزم انطباعش کردہ در مدت قلیلہ بقالب طبع در آوردہ فرحت
بخش چشم نظارگیان کردند اما از سوء اتفاق یعنی تعجیل و عدم تصحیح کاپی و قلت معائنۂ پروف کہ باعث مشاغل
تجارت وغیرہ حافظ صاحب موصوف را بود اغلاط کثیرہ در ان راہ یافت و علاوہ اغلاط مذکورہ اکثر حالات
ہم در تحریر کاپی از مسودۂ اصلی در اندراج فروگذاشت شدند کہ وقوع آن حضرت مؤلف را چنان باعث قلق
و خلجان خاطر گردید کہ اکثر بر زبان دُرفشان می رفت کہ این کتاب بوجوہ متذکرۂ بالا بسیار غلط طبع شد معائنہ
آن خود را آزار می دہد اللہ تعالی چنان فرصت عطا فرماید کہ این را حسب خواہش تصحیح رسانم چنانچہ
اولاً مقدمۂ این کتاب مع یک دو حال از دست مبارک تصحیح فرمودہ بودند مگر باز بوجہ عدیم فرصتی کہ از کثرت
مشاغل رشد و ارشاد کہ معمولۂ خاندانی بود نوبت تصحیح زائد ازان نیامد دو سال قبل از وصال خویش روزے
برسبیل تذکرہ بجانب حقیر کہ یکے از خدّام و حضار بارگاہ ہمایونش بود متوجہ شدہ فرمودند کہ تو اگر خدمت تحریر این
رسالہ بذمہ خود گیری ما این را در مدت قلیلہ تصحیح رسانم عرض کردم کہ بجان و دل حاضرم ہرگاہ ارشاد عالی شود
کمر ہمت بمیان جان بستہ شرف تحریرش فراگیرم لیکن بوجہ دیگر موانع و علالت وغیرہ تکمیلش نوبت نرسید
و داعیۂ دلی از قوت بفعل نیامد تا آنکہ از بیست و ہفتم ماہ شوال سنہ یک ہزار و سہ صد و بست و سہ ہجری
آغاز مرض الوصال گردید و بتاریخ بستم ماہ محرم الحرام سنہ یک ہزار و سہ صد و بست و چہار ہجری این جہان فانی
را پدرود کردہ وصال محبوب حقیقی پسندیدند کوہ غم و الم بر یاران چنان انداختند کہ دلہا پاش پاش و قلوب
رخصت
پر از حسرت و یاس گشتند مکنونات دلی ہمہ در دل ماند و مقاصد دینی سرانجام نیافت افسوس مصرع
ای بسا آرزو کہ خاک شدہ   ہمدرین حسرت و یاس ماہ جمادی الآخر سنہ یک ہزار و سہ صد و بست
و پنج ہجری روئے کہ دل بخت نارسا گلہ بہ تہی کار و بخت بایام ناسزا شکوۂ بیوفائی روزگار داشت
بسینۂ اندوہ گنجینہ چنان ریختند کہ غم و اثر گونی بخت و ناسازگاری وقت مخور و شرف خدمت تصلح
پرواز تا فیض صحبت اہل صلاح بدست آید و کشود کار بستہ رو نماید اگرچہ عدم استطاعتی و بی بضاعتی

خود از سرمایهٔ علم و فضل ظاهرست اما این همه محض سرفرازی و عنایت بغایت ست که بنده را قابل این کار دانستند
و سعادت تصحیح کتاب هذا بوی بخشیدند هما نا این بنده نوازی و پرسش پنهانی را باعث از دیاد عنایت خداوندی
و گرمی هنگامهٔ ذوق خدمت عالی آن جناب متعالی دانستم و کمر همت بسته متوجه و مستعد تصحیح کتاب موصوف شدم
چونکه علاوه اغلاط کتابت در بعضے بیانات که بروی طبع سابق اختصار مخل هم واقع شده بود لهذا حتی المقدور
آن همه را دفع ساختم و بهرهٔ سعادت ازین کار بر داشتم تا که نه آن اختصار مخل فهم مطالب شود و نه چنان اطناب
ممل گردد که ناظرین را قلقے و ملالے بخاطر راه یابد بالجمله به توجه روح مبارکش در مدتے اندک از صحت سهو نجاتش
فراغت یافتم و لبسپاس گذاری فرجام کارش دل و زبان را ثنا خوان بنده پروری ساختم خدا کند که این
همه مقبول روح پر فتوح حضرت ایشان گردد و برحال پریشانم که سراپا آلودهٔ گناه ست نگاهی افتد تا از من و با وار هاند
مسکین حسن می گوید ای وقت عشاق تو خوش گرچه من از ایشان نیم در کار ایشان کن مرا
چونکه این کتاب مشتمل بود بر بیان سلاسل عالیهٔ خاندانی لهذا ضرورت افتاد که قدرے از حالات سراپا کمالات
جناب والد ماجد حضرت مؤلف که بعد وفات شان نام نامی و اسم گرامی او شان خود حضرت موصوف درج شجرات
فرموده بودند و نیز حالات بعض بزرگان دیگر که از خدمت شان اجازت سلاسل سبعه درین خاندان عالیشان
رسیده مثل حضرت شاه عبد الله قلندر برادر زاده و خلیفه حضرت شاه عبد الرحمن قلندر لاهر پوری و حضرت
شاه خدا بخش قلندر خلف اصغر و خلیفه سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الهآبادی و حضرت شاه علی مظهر
قلندر خلف و خلیفه حضرت شاه مسعود علی قلندر الهآبادی و حضرت خواجه حسن المودودی الفیض آبادی ثم اللکنوی
و نیز حضرت مؤلف سمت اندراج پذیرد تا که این کتاب درین باب بجای خود کتابے مستقل گردد و طالب را
بصورت عدم دستیابی کتاب مستطاب حصول المقصود بکار آید و هم فوائد دیگر را شاید لهذا مجملی از
حالات حضرات موصوف الصدر نگاشته و در آخر آنها جدولے مشعر بر تواریخ و سنین ولادت و وفات و مدت عمر
و مدفن پیران سلاسل عالیهٔ ثمانیه که خالی از نفع رسانی و آسانی نیست اضافه نموده بطور تتمه شامل
کتاب هذا ساختم و نامش **الایضاح فی تتمة الانتصاح** بر زبان آوردم پس هرچه درینجا تحریر
یافت همه فیض صحبت و یمن همت حضرت مؤلف ست و کار گذاری طبع نارسا نه عبارت آرائی

خانه‌یا وه سراچه اکسه ‌ ‌ صرفت العمر فی لهو و لعب ‌ ‌ فآها ثم آها ثم آها

الحال از ناظرین پرتمکین و اصحاب علم و یقین چشم آن دارم که چون با خدا وقت خود خوش دارند و از معاینه این جزو مختصر حظے و نصیبے بردارند حقیر سراپا تقصیر را از دعاے حسن خاتمت و سلامتی ایمان و حصول عرفان فراموش نسازند و اگر بجاے خللے یا زللے دریابند محمول بر قلت بضاعت عدم استطاعت این هیچمیرز کرده بدامن عفو و کرم بپوشند و بطعن و اعتراض نکوشند

یارب بکمالات شه جیلانی ‌ ‌ کاندر کرم وجود ندارد ثانی
کن باطن من پاک بیک جلوهٔ او ‌ ‌ آلوده مکن با غرض نفسانی

الله بس ماسواه هوس

ذکر قطب سپهر استقامت کوه ارض کرامت حجة العارفین نخبة الواصلین ذی الشرف العلی حضرت شاه عبد الله قلندر لاهوری

ایشان خلف رشید حضرت شاه غلام مجتبی قلندر ابن حضرت شاه الهدیه احمد قلندر لاهوری اند از ابتدای طفولیت تا اوان شباب در حجر کرامت و کنار استقامت والد ماجد خویش و هم در حجر عم مکرم حضرت شاه عبد الرحمن قلندر و حضرت شاه امین الدین قلندر قدس سرهما مانده بدانشهای موفور و علوم صوری و معنوی کامیاب گردیده قطب الوقت و محتشم روزگار و از عظماے اعیان طریقت و واقفان اسرار حقیقت شد تا آنکه ذات شریفش در درویشی و زهد و ورع یگانه و در فقر و تائید سنت نبوی صلی الله علیه وسلم مشهور زمانه بود و فی نفس الامر در خاندان مجتبوی بدیل ایشان شنیده نشد مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره در کتاب مستطاب اصول المقصود رقم فرموده اند که حضرت موصوف بغایت بزرگ بود و هر کسے از ساکنان آنجا قائل درویشی و لیاقت و ولایت ایشان بود و نسبت ارادت و خلافت بخدمت عم بزرگوار خود حضرت شاه عبد الرحمن قلندر رح میداشت کریم ابن الکریم بن الکریم در صفت او صادق می آمد مدت العمر یک ساعت غفلت نورزید مدام از خلق بیگانه و با حق یگانه مانند خورشید طالع که غم غمخانه دنیاوی نداشته چشم تمنا براه حق بینی گماشت بعد از وفات پیر و مرشد خویش بیست و شش سال وساده آرای مسند شیخی و مقتدائی گشته در رشد و ارشاد و افاضه فیوض مجتبوی کوشید و عالمے را فیضیاب ساخت کوتاهی سخن چون آل کار هر بدایه

شدن ست بتاریخ هفتدهم ماه ذی القعده سنه یک هزار و دو صد و بست و پنج هجری ازین دار فانی
رخت سفر بسته برحمت حق پیوستند مزارش در لاهرپور من مضافات سیتاپور پایین مسجد در روضهٔ شریفه
حضرت شاه مجتبی المعروف به شاه مجا قلندر رح بر چبوترهٔ مزار حضرت شاه عبد الرحمن قلندر پیر و مرشد عم
ایشان متصل مزار حضرت شاه سلطان مهدی قلندر مرشد زادهٔ ایشان بطرف مغرب واقع ست از خلفای
ایشان حضرت شاه خدابخش قلندر الهآبادی و حضرت شاه تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاه علی مظهر
قلندر الهآبادی و حضرت شاه علاء الدین عرف شاه غلام حضرت قلندر لاهرپوری ما دو برادرزادهٔ ایشان بودند

ذکر عارف اسرار احدیت کاشف رموزات صمدیت سراج الکاملین مصباح العاشقین واقف اطوار هدایت و رهبری حضرت شاه خدابخش قلندر الهآبادی

ایشان خلف اصغر و خلیفهٔ برحق والد ماجد خویش سیدی حضرت شاه باسط علی قلندر الهآبادی اند
از بدو شعور بسعادت حضور پرنور والد ماجد خویش مشرف مانده کتب درسیه فقه و تصوف وغیره بحضرت
ایشان باتمام رسانید چونکه بادهٔ عشق الٰهی در ذات وی از ازل نهاده بودند پس بیکبار دست افشاندند
و در سلسلهٔ عالیه قادریه رضویه بر دست حق پرست حضرت والد ماجد خویش بیعت کرده اذکار و افکار و اوراد
و مراقبات معمولهٔ خاندانی از خدمتش فراگرفت و از اجلهٔ خلفای وی گشت پیوسته بنظر رحمت و رافت
پدری و مرشدی مشغوف و مالوف مانده جامع فضائل و کمالات و صاحب حالات عالیه و مقامات متعالیه
گردید اذکار و اشغال قلندریه چنانکه صحیح و درست وی میدانست کم کسی را معلوم بود و نیز مابین برادر
کلان یعنی حضرت شاه مسعود علی قلندر رح و ایشان چنان اتحاد و محبت بود که کمتر کسی را شنیده شد
برادر بزرگ اکثر می فرمودند که هر که ایشان را راضی داشت مرا راضی داشت و ایشان نیز برادر کلان را
بجای مرشد خویش می انگاشتند و بهمین وجه ترک لباس در ایام حیات شان نه کردند اما بعد وفات
ایشان ترک لباس فرموده خرقهٔ فقر پوشیدند و در آستانهٔ بڑگانون که از مضافات منگده و محل اقامت
جد خود حضرت شاه محمد ماه قلندر خلیفهٔ حضرت سید العرفا شاه مجتبی المعروف به شاه مجا قلندر لاهرپوری بود

سکونت ورزیدند و از حضرت شاه عبدالله قلندر لاهرپوری نیز اجازت و خلافت سلاسل سبعه موافق رسم آبائی حاصل فرموده بودند بعد از وفات برادر بزرگ خویش شانزده سال بقید حیات مانده ابواب رشد و هدایت بر مریدان و مسترشدان کشاده و اکثر ان را واصل بحق گردانید بالآخر بمقتضائے آیه شریفه کُلُّ نفسٍ ذائقةُ الموت بتاریخ نوزدهم ماه ربیع الاول سال یک هزار و دو صد و چهل و هفت هجری بآغاز جا خرامید و وصال محبوب حقیقی پسندید مزار شریفش در درگاه شریفه من مضافات اله آباد در روضه حضرت والد ماجد خود دهلیه واقع ست یزار و یتبرک به از خلفائے وے مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر کاکوروی و حضرت شاه بخشش علی قلندر خلف اکبر و جانشین ایشان بودند۔

ذکر عالم اطوار ارشاد و رهبری قائم باحکام شریعت نبوی مورد فیوض و کمالات لم یزلی مقبول رب ذوالمنن حضرت خواجه حسن مودودی چشتی لکهنوی

سلاله خاندان سیادت و خلاصه دودمان کرامت بود نسب شریفش به بست واسطه بحضرت امام علی موسی رضا رضی الله عنه ذات قدسی صفات مرجع اهل علم و کمال و قدوه ارباب سماع و وجد و حال بود در زمان سلطان غازی الدین حیدر فرمان روائے لکهنو منبع رشد و ارشاد و مرجع اصحاب صدق و سداد بود چنانچه مسموع ست که سلطان موصوف در خدمتش اخلاص و اعتقاد بسیار داشت و خود را از مخلصین صادقین وی می پنداشت و ظیفه معقول ماهوار نیز از نزد خود بحضور ایشان می گذرانید بیعت و خلافت از حضرت شاه علی اکبر مودودی چشتی فیض آبادی که سلسله اش بچهار ده واسطه بحضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیا محبوب الهی دهلوی منتهی می شود می داشت در بیان حقائق و معارف عموماً و بر تصانیف حضرت خاتم ولایت محمدیه شیخ اکبر محی الدین ابن العربی الطائی الاندلسی رح خصوصاً عبورے تمام داشت از مرشدنا و مرشد العالم حضرت شاه محمد کاظم قلندر رح بسیار اتحاد و اخلاص بود مکاتیب حضرت خواجه صاحب که بنام حضرت صاحب موصوف صدور یافته اند بران شاهد عادل هستند و بمقتضائے همین خلوص و اتحاد مرشد۔ مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر رح اجازت و خلافت سلسله عالیه قادریه و چشتیه نظامیه از ایشان اخذ فرموده بودند چنانچه اجازت نامه که حضرت

خواجہ صاحب بنام نامی حضرت مرشدنا موصوف رقم فرمودہ اند تا حال درین خاندان موجود ست و خود حضرت
صاحب در کتاب مستطاب اصول المقصود اظہارش فرمودہ اند حالات وجد و حال ایشان اکثر از بزرگان
خود شنیدہ ام یکی از ان اینست کہ روزے بیرون دہلی دروازہ واقع شہر لکھنؤ مجلس سماع گرم بود ایشان را حالتی در گرفت
ہمدران حالت خود را از بالاے دروازہ بزیر انداختند مریدشان کہ زیر آن دروازہ استادہ بود جان فدائی پیر
کردہ ہر دو دست راست کردہ او شان را بران نگہداشت و ایشانرا خبرے نبود وفات ایشان در سنہ
یک ہزار و دو صد و چہل و یک ہجری واقع شد روضۂ شریفہ در شہر لکھنؤ متصل درگاہ حضرت عباس رضی اللہ عنہ واقع ست
بالین مزار شریف شجرۂ عالیہ چشتیہ بغایت نفاست و لطافت و بر در و دیوار آیات قرآنی بخط طغرا بچنین
خوبی و زیبائی کندہ اند کہ جائے دیگر یافتہ نشوند دو قطعہ تاریخ مخبر سال وفات کہ بر دروازہ روضہ شریفہ
کندہ اندرج ذیل اند قطعہ

گشت خورشید ہدایت چو نہان در تہ خاک	نیرہ گردید جہان در نظر اہل الیقین
گفت از روے بکا سال وفاتش ہاتف	جانشین علی اکبر حسن عارف پاک
ایضاً دیگر	
کرد رحلت زجہان سوی جنان	حضرت خواجہ حسن بابرکات
حسب حالش شدہ تاریخ وصال	داد جان بود بہ تکبیر و صلوۃ

سنہ ۱۲۴۱ ہجری ۔

ذکر بہار بوستان سیادت رونق گلستان ولایت آبروئی چمنستان کمالات باسطی حضرت شاہ علی مظہر قلندر الہ آبادی

خلف اکبر و صاحب سجادۂ مرشدی حضرت شاہ مسعود علی قلندر بن سید السادات سیدی حضرت شاہ باسط علی
قلندر الہ آبادی مع ولادت باسعادتش تقریباً در سنہ یک ہزار و یک صد و نود ہجری شد ستارہ حق پرستی از عنفوان
شباب در سیمای سعادت او ہویدا و شان اوصاف علوی در نہاد سیادت او پیدا از ایام طفولیت مورد عنایت
و رافت جد بزرگوار و مطرح انظار جد بزرگوار خویش ماندہ علوم ظاہری و باطنی اخذ کرد چنانچہ مسموع ست کہ
حضرت شاہ باسط علی قلندر رح تاج خود را بر سرش نہادہ بود و بنام مجا میان خطاب فرمودہ بود از انجا
کہ مقبولیت در خاطر بزرگان دین اثری تمام دارد در اندک مدت بجمیع امور درویشی و اذکار و افکار و اسرار

قلندری از حضور والد ماجد خویش کامیاب و به تشریف کلمه یدگا گیدی و نیز برای جانشینی سرفراز گشت
چنانکه مرشد مرشدنا حضرت شاه تراب علی قلندر رح در کتاب مستطاب **اصول المقصود** مؤلفه خود رقم میفرماید
که فقیر وقتیکه بخدمت پیر و مرشد خود رفته بود درونے بدل آمد که بطورے از حضرت پیر و مرشد دریافت کنم که جانشین
آنحضرت کدام صاحبزاده خواهند شد اما این امر را مناسب ندانسته خاموش بودم همانجا شبی بخواب
دیدم که از حضرت پیر و مرشد می پرسم که آنحضرت را چهار پسر اند و همه نیک و بهتر اما آنحضرت کرا دوست میدارند
فرمودند **علی مظهر** را صبح از آنحضرت نقل این خواب کردم فرمودند همچنین ست چنانکه دیدی این ایاد بابید داشت
پس مدعای من حاصل شد انتهی بالجمله ذات والا صفاتش در همت و سخا و رافت و عطا مصداق الولد
سر لابیه و در مراتب معرفت و دقائق و اسرار توحید و حقائق و ریاضت و مجاهده راسخ ترین سالکان
بود بعد وفات والد ماجد خویش شرف ارادت و خرقه خلافت از دست حضرت شاه عبدالله قلندر لاهرپوری یافت
و تا مدت چهل و هشت سال در هدایت و ارشاد مردمان و افاضه فیوض ظاهری و باطنی طالیان کوشید
بالآخر چونکه از چنگ هادم اللذات هیچ آفریده را مجال سلامت نیست بتاریخ بستم ماه رجب المرجب
(موات بمعنی چشنده لذتها ۱۲)
یک هزار و دو صد و شصت و نه هجری روز چهارشنبه وقت ظهر داعی اجل را لبیک اجابت فرمود مزار لطیفش
در باغ نصب کرده ایشان واقع موضع بڑگانون پرگنه سورام من مضافات اله آباد متصل مکان خورد بجانب
گوشه مشرق و شمال زیارتگاه خلایق ست از خلفایش برادر خورد ایشان حضرت شاه علی اکبر قلندر و حضرت
شاه رضا علی قلندر نبیره حضرت شاه خدابخش قلندر عم ایشان و حضرت شاه حیدر علی قلندر کاکوردی بودند

ذکر قدوة الاصاغر والاکابر الجامع بین علمی الباطن والظاهر صاحب مقامات العلیة بل فی المعنی مفاد لفظ القلندریة شیخنا وجدنا ومرشدنا مولانا الشاه علی اکبر قلندر رح

دل تازگی از حسن کلامت دارد		جان زندگی از سماع نامت دارد	

هر جا که دلے واقف اسرار بود	او نور صفائے زیبامت دارد

ایشان از اعاظم خلفائے حضرت والد ماجد خویش بودند بیعت در سلسلۂ عالیہ قادریہ رضویہ از جد امجد و مرشد رشید خود حضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ اخذ فرمودہ بودند ولادت باسعادت ایشان بتاریخ یازدہم ماہ ربیع الاول سنہ یک ہزار و دو صد و چہل و نہ بودہ حضرت ایشان در وقت خود بالکلیہ مصداق قول مشہور صوفی آن بود کہ نبود۔ بودند یعنی بغایت درجہ منکسر النفس و متحمل المزاج ظاہر با شریعت آراستہ و باطن با طریقت پیراستہ داشتند محسن اخلاق چنان وافر بود کہ ہر کسے بجائے خود گمان می برد کہ از من کسے زائد مقبول نزد ایشان نیست اصل این ست کہ ایشان را نہ کسے دانستہ و نہ شناختہ ہمہ عمر کتمان و اخفا و ملامت پسندیدہ و از شہرت بسیار محترز ماندند قول مشہور کہ الشهرة آفة والخمول راحة نقد حال ایشان بود بحدیکہ اکثر از اہل دنیا بجز امور دنیوی سخنے دیگر بمیان نمی آوردند الحق کہ ایشان را اگر مفاد لفظ قلندریت گویند بجاست و اگر سر خیل حلقۂ ملامتیہ شمارند روا کتب درسیہ بخدمت عم مکرم خویش حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ گذرانیدند و ریاضات و مجاہدات و کسب اذکار و افکار و اشغال معمولۂ خاندانی ہم بخدمت ایشان نمودہ مورد عنایت بغایت شدند چنانچہ مشتے نمونہ از خروارے اینست کہ روز سوم از وصال حضرت والد ماجد خویش قدس سرہ بعد فاتحہ حضرت مولانا صاحب ایشان را موافق ارشاد حضرت والد ماجد قدس سرہ خرقہ و اجازت و خلافت عطا فرمودہ بر سجادۂ مشیخت نشانیدہ خود بہ نفس نفیس نذر گذرانیدند من بعد از جانب خود ہم اجازت و خلافت سلاسل سبعہ عطا فرمودند شفقتہائے کہ دران وقت خاص دیدہ شدند از انسان کمتر است کہ باین چنین شفقت خداوندانہ بیاید ایشان نیز مرتبۂ فنافی الشیخی را چنان ظاہر ساختند کہ باید و شاید اکثر در ایام حیات وقتیکہ نام نامی حضرت مولانا رحمہ می شنودند رنگ چہرۂ شریفہ متغیر می شد آخر آخر یک سال قبل از وصال بہ بعض مریدین مخلصین کنایۃً از وصال خود خبر دادہ بودند در شب یازدہم ماہ رجب المرجب بادۂ فالج بجانب ایمن عارض گردید و بعد ارشاد چند وصایای ضروری سکوت ورزیدند و روز قبل از وصال چہرۂ شان مثل چہرۂ جمیل حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر رحمہ گردیدہ ازینجا ظاہر ست کہ ایشان را با حضرت مولانا صاحب چہ قدر نسبت عشقی بود کہ بسبب آن خود را صورۃً و سیرۃً وقت وصال او شان فنا ساختند

وشل شان باہمون شوکت وشان پاس انفاس گویان درشب ہفدہم ماہ مذکور ہنگام نہ نواخت شب بسوی عالم بقاشتافتند گویا ازربان حال ارشاد می فرمودند کہ ؎ من زتن عریان شدم وازخیال می خرامم تانہایات الوصال صبح آن کہ ہفدہم روز چارشنبہ سنہ یک ہزار و سہ صد و چہاردہ بود بعد نماز ظہر درحریم روضہ حضرت مرشدنا شاہ تراب علی قلندر رح بپہلوی حضرت والدماجد خود جانب مغرب مدفون شدند والآن گنبدی خوش اسلوب بناساختہ شیخ محمد سعید الدین صاحب بران قائم ست یزار و یتبرک عمر شریف شصت و چہار سال شدہ اکثر حصہ عمر خود در تدریس و افادہ وارشاد صرف نمودند از تصانیف ایشان اصل الاصول وہدیۃ المتکلمین ست کہ بحیز طبع آمدہ نظارہ بخش چشم منتظران گشتہ اوصاف ومحامد ایشان چندان اند کہ از حیز تحریر و تقریر بیرون ست ہرکہ دیدہ ست خوب میداند ع خاموشی از ثنای تو حد ثنای تست از خلفاے ایشان خلف رشید وجانشین ایشان شیخی واستادی و مرشدی و مولائی حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر رہ مولوی شاہ افضل علی کاکوروی نبیرۂ حضرت شاہ کرامت علی صاحب رح کاکوروی ومیر سید حسین دہلوی ابن مولوی سید محمد دہلوی کہ از سادات صحیح النسب بودند وسید فرزند حسین دودی لکھنوی کہ از اولاد حضرت خواجہ حسن لکھنوی بودند۔

تاریخ وفات از جناب مولوی محمد محسن صاحب کاکوروی

از جہان افسوس شاہِ ما علی اکبر گذشت … آنکہ بود اندر بزرگیہا علیؓ واکبرے
جدّا و بودہ شریکِ جنّ و نام بوتراب … والدش را می توان گفتن سمّی حیدرے
در عبادت زاہدے و در ریاضت کاملے … در طریقت مرشدی و در شریعت رہبرے
در گلستانِ خموشی غنچہ او گلبنے … در دبستانِ تکلم حرف حرفش دفترے
با خداے خود وصال او بقول عاشقے … حسن را پروردگار و عشق را پیغمبرے
بر زمینِ تکیہ محوِ عالم بالاے قدس … بود گویا این جہان را و جہانے دیگرے
اکبرِ با سعد اکبر بود بہر یادگار … جاے خود بگذشت نامِ نیک و ماہ انورے

نام نیکش با علی انور الٰہی و اسما — باد مثل بارش نیسان ز آب گوہرے
بہر تاریخش بنا محسن ملائک گفتہ اند — بر سپہر قرب حق دیدیم سعد اکبرے

ذکر معدن شریعت و طریقت مخزن معرفت و حقیقت صدر العلماء بدر العرفاء شیخی و استادی و من الیہ فی جمیع العلوم استنادی مرشدی و مولائی مرآت جمال خالق اکبر و المناقب الاشہر مولانا الحافظ شاہ علی انور قلندر رہ

بیقدر مشک و عنبر سارا کند کسے — از زلف خویش گر گرہے وا کند کسے
ہستم بلند منزلت از یاد قامتت — زان سان کہ سیر عالم بالا کند کسے
معلوم می شود رخ تابان تو بخط — چون شمس بازغہ کہ محشیٰ کند کسے

بتاریخ یازدہم ماہ ربیع الآخر سنہ یک ہزار و دو صد و شصت و نہ ہجری پیکر شریفش بتجلی فرش دیدہ ناسوتیان شد آثار اجتبا و انوار ارشاد از صغر سن در جبین کرامت و ولایت آگین پیدا و ہویدا بود از ہفتمین سال ولادت بحفظ کلام مجید اشتغال ورزیدہ در عمر چہاردہ سالگی فراغت یافت و درین اثنا علاوہ حفظ کلام مجید کتب درسیہ فارسیہ ہم تحصیل کرد ازان بعد رجوع بعلوم عربیہ نمود اوائل کتب صرف و نحو تا مصباح بخدمت حضرت والد ماجد خویش و اواسط و اواخر یعنی کتب درسیہ تفسیر و حدیث و فقہ و منطق و کلام و معانی و بیان و تصوف بحضور جد بزرگوار مرجع الفضلاء و الکملاء مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ گذرانید بسلامت طبع و جودت فکر و فطانت و ذہانت جبلی داشت در عمر شش یا ہفت سالگی بر دست حق پرست حضرت الجد خود شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ در سلسلہ عالیہ قادریہ رضویہ بیعت نمود و بوجہ ظہور نور سعادت ازلی حضرت صاحب فی الفور بعد اخذ بیعت کلاہ مبارک خود بر سرش نہادہ از اجازت و خلافت سلاسل سبعہ سرفراز و ممتاز فرمودند و بعد ازان او را بسوی حضرت مولانا شاہ تقی علی قلندر قدس سرہ کردہ ارشاد فرمودند کہ وقتیکہ ایشان از حفظ کلام مجید فراغت یابند از جانب ما خرقہ مع تاج جعفری بایشان پوشانیدہ شود چنانچہ حضرت مولانا صاحب

در مجلس ختم کلام مجید بتعمیل ارشاد حضرت والد ماجد خویش خرقه پوشانیدند بعده تعلیم اذکار و افکار و اشغال و
مراقبات خاندانی از جد امجد خویش حضرت مولانا شاه حیدر علی قلندر قدس سره یافتند افاضهٔ فیوض صوری
و معنوی و علوم ظاهری و باطنی چنانکه از ذات قدسی صفاتش شایع شد از احدی درین خاندان عظمت
نشان ذائع نشد در عمر هفتده سالگی فراغ یافته باب درس و تدریس موافق معمول خاندان بر طالبان کشاد
اکثرے بفیض درس و تعلیم وی عالم و فاضل گشت الله تعالی چنان قبول و جمعیت داد و فیض علوم از ذات
بابرکاتش شایع کرد که کسے نمانده که زله ربائے خوان نعمائے و خوشه چین خرمن فیوضات بے همتای او نشد
در تدریس ایشان اثرے خاص بود که از شاگردانش کسے بے بهره از علم نماند چنانکه اکثر می فرمودند که این همه
اثر دعائے حضرت استاد من ست که فرموده بودند شاگردشما بے نصیب نخواهد ماند تواضع و سخاوت و حلم
در آفت چنان وافر داشت که حاجت بیان ندارد صدها کسان را تا حال از خاطر فراموش نگشته رقت قلب
و گدازگی طبع بحدے میداشت که اکثر در مجلس پند و نصائح که زبان بسخن می کشاد آواز در گلویش از گریه بسته شدے
و اشکها از هر دو چشمانش جوش می زدی و به آن خوش بیانی و شیرین زبانی کلام می کرد که هر یک متاثر
می گشت جمال با کمالش چنان مسکن دلها بود که اگر کسے زحمتے یا کلفتے لاحق بودے و حاضر خدمتش می شد
آنهمه بالکلیه کافور می گشت گویا در وے از بیها نشانی نبود طینت شریفش بذله سنجی و لطیفه گوئی چنان
داشت که بسیارے را مرهم جراحت الم و اکثرے را باعث فرحت اتم می گردید بالجمله التزام آداب ظاهر شریعت
و تمسک بکتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سلوک بر طریقهٔ سلف صالح و ریاضت نفس
و صبر جمیل در طلب مولی و تحمل بر بلا و اشتغال بعلوم دینیه و تحقیق و تدقیق شان با حسن وجوه و مجالست
فقرا و استغنا از اغنیا و حزن طویل در دل و تبسم تام در وجه و تفقد اخوان و ترحم بر احوال مسکینان
و رعایت طریقهٔ اعتدال در هر حال چنانکه در ذات شریفش بود کمتر در کسے دیگر بنظر آمده

چه گویم آن شه خوبان که از خوبی چها میداشت ٭ برعنائی و زیبائی همه شان خدا میداشت

طریق ملامت و کتمان موافق طریقهٔ اسلاف کرام معمول ایشان بود و همین اغتشاده حالات و درجات
عالیه خویش در یافته چنان خمول و گمنامی ورزید که مدة العمر کسے ندانست که این چه ذات عالی ست

وچه مرتبهٔ کمال میدارد وچنان شان کنز مخفی ثابت کرد که وی را حبّ ظهور متعلق نه گشت جمعی بجاے خود
می انگاشت که ایشان عالم و فاضل محض اند واز بوی فقر آگاه نه حالانکه اسرار باطنی و رموز سرمدی و اسرار
توحید و عرفان را چنانکه قلب شریفش گنجینه بود دیگرے در زمان وے نبود و بیش ازین اظهار گمنامی چه تواند بود
که کاتب الحروف روزے بعرض رسانید که خیال تحریر ملفوظات عالیه از مدتے بخاطر جاگزین ست و بار بار
در دل می گذرد که این را از قوت بفعل آرم مگر عدم فرصتی معذور میدارد جوابش ارشاد شد که چه ضرور واین
شعر ریخته بر زبان فیض ترجمان گذشت بیت پوشیده بھلا ہی خون عاشق جانے دو بس اس پہ خاک ڈالو
بعد ازان مضطر شدم فرمودند چه مضایقه الحال از خدای تعالی امیدوارم که چنان موفق سازد که ملفوظ ایشان
چنانکه مکنون خاطر ست از زبان قلم تراویده فرحت بخش چشم مسترشدین و مخلصین گردد و چنانکه ذات بابرکاتش
در عالم حیات مسکّن قلوب مسترشدین بود بعد وفات هم حالات عالیه او مفرح دلها باشد خرقهٔ خلافت اولاً
از والد ماجد خود حضرت مولانا شاه تراب علی قلندر قدس سره و ثانیاً از جد امجد خود حضرت مولانا شاه حیدر علی
قلندر قدس سره و ثالثاً از جد امجد و استاد اعظم حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر قدس سره و رابعاً از حضرت
والد ماجد خویش مولانا شاه علی اکبر قلندر قدس سره یافته چنان جامعیت و مرجعیت عامهٔ خلائق دریافت
که زبان قلم و قلم زبان از احصاے وے عاجز ست بعد وفات حضرت والد ماجد خویش موافق معمول
خاندانی ترک لباس کرده و ساده آراے سجادهٔ عالیهٔ کاظمیه گشتند و عالمی را از مسترشدین و مقتبسین انوار
حضرت وجود بعطاے فیوض و کمالات بهره ور ساختند علاوه طبقهٔ اهل اسلام بسیارے هنود هم از مخلصین
سعادت قرین وی بودند خوشا نصیب کسانے که از ابتدا تا انتها حلقهٔ ارادتش بگوش جان انداختند و خود ها را
پروانه وار بران شمع مجلس لاهوتی نثار کردند در علم تصوف عموماً و علم حقائق و معارف خصوصاً تحریرات
کافی و تقریرات شافی میداشت تصانیف عالیه که هر یکے صوفی را حرز بازوے جان می تواند شد
بر آن شاهد عادل هستند الله تعالی کسے را چنان موفق سازد که هر همه را طبع کنانیده دهد کازان کیفیت
تبحر علمی عموماً و بحر زخارے در علم تصوف خصوصاً دریافته می شود ترقیات ظاهری و باطنی چنانکه از ذات
بابرکاتش صد دریافت از احدے درین خاندان بدریافت نرسید غرضکه تاکجا نویسم که هنوز مشتے از خروارے

هم نیست آخر آخر چند سال قبل از وفات مخلصین صادقین را از خبر وصال خود می آگاهانیدند مگر کسی را بوجه غفلت خود که از افراط خلوص و محبت بود یقین نمی شد با این همه که کسلمندی مزاج که فی الحقیقت جاذبهٔ الهی بود روزانه ماندن گرفت مگر در اندک علاج سکون می شد تا آنکه از بست و هفتم ماه شوال المکرم سنه یک هزار و سه صد و بست و سه[۱] هجری سلسلهٔ علالت مستقل گشت و یوماً فیوماً ترقی پذیرفت از حضار مجلس برای تسلی و تشفی می فرمودند که اندوهگین مشوید و مطمئن مانید ما عنقریب صحت می یابیم و اگر کسی را زاید منتشر معلوم می شد خیالش را چنان از دل وی دور می کردند که باز آن خطره مولم و موذی پیرامون خاطر وی نمی گشت المختصر چونکه عشاق الهی و مشتاقان جمال ایزدی دمی در فراق ماندن دشوار و مرقع وحدت حقیقی را طلبگار می مانند از بست و پنجم ذی الحجه در علالت اشتداد شد و باز مزاج مبارک باصلاح نگرائید انچه تکالیف صعب که درین روزها بوجه علالت دیده شدند بچه طور در تحریر آورده شوند بجز اینکه این هم بوجه صلابت فی الدین و باعث رفع درجات عالیه بود بلکه از لوازم مرتبهٔ قطبیت زمان توان شمرد بمقتضای حدیث شریف که اشد الناس بلاءً الانبیاء ثم الامثل فالامثل بتاریخ بستم ماه محرم الحرام روز جمعه که صبحش تاریک تر بود از شام غم و الم و روزش روشن تر بود از صبح قیامت زاید مظلم از هنگام صبح نظام نبض متغیر شد و ظاهراً بجز قدری ضعف امری دیگر چنان نبود که از آن قیاس می توان بود که همین روز برای ما همه نمونه قیامت خواهد شد و همین روز آفتاب فلک قلندریه با نزول ولی غروب خواهد شتافت وقت نماز جمعه چند بار بر زبان مبارک رفت که از نماز جلد فراغت باید کرد بالآخر بعد نماز عصر از مرتبهٔ تشبیهات عبدیت جسمانی عروج بمرتبهٔ اطلاق صفات الوهیت رحمانی فرمودند یعنی روح مبارکش از قفس عنصری پرواز کرده بمعشوق حقیقی پیوست افسوس صد افسوس

ع

تا گشت شمع روی تو از انجمن جدا	پروانه در فراق جدا سوخت من جدا
هر یک بیاد زلف و رخش می خورند خون	ریحان جدا بنفشه جدا یاسمن جدا
از یک نگاه ناز تو در کوهسار و دشت	مجنون جدا فریفته شد کوهکن جدا

از رحلت بی هنگامش هر خرد و بزرگ را

[۱] بالکسر بمعنی یکسو شدن از خلق ۱۲

چنان صدمۀ فراق فرو خورد که نتوان گفت هر کسی را المی و تلهفی بود و هر یکی را دردی و تاسفی بیشی از دیدۀ دل
گریان و بعضی از چشم ظاهر اشک ریزان طائفۀ از حدوث این حادثه مضطر و جماعتی از مشاهدۀ این واقعه متالم
و متحیر علی الصباح بتاریخ بست و یکم از تجهیز و تکفین فراغت کرده بعد نماز ظهر جانب مشرق روضۀ شریفه حضرت
الحضرات مرشدی شاه تراب علی قلندر قدس سره برزمین افتاده که اکثر آن را برای مزار خود تجویز می کرد جسد
شریفش را بخاک سپردند والفراق گویان و اشک ریزان واپس آمدند ؏ نمی یابم سراغ رهبر در راه عدم ای دل
صبا گشتم غبار راه گشتم جستجو گشتم بعد پنج روز از وفات مخلص واثق و مرید صادق ایشان نواب عبدالکریم خان
صاحب بنای روضه و حریم انداخته خود را در همچشمان و زمرۀ مریدان سربلند ساختند و بسعی و کوشش
نواب صاحب موصوف و دیگر خدام حریمش قریب تیاری رسیده اکنون عمارت گنبد باقی ست خدا کند
که آن هم زود تر باتمام رسد از ان زمان سوادش شایسته و عنوانش پیراسته چنان می نماید که تعلق از دیدن
دارد وسعت و فرحت و برکت که دران مقام ست او را چه توان گفت آری ؏ برزمینی که نشان کف پایش باشد
سالها سجدۀ صاحب نظران خواهد بود ۔ از خلفای ایشان حضرت مولوی شاه ولایت احمد صاحب لاهرپوری
خواهرزادۀ مولوی شاه محمد اسمعیل صاحب لاهرپوری سجاده نشین آستانۀ فیض کاشانه حضرت شاه
مجتبیٰ المعروف بشاه مجا قلندر لاهرپوری و جناب حکیم شاه محمد رضا المعروف به مسافر شاه ساکن اٹاوه
نزیل حیدرآباد و دیگر مخلصان و صاحبزادگان ایشان سلمهم الله تعالی عن آفات الدارین و اذاقهم حلاوة
الایمان والعرفان و رقاهم الی اعلی مراتب النشاتین ۔

قطعۂ تاریخ وفات حضرت ایشان از قاضی نور الحسن صاحب صفی پوری المتخلص به هاشمی

دخل الجنة علی السرور	بکت الارض والسماء و ما	هاشمی قال عام رحلته
فات من کان شهرة العلما ۱۳ ۲۲	الصنامنه	مات من کان حافظ القرآن
فاز فی الخلد طالب المولی	مهر انور بچرخ عالم بود	همه تن نور بود مرد خدا
ما رأینا کخلقه فی الخلق	ما سمعنا نظیره حاشا	نور بر نور علم با عمل ست

قلب انور بہر و جلوہ نما
حافظ دین احمدی رفتہ
احرق قلبی الا دا و یلا
گشت روز جہان سیاہ چو شب
گشت پنہان بزیر ابر فنا

مات من لیس مثلہ بشر
بغمش ماتمے چو حشر بپا
بستمین از مہ محرم آہ
رفت مہر سپہر جود و سخا
ہاشمی روشن ست سال وصال

کان فی العلم اکرم الفضلا
نمر کنوم العروس قال لہ
شد ز دار فنا بملک بقا
مہر ایمان بماہ عرفان داشت
مہر انور باوج خلد صفا
۱۳۲۴ھ

جدول تواریخ و سنین ولادت و وفات و مدت عمر و مدفن حضرات پیران سلاسل عالیہ ثمانیہ

سلسلۂ عالیۂ قلندریہ باسطیہ کاظمیہ

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
۱	جناب رسالت پناہ محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ بعد طلوع صبح صادق عام الفیل	۱۲ ربیع الاول روز دوشنبہ وقت چاشت سنہ ۱۱ ہجری	۶۳ سال	مدینہ منورہ حجرۂ حضرت عائشہ رض	بقول محدثین ۲
۲	حضرت امیر المومنین علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ	۱۳ رجب روز جمعہ خانۂ کعبہ	۲۱ رمضان المبارک سنہ ۴۰ھ شب دوشنبہ	۶۳ و بقولے ۶۵ سال	نجف اشرف	بقولے روز جمعہ ۱۷ و بعضے ۲۳
۳	حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بہ عبد اللہ علمبردار قلندر	+	۱۲ ذی الحجہ	۶۰۰ سال و بقولے زائد ازان	شہر پٹن من مضافات ملتان	
۴	حضرت سید خضر رومی قلندر	آغاز صدی پنجم	۱۸ رجب المرجب سنہ ۷۵ ہجری	۳۵۰ سال سہ صد پنجاہ	شہر کیدران روضہ خانجی شہید ست	
۵	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر قلندر	سنہ ۶۳۷ ہجری	۲۰ ذی الحجہ سنہ ۸۳۷ ہجری بروز چہارشنبہ	دو صد سال	کوہ مانڈو صوبہ مالوہ	
۶	حضرت شیخ قطب الدین بنیادل قلندر	سنہ ۷۶ ہجری	۲۵ شعبان سنہ ۹۲۵ ہجری	۱۴۹ و بقولے ۲۰۰ سال	جونپور قریب جیل خانہ	و بقولے سنہ ۸۸۰ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۷	حضرت شیخ محمد قطب قلندر		۹ ذی القعدہ	۹۰ سال	جونپور	
۸	حضرت شاہ عبد السلام قلندر	سنہ ۸۶۱ ہجری	۱۵ ذی القعدہ روز دوشنبہ سنہ ۹۶۷ ہجری	زائد از ۱۰۵ سال	جونپور	
۹	حضرت شاہ عبد القدوس قلندر	سنہ ۹۴۲ ہجری	۱۲ شوال سنہ ۱۰۵۲ ہجری روز یکشنبہ	زائد از ۱۱۰ سال	جونپور	
۱۰	حضرت شاہ مجتبیٰ المعروف بشاہ مجا قلندر	سنہ ۱۰۲۱ ہجری	۱۵ ربیع الآخر سنہ ۱۰۸۴ ہجری	۶۳ سال	لاہرپور من مضافات سیتاپور	
۱۱	حضرت شاہ فتح قلندر		۲۲ شعبان سنہ ۱۱۱۸ ہجری		قلندرپور از توابع اعظم گڈھ	
۱۲	حضرت شاہ الہدیا احمد قلندر		۲۲ ذی الحجہ سنہ ۱۱۴۷ ہجری		لاہرپور روضہ حضرت شاہ مجا قلندر	
۱۳	حضرت شاہ باسط علی قلندر	سنہ ۱۱۱۴ ہجری	۱۷ ذی الحجہ سنہ ۱۱۹۶ ہجری شنبہ	۸۲ سال	دیگدھ متعلقہ الہ آباد	
۱۴	حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	۱۷ رجب المرجب سنہ ۱۱۵۸ ہجری روز دوشنبہ	۲۱ ربیع الآخر سنہ ۱۲۲۱ ہجری شب چارشنبہ	۶۳ سال	کاکوری	
۱۵	حضرت شاہ تراب علی قلندر	سنہ ۱۱۸۱ ہجری	۵ جمادی الاولیٰ روز یکشنبہ سنہ ۱۲۷۵ ہجری	۹۴ سال	کاکوری	
۱۶	حضرت شاہ حیدر علی قلندر	۸ شعبان سنہ ۱۲۰۵ ہجری	۲۰ شوال سنہ ۱۲۸۴ ہجری شب شنبہ	۷۹ سال	کاکوری	
۱۷	حضرت شاہ تقی علی قلندر	۱۷ رجب سنہ ۱۲۱۳ ہجری	۱۷ رجب سنہ ۱۲۹۰ ہجری روز چارشنبہ	۷۷ سال	کاکوری	
۱۸	حضرت شاہ علی اکبر قلندر	۱۱ ربیع الاول سنہ ۱۲۴۹ ہجری	۱۷ رجب سنہ ۱۳۱۴ ہجری روز چارشنبہ	۶۵ سال	کاکوری	
۱۹	حضرت شاہ علی انور قلندر	۱۱ ربیع الآخر سنہ ۱۲۶۹ ہجری	۱۲ محرم سنہ ۱۳۲۴ ہجری روز شنبہ	۵۴ سال	کاکوری	

نمبر شمار	اسمائی شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
		سلسلۂ عالیہ قادریہ رضویہ				
۱	حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۴ شعبان وبقولے ۵ شعبان ۴ سنہ ہجری	۱۰ محرم روز شنبہ وبقولے جمعہ ۶۱ سنہ ہجری	۵۶ وبقولے ۵۷ سال	کربلائے معلی	نزد بعضے ۶۰ سنہ ہجری
۲	حضرت امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۵ شعبان روز پنجشنبہ ۳۳ سنہ ہجری وبقولے ۳۸ سنہ ہجری	۱۸ محرم ۹۴ سنہ ہجری	۶۱-۶۲-۵۸-۵۷-۵۵ سال	جنت البقیع	نزد بعضے ۹۳ سنہ ہجری و ۹۵ سنہ ہجری
۳	حضرت امام محمد باقر رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۳ صفر روز جمعہ ۵۷ سنہ ہجری	ماہ ربیع الاول ۱۱۳ سنہ ہجری	۵۲-۵۷-۶۰-۷۳ سال	جنت البقیع	نزد بعضے ۱۱۴ سنہ ہجری و ۱۲۵ سنہ ہجری
۴	حضرت امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۷ ربیع الاول ۸۳ سنہ ہجری یا ۸۰ سنہ ہجری	۱۵ رجب نزد بعضے شنبہ ۱۴۸ سنہ ہجری	۶۸-۶۵ سال	جنت البقیع	نزد بعضے ۱۶ شوال
۵	حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۷ صفر ۱۲۸ سنہ ہجری وبقولے ۱۲۹ سنہ ہجری	۲۴ صفر ۱۸۳ سنہ ہجری	۵۴-۵۵ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۵ رجب وبقولے ۱۵ و ۱۸۶ سنہ ہجری
۶	حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ	۱۱ ربیع الآخر روز پنجشنبہ ۱۵۳ سنہ ہجری	۲۱ رمضان المبارک ۲۰۲ سنہ ہجری	۵۵ سال	مشہد مقدس مضافات طوس	نزد بعضے ۹ صفر ۲۰۳ سنہ ہجری
۷	حضرت خواجہ معروف کرخی رح		۲ محرم ۲۰۰ سنہ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے ۱۰ و ۲۰۱ و ۱۶۵ سنہ ہجری
۸	حضرت خواجہ سری سقطی رح		۳ رمضان المبارک ۲۵۳ سنہ ہجری شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے ۱۳ و ۲۵۱ رجب ۲۵۰ سنہ ہجری
۹	حضرت شیخ ابو القاسم جنید بغدادی رح		۲۷ رجب ۲۹۷ سنہ ہجری روز شنبہ		بغداد شریف	نزد بعضے ۲۹۸ و ۲۹۹ سنہ ہجری
۱۰	حضرت شیخ ابوبکر شبلی رح	۲۴۷ سنہ ہجری	۲۷ ذی الحجہ ۳۳۴ سنہ ہجری	۸۸ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۱۰ و ۳۳۲ سنہ ہجری
۱۱	حضرت شیخ عبد العزیز تمیمی					

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ وتاریخ ولادت	سنہ وتاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱۲	حضرت شیخ ابوالفضل عبدالواحد تمیمی		۵ جمادی الآخر سنہ ۴۲۵ ہجری		بغداد مقبرہ امام احمد ابن حنبل	نزد بعضے سنہ ۴۲۶ ہجری
۱۳	حضرت شیخ ابوالفرح یوسف طرطوسی	۳ شعبان سنہ ۴۴۷ ہجری			طرطوس	
۱۴	حضرت شیخ ابوالحسن علی ہکاری	سنہ ۴۰۹ ہجری	ماہ محرم سنہ ۴۸۶ ہجری	۷۷ سال	ہکار	نزد بعضے سنہ ۴۸۶ ہجری و سنہ ۴۸۵ ہجری
۱۵	حضرت شیخ ابوسعید مبارک مخزومی		ماہ محرم سنہ ۵۱۳ ہجری		بغداد شریف	نزد بعضے سنہ ۵۰۸ ہجری
۱۶	حضرت شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی رض	اول شب رمضان سنہ ۴۷۱ ہجری یا سنہ ۴۷۰ ہجری	۱۱ ربیع الآخر سنہ ۵۶۱ ہجری شب شنبہ	۹۰ سال یا ۹۱ سال	بغداد شریف	نزد بعضے ۹ ماہ مذکور ۱۷ ماہ سنہ ۵۶۲ ہجری و نزد بعضے
۱۷	حضرت شیخ شہاب الدین سہروردی	ماہ رجب سنہ ۵۳۹ ہجری	غرہ محرم سنہ ۶۳۲ ہجری	۹۳ سال	بغداد شریف بیرون شہر	
۱۸	حضرت سید نورالدین مبارک غزنوی		۱۳ ربیع الآخر سنہ ۶۴۷ ہجری		دہلی جانب شرقی حوض شمسی	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری
۱۹	حضرت سید نظام الدین غزنوی					
۲۰	حضرت سید نجم الدین غوث الدہر ملتانی		بالا گذشت			

سلسلۂ عالیہ چشتیہ قطبیہ

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ وتاریخ ولادت	سنہ وتاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت خواجہ حسن بصری	سنہ ۲۱ ہجری	غرہ رجب سنہ ۱۱۰ ہجری شنبہ	۸۹ سال	بصرہ	نزد بعضے ۴ محرم و ۵ ماہ و سنہ ۱۱۱ ہجری
۲	حضرت خواجہ عبدالواحد ابن زید رح		۲۷ صفر سنہ ۱۷۷ ہجری پنجشنبہ		بصرہ	نزد بعضے سنہ ۱۷۶ ہجری

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۳	حضرت خواجہ فضیل بن عیاض	سنہ ۱۰۷ ہجری	۳ ربیع الاول سنہ ۱۸۷ ہجری	۸۰ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۲۷ ماہ محرم
۴	حضرت خواجہ ابراہیم بن ادہم		غرہ شوال سنہ ۲۸۰ ہجری		بلخ و نزد بعضے شام	نزد بعضے ۲ جمادی الاولیٰ سنہ ۱۶۱ھ و سنہ ۱۶۲ھ و سنہ ۱۶۶ھ
۵	حضرت خواجہ حذیفۃ المرعشی		۱۴ شوال سنہ ۲۵۲ ہجری		مرعش	نزد بعضے ۲۴ شوال سنہ ۲۷۶ھ و ۲۵ شوال
۶	حضرت خواجہ ہبیرۃ البصری	سنہ ۱۶۷ ہجری	۷ شوال سنہ ۲۸۷ ہجری	۱۲۰ سال	بصرہ	نزد بعضے ۸ شوال
۷	حضرت خواجہ ممشاد علو دینوری		۱۴ محرم سنہ ۲۹۹ ہجری چہار شنبہ		دینور	نزد بعضے ۱۴ و سنہ ۲۹۸ ہجری
۸	حضرت خواجہ ابو اسحٰق چشتی		۱۴ ربیع الآخر سنہ ۳۲۳ ہجری		عکہ	نزد بعضے سنہ ۳۲۹ ہجری
۹	حضرت خواجہ ابو احمد چشتی	۳ جمادی الآخرہ و بقولے ۷ رمضان سنہ ۲۶۰ ہجری	یکم جمادی الآخرہ سنہ ۳۵۵ھ	۹۵ سال	چشت	نزد بعضے ۱۰
۱۰	حضرت خواجہ ابو محمد چشتی	شب عاشورہ سنہ ۳۳۱ ہجری	یکم رجب سنہ ۴۲۱ ہجری	۹۰ سال	چشت	نزد بعضے ۴ ربیع الآخر و غرہ جمادی الآخرہ سنہ ۴۱۱ھ
۱۱	حضرت خواجہ ابو یوسف چشتی	سنہ ۳۷۵ ہجری	۴ ربیع الآخر سنہ ۴۵۹ ہجری	۸۴ سال	چشت	نزد بعضے ۳ رجب و ۲۶ ربیع الآخر
۱۲	حضرت خواجہ مودود چشتی	سنہ ۴۳۰ ہجری	یکم رجب سنہ ۵۲۷ ہجری	۹۷ سال	چشت	
۱۳	حضرت خواجہ حاجی شریف زندنی	سنہ ۴۹۲ ہجری	۱۳ رجب سنہ ۶۱۲ ہجری	۱۲۰ سال	زندنہ توابع بخارا	نزد بعضے ۳ رجب و ۹
۱۴	حضرت خواجہ عثمان ہارونی	سنہ ۵۲۶ ہجری	۷ شوال سنہ ۶۱۷ ہجری	۹۱ سال	مکہ معظمہ	نزد بعضے ۱۶ و ۵ و ۶ ماہ مذکور
۱۵	حضرت خواجہ معین الدین سنجری چشتی	سنہ ۵۳۷ ہجری	۶ رجب دو شنبہ سنہ ۶۳۳ ہجری	۹۷ و بقولے ۱۰۷ سال	اجمیر شریف	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری و سنہ ۶۳۶ ہجری
۱۶	حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی		۱۴ ربیع الاول سنہ ۶۳۳ ہجری	۵۲،۵ سال	دہلی قریب حوض شمسی	نزد بعضے سنہ ۶۳۲ ہجری
۱۷	حضرت سید خضر رومی قلندر		بالا گذشت			

سلسلۂ عالیہ سہروردیہ بعد حضرت قطب الدین بینا دل قلندر رح

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت شمس الدین ڈھن	سنہ ۷۴۳ ہجری	سنہ ۸۴۰ ہجری	زائد از صد سال	ظفر آباد متعلقہ جونپور روضہ مخدوم چراغ ہند رح	
۲	حضرت شیخ رکن الدین ابو الفتح سکین		۹ محرم سنہ ۸۶۷ ہجری		//	نزد بعضے سنہ ۸۷۴ ہجری
۳	حضرت شیخ صدر الدین حاجی چراغ ہند	سنہ ۸۰۰ ہجری	۸ ذیقعدہ سنہ ۸۶۵ ہجری	۶۵ سال	ظفر آباد محلہ شیخواڑہ	نزد بعضے سنہ ۸۶۹ ہجری و سنہ ۸۹۵ھ

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۴	حضرت شیخ رکن الدین رکن عالم ابو الفتح ملتانی	سنه ۶۴۷ هجری روز جمعه	۹ جمادی الاولے سنه ۶۳۵ هجری پنجشنبه	۸۸ سال	ملتان	نزد بعضے ۱۶ رجب
۵	حضرت شیخ صدر الدین عارف رح	شب جمعه سنه ۶[illegible] هجری	۲۳ ذی الحجه سه شنبه سنه ۶۸۴	[illegible] سال	ملتان	نزد بعضے سنه ۶۷[illegible] هجری
۶	حضرت خواجه بهاء الدین زکریا	شب جمعه ماه رمضان المبارک سنه ۵۶۶ هجری یا سنه ۵۷۸ هجری	۷ صفر سنه ۶۶۶ هجری پنجشنبه	۱۰۰ سال یا ۸۸ سال	ملتان حصار قدیم	نزد بعضے ۷ صفر سنه ۶۶۱ هجری
۷	حضرت شیخ شهاب الدین سهروردی		بالاگذشت			
۸	حضرت شیخ ضیاء الدین ابو النجیب سهروردی		۱۲ جمادی الاخری شب شنبه سنه ۵۶۳ هجری		بغداد	نزد بعضے شب پنجشنبه ۱ رجب سنه ۵[illegible] هجری و نزد بعضے ۱ رمضان
۹	حضرت شیخ وجیه الدین ابو حفص سهروردی		۲۷ شعبان سه شنبه سنه ۵۶۶ هجری		بغداد	
۱۰	حضرت شیخ محمد بن عبد الله المعروف بعمویه		ماه رجب سنه ۳۷۳ هجری			
۱۱	حضرت شیخ احمد اسود دینوری سلمی		ذی الحجه سنه ۳۶۷ هجری		سمرقند	نزد بعضے ۲۷ محرم سنه ۳[illegible] هجری

سلسله عالیه طیفوریه بعد حضرت سید خضر رومی قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۱	حضرت میر جمال الدین مجرد ساوجی				نائن میان یزد و اردستان	
۲	حضرت طیفور شامی عرف ابو یزید بسطامی	سنه ۱۳۶ هجری	۱۵ شعبان سنه ۲۶۱ هجری جمعه	۱۲۵ سال	بسطام	نزد بعضے سنه ۲۳۴ و نزد بعضے ۱۴ شعبان ۲۶۱ و [illegible]

سله ایشان را از حضرت ممشاد علو دینوری و او شان را از سید الطائفه جنید بغدادی تا آخر چنانکه در سلسله قادریه بالاگذشت ۱۲

سله ایشان را از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه و او شان را از آبای خود چنانکه در سلسله قادریه بالاگذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
	سلسلۂ عالیہ فردوسیہ بعد حضرت قطب الدین بنیادل قلندر رح					
۱	حضرت شیخ حسین بن معز شمس البلخی معروف بہ نوشہ توحید	سنہ ۷۵۴ ہجری	سنہ ۸۶۹ ہجری	۱۱۵ سال	بہار	
۲	حضرت شیخ مظفر شمس البلخی		۲۷ جمادی الاولیٰ سنہ ۸۰۰ھ		عدن	
۳	حضرت شیخ شرف الدین احمد یحییٰ منیری	ماہ شعبان روز جمعہ سنہ ۶۶۱ ہجری	۶ شوال سنہ ۷۸۲ ہجری	۱۲۱ سال	بہار	
۴	حضرت شیخ نجیب الدین فردوسی		۱۷ جمادی الاولیٰ سنہ ۷۳۲ ہجری		دہلی حوض شمسی	نزد بعضے ۱۳ محرم
۵	حضرت شیخ رکن الدین فردوسی		۲۵ جمادی الاولیٰ سنہ ۷۲۴ھ		دہلی	
۶	حضرت شیخ بدر الدین سمرقندی		سنہ ۷۱۶ ہجری		سنگولہ	
۷	حضرت شیخ سیف الدین باخرزی	سنہ ۵۸۵ ہجری	۱۳ شعبان سنہ ۶۵۸ھ چہار شنبہ	۷۳ سال	بخارا	
۸	حضرت شیخ نجم الدین[۱] کبریٰ		۱۰ جمادی الاولیٰ سنہ ۶۱۸ ہجری	زائد از ۶۰ سال	خوارزم در خانقاہ خود	نزد بعضے شنبہ ۹ رمضان و ۲۹ ذی الحجہ
	سلسلۂ عالیہ مداریہ بعد حضرت قطب الدین بنیادل قلندر رح					
۱	حضرت حاجی بڈھن					
۲	حضرت شیخ ابو الفتح مست		سنہ ۹۴۲ ہجری			
۳	حضرت شیخ قاضن		۳ صفر سنہ ۸۹۲ ہجری		جونپور	
۴	حضرت مولانا حسام الدین سلامتی		۹ ربیع الاول سنہ ۸۴۲ ہجری		جونپور	

[۱] ایشان را از حضرت ضیاء الدین ابو النجیب سہروردی تا آخر چنانکہ در سلسلہ سہروردیہ بالا گذشت ۱۲

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلافات
۵	حضرت شیخ بدیع الدین قطب المدار	سنہ ۲۱۵ ہجری بقولے یکم شوال سنہ ۲۴۲ ہجری بوقت صبح روز دوشنبہ	۱۸ جمادی الاولیٰ روز پنجشنبہ سنہ ۸۳۸ ہجری	۲۲۵ سال	مکن پور از توابع قنوج	نزد بعضے ۱۷ ماہ مذکور
۶	حضرت طیفور شامی					
۷	حضرت شیخ امین الدین شامی		۱۹ صفر چہارشنبہ سنہ ۷۱ھ		بغداد	
۸	حضرت شیخ عبد العزیز مکی المعروف بعبد اللہ علمبردار قلندر					
۹	حضرت امیر المؤمنین سیدنا ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ	۲ سال ۲ ماہ بعد از واقعۂ فیل	۲۲ جمادی الآخرہ سنہ ۱۳ ہجری شب سہ شنبہ	۶۳ و بقولے ۶۵ سال	مدینہ منورہ روضۂ نبوی صلی اللہ علیہ وسلم	نزد بعضے آخر روز دوشنبہ ۲۲ ماہ مذکور

سلسلۂ عالیہ نقشبندیہ بعد حضرت شاہ محمد کاظم قلندر رح

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلافات
۱	حضرت مولوی احمدی				کرسی ضلع بارہ بنکی	
۲	حضرت سید محمد عدل المعروف بشاہ لعل بریلوی		۱۱ رمضان المبارک سنہ ۱۱۹۲ ہجری		رائے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	-
۳	حضرت سید محمد رح	سنہ ۱۰۷۲ ہجری	۲۴ ربیع الآخر دوشنبہ سنہ ۱۱۵۶ھ	۸۴ سال	رائے بریلی تکیہ شاہ علیم اللہ	
۴	حضرت سید شاہ علیم اللہ رح	سنہ ۱۰۳۳ ہجری	۸ ذی الحجہ سنہ ۱۰۹۶ ہجری	۶۳ سال	رائے بریلی	نزد بعضے ۹ ذی الحجہ سنہ ۱۰۸۱ھ
۵	حضرت سید آدم بنوری رح		۱۳ شوال سنہ ۱۰۵۳ ہجری		مدینہ منورہ جنت البقیع	
۶	حضرت شیخ احمد سرہندی مجدد الف ثانی	سنہ ۹۷۱ ہجری	۲۸ صفر سنہ ۱۰۳۴ ہجری سہ شنبہ	۶۳ سال	سرہند	
۷	حضرت خواجہ باقی باللہ رح	سنہ ۹۷۲ ہجری	۲۵ جمادی الآخرہ سنہ ۱۰۱۲ھ	۴۰ سال	دہلی متصل قدم رسول ص	
۸	حضرت خواجہ محمد امکنگی رح	سنہ ۹۱۸ ہجری	۲۲ شعبان سنہ ۱۰۰۸ ہجری	۹۰ سال	امکنک من مضافات سمرقند	

نمبر شمار	اسمائے شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	اختلاف
۹	حضرت مولانا درویش محمد رح		۱۹ محرم سنہ ۹۷۰ ہجری		اسفرار	نزد بعضے سنہ ۹ ہجری
۱۰	حضرت مولانا محمد زاہد رح		یکم ربیع الاول سنہ ۹۳۶ھ		وخش	
۱۱	حضرت خواجہ عبید اللہ احرار رح	ماہ رمضان سنہ ۸۰۶ ہجری	۲۹ ربیع الاول شب شنبہ سنہ ۸۹۵ ہجری	۹۰ سال	سمرقند	
۱۲	حضرت مولانا یعقوب چرخی رح		۵ صفر سنہ ۸۵۱ ہجری		ہلغتون من مضافات حصار	
۱۳	حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند رح	محرم سنہ ۷۱۸ ہجری وبقولے سنہ ۷۲۸ ہجری	۳ ربیع الاول شب دوشنبہ سنہ ۷۹۱ ہجری	۷۳ سال وبقولے ۶۳	قصر عارفان من مضافات بخارا	
۱۴	حضرت سید امیر کلال رح		جمادی الاولیٰ پنجشنبہ سنہ ۷۷۲ھ		سوخار من مضافات بخارا	نزد بعضے ا جمادی الآخرہ ۹۱ - و ۱۵
۱۵	حضرت خواجہ محمد بابا سماسی رح		۱۰ جمادی الآخرہ سنہ ۷۵۵ ہجری		سماسی من مضافات بخارا	
۱۶	حضرت خواجہ عزیزان علی رامیتنی	سنہ ۵۹۱ ہجری	۲۷ رمضان المبارک سنہ ۷۱۵ ہجری	۱۳۰ سال	خوارزم	نزد بعضے ۲۸ ذیقعدہ سنہ ۷۲۱ ہجری و سنہ ۷۱۵ ہجری
۱۷	حضرت خواجہ محمود انجیر فغنوی		۱۷ ربیع الاول سنہ ۷۱۵ ہجری		بخارا	نزد بعضے سنہ ۷۱۷ ہجری
۱۸	حضرت خواجہ عارف ریوگری رح		یکم شوال سنہ ۷۱۵ ہجری شنبہ		ریوگر	
۱۹	حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی رح		۱۲ ربیع الاول سنہ ۵۷۵ھ دوشنبہ		غجدوان	
۲۰	حضرت خواجہ یوسف ہمدانی رح	سنہ ۴۴۰ ہجری	۲۷ رجب سنہ ۵۳۵ھ	۹۵ سال	مرو	نزد بعضے غرہ صفر
۲۱	حضرت خواجہ ابو علی فارمدی رح	سنہ ۴۳۴ ہجری	۴ ربیع الاول سنہ ۴۷۷ھ	۴۳ سال	طوس	
۲۲	حضرت خواجہ ابو الحسن خرقانی رح	سنہ ۳۵۲ ہجری	۱۰ محرم سنہ ۴۲۵ ہجری	۷۳ سال	خرقان	نزد بعضے ۱۵ رمضان سنہ ۴۲۴ ہجری
۲۳	حضرت شیخ ابو یزید بسطامی رح		بالا گذشت			
۲۴	حضرت امام جعفر صادق رض		بالا گذشت			
۲۵	حضرت امام قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رض	سنہ ۳۰ ہجری	۲۴ جمادی الاولیٰ سنہ ۱۰۷ ہجری	۷۶ وبقولے ۷۲ ونزد بعضے متجاوز از صد سال	مدینہ منورہ	نزد بعضے سنہ ۱۰۸ ہجری و ۱۰۲ھ و سنہ ۱۰۶ ہجری و ۱۱۲ ہجری

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۲۶	حضرت سلمان فارسی رح		۱۰ رجب ۳۳ سنہ ہجری	۱۵۰ اور بقولے ۲۵۰ و ۳۵۰	مدائن	نزد بعضے ۷ جمادی الآخرہ ۳۵ سنہ ہجری
۲۷	حضرت امیر المومنین سیدنا ابی بکر ن الصدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ		بالاگذشت			

جدول دیگر مشتمل بر سنین ولادت و وفات و مدت عمر و مدفن حضرات قلندران عظام کہ اسمای گرامی شان درین کتاب و تتمہ ضمناً آمدہ اند

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱	حضرت شاہ بوعلی قلندر رح		۱۲ رمضان پنجشنبہ ۷۲۴ سنہ		پانی پت	
۲	حضرت شاہ نصیر الحق قلندر رح		۲۵ جمادی الاولی ۹۱۵ سنہ ھ ولقبولے ۱۰۱۵ سنہ ہجری		نیگوں ضلع جونپور	خلفاء حضرت شاہ قطب الدین بینادل قلندر جونپوری
۳	حضرت شاہ نور الحق قلندر رح		۲۲ صفر ۹۶۳ سنہ ہجری		سرہرپور	
۴	حضرت شاہ عبد الرحمن جانباز قلندر رح	۸۶۱ سنہ ہجری	۱۲ ذی الحجہ ۹۷۶ سنہ ہجری	تقریباً ۱۱۵ سال	لاہرپور من مضافات سیتاپور	خلفاء حضرت شاہ عبد السلام قلندر جونپوری
۵	حضرت شاہ محمود قلندر رح		۲۱ شعبان ۹۸۶ سنہ ہجری		لکھنؤ بنگالی باغ	
۶	حضرت شاہ محمد شاہ قلندر رح	۱۰۲۰ سنہ ہجری	۲۶ رمضان دو شنبہ ۱۱۴۰ سنہ ھ	تقریباً ۱۲۰ سال	بڑگانوں متعلقہ الہ آباد	
۷	حضرت شاہ یوسف قلندر رح		۱۳ ذلقعدہ چارشنبہ ۱۱۰۶ سنہ ھ		امیٹھی ضلع لکھنؤ	
۸	حضرت شاہ ابو نجیب قلندر رح		۲۸ جمادی الآخرہ و بقولے ۲۶ ذیلقعدہ		امیٹھی ضلع لکھنؤ	خلفاء حضرت شاہ مجتبیٰ المعروف شاہ بینا قلندر الہ آبادی
۹	حضرت قاضی محمد مینا قلندر رح	۱۰۳۳ سنہ ہجری	۱۴ ربیع الآخر روز یکشنبہ ۱۱۲۹ سنہ ہجری	تقریباً ۹۶ سال	مہونہ ضلع لکھنؤ	
۱۰	حضرت قاضی محمد تقی قلندر رح	۱۰۷۲ سنہ ہجری	۷ ذی الحجہ دو شنبہ ۱۱۶۷ سنہ ھ	تقریباً ۹۴ سال	مہونہ ضلع لکھنؤ	

نمبر شمار	اسمای شریفہ	سنہ و تاریخ ولادت	سنہ و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۱۱	حضرت شاہ یوسف قلندر رح		۱۱۴۲ ہجری		قلندرپور از توابع اعظم گڈھ	خلیفہ حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ
۱۲	حضرت شاہ بہار اللہ قلندر رح		۷ رمضان المبارک		〃	خلف رشید حضرت شاہ فتح قلندر قدس سرہ
۱۳	حضرت سید محمد واصل عرف شاہنشاہ قلندر رح		۳ ذی الحجہ روز پنجشنبہ ۱۱۶۵ ہجری		دیوگڈھ متعلقہ الہ آباد	برادر خرد و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر رح
۱۴	حضرت شاہ عبدالرحمن قلندر ثانی رح		۲۵ محرم ۱۱۹۹ ہجری		لاہرپور	خلف و خلیفہ حضرت شاہ الہدیہ احمد قلندر قدس سرہ
۱۵	حضرت شاہ مسعود علی قلندر رح	۲۳ محرم روز یکشنبہ ۱۱۶۵ ہجری	۲۵ جمادی الاولیٰ روز دوشنبہ ۱۲۲۱ ہجری	۵۶ سال	دیوگڈھ	خلف و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر و بیعت و خرقہ حضرت شاہ تراب علی قلندر کاکوروی
۱۶	حضرت شاہ عبداللہ قلندر رح		۱۷ ذیقعدہ ۱۲۳۵ ہجری		لاہرپور	از ایشان اجازت و خلافت سلاسل سبعہ بحضرت شاہ تراب علی قلندر رح رسیدہ
۱۷	حضرت شاہ خدابخش قلندر رح		۱۹ ربیع الاول ۱۲۴۳ ہجری		دیوگڈھ در روضہ والد ماجد خود	خلف صغیر و خلیفہ حضرت شاہ باسط علی قلندر از ایشان نیز اجازت و خلافت سلاسل بحضرت شاہ تراب علی قلندر قدس سرہ رسیدہ
۱۸	حضرت شاہ بخشش علی قلندر رح		۱۱ شوال ۱۲۶۸ ہجری		بڑگانوں	خلف و خلیفہ حضرت شاہ خدابخش قلندر رح
۱۹	حضرت شاہ علی مظہر قلندر رح	۱۱۹۰ ہجری	۲۰ رجب چہارشنبہ ۱۲۶۹ ہجری	تقریباً ۷۹ سال	بڑگانوں	ایشان بہ بیعت و اجازت و خلافت حضرت شاہ حیدر علی قلندر کاکوروی بودند
۲۰	حضرت شاہ سلطان مہدی قلندر رح		۱۳ جمادی الآخرہ		لاہرپور	
۲۱	حضرت شاہ علاء الدین عرف شاہ غلام حضرت قلندر رح		۱۵ جمادی الآخرہ	۲۵ سال	لاہرپور	
۲۲	حضرت شاہ میر محمد قلندر رح	۵ رجب المرجب ۱۱۶۴ ہجری	۸ جمادی الاولیٰ دوشنبہ ۱۲۴۳ ہجری	تقریباً ۸۰ سال	کاکوری تکیہ شریف اندرون روضہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر	برادر خرد و خلیفہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی بودند
۲۳	حضرت مولانا شاہ حمایت علی قلندر رح	۱۱۸۵ ہجری	۲۵ رجب روز جمعہ ۱۲۲۶ ہجری	۴۱ سال	〃	ایشان خلف رشید و خلیفہ حضرت شاہ محمد کاظم قلندر کاکوروی بودند

نمبر شمار	اسمای شریفه	سنه و تاریخ ولادت	سنه و تاریخ وفات	مدت عمر	مدفن	کیفیت
۲۴	حضرت شاه رکن الدین قلندر رح	غرهٔ محرم الحرام سنه ۱۲۴۴ ہجری	۱۹ شعبان شنبه سنه ۱۳۰۶ ہجری	تقریبًا ۶۲ سال	لاہرپور	ایشان خلیفه حضرت مولانا شاه تقی علی قلندر کاکوروی بودند
۲۵	حضرت شاه محمد اسمٰعیل قلندر رح	۹ شعبان سنه ۱۲۷۷ ہجری	۱۳ شعبان روز چهارشنبه سنه ۱۳۲۶ ہجری	۴۹ سال	لاہرپور	

بسم الله الرحمٰن الرحیم

تقریظ از تازه افاضات جامع الکمالات مولانا محمد فرید الدین خان صاحب محدث کاکوروی

الحمد لله ذی الفضل والجود والکرم والصلوٰة والسلام علی من ارسله لهدایة الصراط المستقیم الاقوم وشرفنا بسبب بخطاب خیر الامم وعلی آله وصحبه الذین نصروا دینه وبذلوا اموالهم وانفسهم بنصره بالوجه الاتم الاکمل بالبرهان الاقوام اما بعد می گوید فقیر حقیر معتصم بحبل خدای متین ابو مسلم محمد فرید الدین خادم حجاج وعلما و دیندار کثرهم الله تعالیٰ وغفر له علوی حنفی قادری ماتریدی پسر حاجی حرمین شریفین قدوهٔ علمای متبحرین مولانا مولوی ابو الفرید محمد مسیح الدین علیخان بهادر طاب ثراه وجعل الجنة مثواه که بر ضمیر مرآت نظیر روشن دلان صبح نفس واضح باد که این سطری چند است در صفت کتاب مستطاب فصاحت مآب وسلاست آیات محتوی بر فوز و فلاح مسمی بانتصاح عن ذکر اهل الصلاح که بگلشن پردازی طبع بهار پیرای نادره کار و به نیرنگ سازی خامهٔ جادو طراز سحر نگار اریکه آرای معانی و بیان زیب ده سجادهٔ فقر مقبلان بارگاه سبحان حافظ کلام قدیم شاه علی انور قلندر رح صاحب سجادهٔ مرشدی و مولائی قدوة الکاملین زبدة العارفین حضرت شاه تراب علی قلندر قدس سره الاطهر که بزبان سابق بحیز تصنیف آمده بمعرض طبع در آورده بودند تا چون غبار غفلت کار بر دار آن مطبع از کسوت صحت

عاری بود بدین وجه جناب مصنف ممدوح آن را بجیز اشتهار نیاوردند در بیولا بموجب قول عرب العلماء لایبه
صاحبزادهٔ عالی قدر کیخسرو بارگاه علم و فن مهر نورانی چهر سپهر کمال بدر بلند قدر اوج بے زوال کشاف
مشکلات حقائق و معارف شاد کن ارواح آبا و اجداد عالی مقدار مفتاح مغلقات دقائق منبع مآثر
عز و شرف مطلع خورشید من عرف نفسه فقد عرف ربه **شاہ حبیب حیدر قلندر**
سلمہ اللہ تعالی خالق القوی والقدر و زاد علمه و استقام علی المنهج الارشد الاظهر تصحیح کتاب موصوف
پرداخته و بسیاری از فوائد و عوائد بفحوائے کم ترک الاوائل للاواخر اشیاء مهمه بازدیاد مضامین
فیض آگین جهد بلیغ فرموده حقا که اکنون کتاب مشارالیه قابل انتفاع هر خاص و عام گردیده بخصوص
متوسلان سلسلهٔ عالیهٔ کاظمیه را جانی تازه و فرحتے بے اندازه بخشیده حالا ختم کلام می نمایم و برین
اشعار دعائیه طرح سکوت بر زبان می رانم ؎

خرد با دولت او همنشین باد
همه دلها از و باشند خرم
بود شامش چو صبح وعدهٔ یار
جهان گشته چون خورشید پر نور

بدل بار ی مباد از آسمانش
مباد اکسیر مود و دلش غم
مبادش هرگز اندوهی ز گردون
ز جانش یا رب چشم بد دور

معین بخت او چرخ برین باد
بود روشن تر از خورشید جانش
شبش مانند روز وصل دلدار
دل خصمش بود دائم پر از خون

اللهم آمین بجاه محمد سید
المرسلین صلی الله وسلم علیه کلما ذکره الذاکرون و غفل عن ذکره الغافلون

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریظ از اخی و اعزی مولوی حافظ محمد اکرام علی کاکوروی سلمہ اللہ القوی

لسان ناطقه که ترجمان جنان ست لال ـ و جنانے که میزان لسان است بے مقال ـ در عوارف
ذات بے همالی و معارف صفات بے مثالی که مقدس ست از ادراک عقول و افهام ـ و منزه از شوائب
نقص و لواحق اجسام ـ انحصار نعمائے جلیله و احصار عطایائے جزیله او فزون ست از اندازهٔ وهم
و خیال ـ و بیرون از احاطهٔ قیل و قال ـ خیره در جنب وے را چه پایه و فکر بشری را چه پایه که در جاه تعریفش دم زند

و بر راه تصوفش قدم نهد که خود سراسیمگی و سرگشتگی نقد حال دارد اگر خیال آسمان سیر با نداز عروج ادنی
معارج حمدش هزار سال تردد بیجا نماید چهره به انفعال و عجز شوید تا برسائی ادراک ماهیتش چه رسد و اگر فکر
فلک پیما بالقصد طی یک نلخن از پایهٔ نردبان حقیقتش عمری بصعود گراید هنوز زیر پای تخجلت تا رسائی خود
باشد پا بدریافت کنهش چه کشند فی الجمله گفتگوی اینجا لب بهم بستن ست و معرفت اینجا بیخبر از خود
نشستن آثار قدرتش بر هر سپید اعیان و انوار حکمتش بر هر منشاء نمایان ذرات صحرای گیهان عمدهٔ توحید
کنند و قطرات دریای جهان غرهٔ تفرید زنند آری ع
چشم اگر بینا شود هر سو جمال یار هست
گوش اگر شنوا شود در هر سخن اسرار هست
و درود و سعادت ورود بر آن زیب فزیب که نمود و
نمود ناسوت ست و وجود وی وجود ملکوت جمالش آئینهٔ جمال لایزالی و جلالش نمونهٔ جلال ذوالجلالی
صراطش شمع صراط ربانی و بساطش بساط بزم نورانی مخاطب بخطاب انک لعلی خلق عظیم ملقب
بالقاب بالمومنین رؤف رحیم مصباح طالبین منهاج عابدین باعث آفرینش عالم و علت پیدائش بنی آدم ع
بی نشانی که از و نام و نشان می طلبی
بنگری آئینهٔ حسن رسول عربی
صلی الله تعالی علیه و سلم ما قام السماء علی العالم و بر آل و اصحاب اخیار که صدر آرای انجمن شریعت
و طریقت اند و رونق افزای بزم معرفت و حقیقت اتباع آنان مطلوب طالبین ست و اقتدای آنها
سیر عارفین اما بعد می گوید عزلت گزین گوشهٔ گمنامی و سرگشتهٔ وادی ناکامی معترف بعجز و قصور و نادانی
امیدوار رحمت یزدانی محمد اکرام علی تجاوز الله عن ذنوبه الخفی والجلی که تذکار اولیاء اخیار و اذکار
صلحای ابرار رافع کدورات خواطر و ضمائر ست و دافع خطرات صغائر و کبائر محلل مشکلات محصل سعادات
مقویی قلوب عارفین مصفی ارواح سالکین انیس واعظین مونس ذاکرین موجب حصول برکت باعث
نزول رحمت و نعم ما قیل عند ذکر الصالحین تتنزل الرحمة و از همین ست که اخلاف نامی و اسلاف گرامی
صحائف متعدد و ملافیظ مختلف در خوارق عظیمه و بوارق کریمهٔ سالکان طریقهٔ الهیه و عارفان دقائق
نامتناهیه در سلک تحریر کشیده دامن مراد مریدین را از گلهای بوقلمون انباشتند و کاملان ابحتی و
طالبان راهمتی ارزانی داشتند هر یکی از آن مخبر حالات عجیبه و مشعر واقعات غریبه اند اما از انجمله کتاب

کامل الفصاب مفید هر شیخ و شاب مایهٔ ارتیاح نسخهٔ انشراح اعنی انتصاح عن فکر اهل الصلاح
شانی عجیب شیبانی غریب از حرف حرفش لاجواب و لفظ لفظش انتخاب بعنوان نفیس اردو بیان
سلیس صفحهٔ وی عارض جمال خوبرویان و نقطه وی خال رخ مه جبینان غواصان بحر معرفت الیل
و خواضان نکات حقیقت راسبیل فرد مندان الم عشقیه را دوا دو مریضان حب الهیه را شفائی نی گوهر آبدار
حسن معانی را که صدف دری دریای همه دانی قلزم معانی را سفینه و جواهر مضامین را گنجینه است پیدا
نباشد که از تالیف لطیف و تصنیف شریف سلطان عرفا تلوین برهان کملا تمکین منبع ازهار یکتائی
مطلع انوار کبریائی واقف حقائق علوم کاشف دقائق علم و معلوم مروج قانون شریعت مصطفویه محی
مراسم طریقت مرتضویه آفتاب آسمان ولایت ماهتاب زمان هدایت معدن اسرار الهی مخزن تجلیات
نامتناهی جامع ملکات انسیه حاوی کمالات قدسیه محور اصحاب علم و عمل مرکز ارباب ملل و نحل
جنید زمان شبلی آوان امام همام مقتدای انام سالک مسالک ارشاد هادی مراحل فیض و رشاد
ملجای غریبان ماوای بیکسان مرشدی و استادی سیدی و سندی شیخی و مولائی محب ساقی کوثر
محبوب داور حضرت مولانا حافظ شاه علی انور قلندر نور الله تربته بانوار الازهر و افاض علینا فیوضاته
الاطهر بعون ملک العلام درین ایام فیض التیام آن کتاب مستطاب بار دیگر از تصحیح و تنقیح کلک براعت
سلک عالم اجل فاضل اکمل جامع معقول و منقول حاوی فروع و اصول خلاصهٔ دودمان کاظمیه
نقاوهٔ خاندان باسطیه شمس تجلای حیدری بدر سمای انوری نکته شناس شریعت اسراردان طریقت
مطرح فیوض فیاض اکبر سیدی و استادی اخی المعظم مولوی شاه حبیب حیدر بسط الله تعالی
ظلال رافته الانور بجمال حسن خوبی و خوش اسلوبی باضافهٔ مضامین ضروریه بطور تتمه و تکمیله آراسته
و پیراسته گشته سرمهٔ دیدهٔ اهل عرفان راحت بخش دل ارباب ایقان شد و به حسن کارپردازی اهل مطبع احسان
رونقی تازه و زینتی بی اندازه یافت که ه زفرق تا بقدم هر کجا نظر فگنی
کرشمه دامن دل میکشد که جا اینجاست یا رب تا قطره افشانی کلک گهربار سحاب جدول کش بیاض
روضهٔ امکان سبزهٔ جان بخش معانی این کتاب بچشم نظارگیان حدیقهٔ سخندانی و معنی رسان

گلکدۂ حقائق بیانی جلوہ فروز باد قطعۂ تاریخیہ ؎ + مقتدائے اکرامت انتساب کرد تصنیف کتاب مستطاب + گشتہ از روئے بلاغت لاجواب + تذکرہ تاریخ طبع این کتاب ۱۳۲۷ھ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

تقریظ از برادر عزیز مولوی محمد تقی حیدر سلمہ اللہ تعالی خالق القوی ولد ارشد خلف رشید حضرت مصنف رح

آب و رنگ گلستان سخن گستری بہ آبیاری ستایش نیایش حضرت احدیت و واحدیت ست جل جلالہ کہ در عین وحدت مائل بکثرت ست و در عین کثرت قائم بوحدت بے مثلی کہ مثالی ندارد و از ہر مثال سر برکرد بے مکانی کہ مکانے ندارد و بہر مکان جلوہ گری فرماید با وجود خفا در ہر مظہر عیان ست و با وجود ظہور از دیدۂ مردم نہان کریمے کہ اسم شریفش باعث تسکین قلوب عارفان و کاملان ست و رحیمے کہ ذکر جمیلش راحت دلہاے طالبان و واصلان حکیمے کہ شمع زبان را بنور بیان روشن فرمود و علیمے کہ ہزاران دقائق معانی را در پردۂ الفاظ ودیعت نمود خالق صباح و رواح خود ممدوح و خود مداح و زینت بزم نکتہ پروری بدستیاری نعت حبیبے ست کہ حبش سبب ظہور ہر بود و نابود گشت و بودش علت بودن ہر موجود و مشہود و وجود باجودے کہ نقطۂ دائرۂ شہود ست و موجودات عالم را مقصود خاک درش کحل البصر لاہوتیان و خاشاک رہش سرافراز ہاہوتیان نقش قدوم میمنت لزومش سجدہ گاہ انس و جان و نعلین پای مبارکش تاج سر کروبیان و عرشیان کونین لمعہ ایست از برق نور او و دارین شمہ ایست از نور ظہور او نقطۂ نبوت عنصر فتوت سرور انبیا سالار اصفیا احمد مجتبی محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم ؎

خواجۂ کونین رسول امین + خاک درش سرمۂ چشم یقین + و آل اطہار و صحاب اخیارش

کہ نجوم ہدایت و سرچشمۂ علوم بدایت و نہایت اند عارفان حقیقت اند و کاملان طریقت متابعت آنہا وسیلۂ نجات ازلی و موافقت آنہا ذریعۂ حیات ابدی مقتدائے انام اتقیائے کرام علیہم السلام الی یوم القیام

اما بعد از انجاکہ تذکرۂ علماے ابرار و صلحاے اخیار موجب سعادت و باعث خیر و برکت ست و از ہمین جاست کہ حضرات اہل تحقیق و تدقیق مکتوبات و ملفوظات حضرات صوفیۂ کرام و علماے عظام تصنیف فرمودہ بار منت بر خلق نہادہ اند کہ ہر یک بر روشن خوب ست و نزد صاحبدلان و طالبان مرغوب از انجملہ کتاب مستطاب نقاوت نصاب کہ نظر ارباب بصیرت مشاہدۂ انوار الٰہی را توتیاے حقیقت نما و قلوب مکاشفہ یاد خدائے را سویداے معرفت افزا ذریعۂ فلاح و نجاح اعنی **انتصاح عن ذکر اہل الصلاح** مصنفۂ قطب سپہر ولایت ماہ برج ہدایت مخزن نقود کمالات معدن جواہر حسنات شمع شبستان تحقیق مربع نشین بزم تدقیق مہبط انوار ربانی مظہر اسرار قرآنی غواص بحر حقیقت در یتیم دریاے شریعت صدر نشین شریعت مصطفویہ راس و رئیس طریقۂ مرتضویہ حسنۃ من حسنات سید المرسلین و معجزہ من معجزات خاتم النبیین ثانی شیخ اکبر حضرت مولانا حافظ **شاہ علی انور** قلندر قدس اللہ سرہ الاطہر

بظاہر شمولش بخلق خدا ✤ بباطن ز رنگ دوئی ہم جدا ✤ بوحدت گرائیدہ شد آنچنان حجاب دوئی رفتہ از میان ✤ الحق کتابی ست کہ بیان روشنش تجلی افروز دلہاے حقیقت آگاہ است و گم گشتگان منازل طریقت را چراغ ہدایت بر راہ نسخۂ شفا بخش امراض روحانی و شمع ظلمتکدۂ جہل و نادانی ہر نقطہ اش مردمک دیدۂ اولو الابصار و ہر لفظش بر فرق معنی گوہر نثار

حروفش چہرہ آرای گلستان ✤ سطورش رونمای سنبلستان ✤ سوادش چون سواد کاکل حور بیاضش چون بیاض صبح پرنور ✤ چہرہ کشای ملاحت لیلاے سخن در کسوت عبارتش آمادۂ شیوہ ہاے دلربائی ست و رنگ افروزی صباحت عذرای معنی از آئینۂ بیانش در انداز رونمائی گلیست کہ در دست رائحہ طلبان حقیقت بوید و بلبلے کہ از گلزار معرفت سخن گوید بوے گل محمل نزاکتہاے خیالش کشیدہ و صوت بلبل در جلوۂ فصاحت بیانش دویدہ دیدہ وران دانند کہ بوئے مشک انتظار تعریف عطار نمی کشد و ستایش سخن خوب جنبش چشم و جنبش لب قائل نمی دوزد آن مشک چہ مشک ست کہ تا عطار بر زبان نیارد از دکان خمول بیرون نتواند شتافت و آن سخن چہ سخن کہ تا صدائے از گلو دعوی بلند نگردد در صفحۂ گوشے بار نتواند یافت

بسوگند گفتن کہ زر مغربی ست ✤ چہ حاجت محک خود بگوید کہ چیست

لہذا دیدن و شنیدن را فزودہ کہ الحال آن کتاب مستطاب دوبارہ بتصحیح کافی و توضیح شافی ماہ فروزندہ آسمان بلند اختری و موج سرکشیدہ دریاے والا گوہری نور حدیقہ مصطفوی نور حدقہ مرتضوی نوباوہ بوستان کاظمی زیب وسادہ باسطی استاذنا المعظم واخونا المکرم حضرت مولوی **شاہ حبیب حیدر** قلندر لازالت شموس فیوضہم بالمع الشمس والقمر مع اضافہ حالات بعض بزرگان کہ در ضمیمہ و تتمہ مندرج ست طبع شدہ نظارگی بخش چشم نظارگیان و تازگی بخش قلوب عرفانیان گشت یارب الٰہی از فیض این کتاب مستطاب کاشانہ افروز قلوب ہر شیخ و شاب و روشنی بخش دیدہ وران حقیقت آب طریقت انتساب باد الی یوم التناد بحق النون والصاد فقط

وانا العبد الاحقر المفتقر الی رحمۃ ربہ الاوفر محمد تقی الشہیر بالحیدر غفر اللہ العلی الاکبر۔

قطعات تواریخ طبع اولی انتصاح عن ذکر اہل الصلاح

قطعۂ تاریخ چکیدۂ کلک جواہر سلک فصیح اللسان بلیغ البیان جناب مولوی محمد قاسم صاحب مغفور ساکن کاکوری

شدہ مطبوع کتابے خوشتر — از تصانیف جناب ذیشان

خضر سرچشمۂ یزدان طلبی — مرحبا ہادیِ راہ ایمان

حافظ و صوفی و مرتاض و ولی — قبلۂ اہل صفا شاہ زمان

بے سر و جسد بگفت تاریخ — رہبر راہ خدا سے دو جہان

۱۲۹۴ھ

دیگر از مورخ بے عدیل سخن سنج عدیم البدیل مولوی قاضی منظور الدین صاحب سرور سلمہ اللہ الاکبر ساکن کاکوری

ہوا طبع جو نسخۂ انتصاح — نشان دار التسہیل تدقیق ہے

لکھا سال تاریخ سرور نے یہ — کہ اسما شجرہ کی تحقیق ہے

۱۲۹۴ھ

قطعات تواریخ طبع ثانی انتصاح عن ذکر اہل الصلاح
از سر آمد سخنوران نامی قافلہ سالار دقیقہ سنجان گرامی نبض شناس خاتم الکامل الافادہ جناب مولوی حکیم محمد حبیب علی صاحب وکیل اٹاوہ ساکن کاکوری

ابن ابن علی شہ مردان
زاہد و عالم و خجستہ خصال
نسخۂ انتصاح اہل صلاح
بعد تصحیح و ہم اضافۂ حال
دگر آورد زیر قالب طبع
سعی او در جہان شدہ مشکور

اسم پاکش حبیب حیدر دان
نور عرفان درو ست جلوہ کنان
یادگار جناب والد شان
کز آب و جد خویش داد نشان
تا رسد فیضہا بخلق عیان
ہمہ عالم بود ثنا یش خوان

سال طبعش حبیب علوی گفت
خاص گلدستہ اولیاے جہان ١٣٢٧ھ

دیگر از جناب ممدوح

آن حبیب حیدر پاکیزہ ذات
صوفی پاکیزہ نسبت سیدی
کرد تصحیح کتاب انتصاح
طبع اول بود گر نقش اولین

وان گرامی پور اسلاف نکو
لیس فی الدنیا نظیر مثل او
بار دیگر داد تازہ رنگ و بو
طبع ثانی ہست نقشے خوب از و

بہر سال عیسوی گفتم حبیب
شد مکمل انتصاح از فضل او ١٩٠٩ع

قطعہ تاریخ از نغمہ سرائی بلبل شاخسار شیوا زبانی طوطی شکرستان شیرین بیانی صاحب فکر سلیم مولوی شاہ عصیم الدین صاحب عصیم

شد طبع بار دیگر چون انتصاح مرشد	تاریخ او عصیما از غور و فکر می جو
قلب عدو بدر کن از سینہ کمینہ	باغ جناب انور آباد باد می گو ۱۳۲۷ھ

دیگر

ہاتف غیب نے کہا بہر طبع	ہو سن انتصاح گر مطلوب
لکھدے سال دعائیہ بے جد	نسخہ انتصاح ہو محبوب ۱۳۲۷ھ

دیگر

ایضاح کے ساتھ عصیما پھر	چھپتی جو کتاب مطہر رہی
تاریخ زروئے دانش اب	لکھ فیض دل قلندر رہی ۱۳۲۷ھ

قطعہ تاریخ از حافظ علی حیدر سلمہ خلف اصغر حضرت مصنف لہ

صحت ہوئی انتصاح کی خوب	ایضاح لکھی بہت خوش اسلوب
چھپ کر ہوئی جب کتاب طیار	دل کو ہوا سال طبع مطلوب
بولا یہ فرشتہ سُنا دی	کیا عمدہ کتاب سب کو مرغوب ۱۹۰۹ع

قطعہ تاریخ از ناظم بے مثال نباض باکمال شیرازہ بند فرہنگ نقش بدیع وطرز نوی جناب مولوی حکیم محمد وصی علی صاحب ساکن کاکوری

بحمد اللہ ز فیض شاہ حیدر	حبیب حیدر پاکیزہ پیکر
محدث عالم و صوفی مکمل	بجائے شاہ کاظم شیخ اکبر

سیفقیہے خوش سیر پاکیزہ پیکر ۔۔۔ تقی سیما تراب آسا قلندر
چہ خوش تصحیح و تطبیق کتابت ۔۔۔ نمودہ در کتاب شاہ انور
کہ بودہ انتصاح اسمش گرامی ۔۔۔ پئ حالات پیران قلندر
بسعی جد و جہد بے نہایت ۔۔۔ ز پور شاہ مولانائے انور
ہمہ احوال پیران سلاسل ۔۔۔ در آورد انتصاح شاہ انور
اضافہ ہم شد احوال اب و جد ۔۔۔ شہ انور شہ اکبر قلندر
مکرر طبع شد از صحت خوب ۔۔۔ زہے این نسخۂ پاکیزہ منظر
وصی بودم برائے فکر تاریخ ۔۔۔ چنین گفتم ز فیض شاہ انور
پئ تاریخ طبعش گو بزودی ۔۔۔ کتاب نادرہ قند مکرر

۲۹ ۔ ۴۲۳ ۲۵۵ ۱۴۰ ۹۰ ۴

دیگر

دوش دیدم رسالۂ مقبول ۔۔۔ مشعر حال اولیائے فحول
مخزن فیض و ہم ہدایت و رشد ۔۔۔ حاوی جملہ از فروع و اصول
یادگار شہ علی انور ۔۔۔ ذکر اہل صلاح و اہل قبول
خلف اکبر و حبیب پاک ۔۔۔ آئینہ دار بزم حسن قبول
شاہ ذیجاہ و سید علوی ۔۔۔ عالمے در فقہ حدیث و اصول
دست او دست احمد مرسل ۔۔۔ یا کہ سیفے بکافران مسلول
یا کہ شمعے ست در لگن تابان ۔۔۔ یا طلائی ست در سبو محلول
از عطایائے غوث جیلانی ۔۔۔ ہست تازہ ثمر بدست قبول
گل گلزار بوستان تراب ۔۔۔ یا کہ روشن چراغ ابن رسول
قرۃ العین انور و اکبر ۔۔۔ نونہال ز گلستان بتول
فاضل و عاقل و ستودہ صفات ۔۔۔ ہادی خلق از ظلوم و جہول

عارف و کامل و مکمل دین — عالم و حاوی فروع و اصول

زیب سجادۂ بشر و کاظم — حبذا نائب خدا و رسول

نو شدہ طبع ثانیش آورد — بعد تصحیح و بعد رد و قبول

گو بہ طبع انتصاح وصی — ذکر اہل صلاح اہل عقول

۱۳۲۷ھ

قطعۂ تاریخ از ریختۂ خامۂ سحر آہنگ حلی بند شاہد دانش و فرہنگ وحید فن فرید زمن جناب مولوی رضی علی صاحب اخگر کاکوروی

قبلۂ کعبہ آستان صدر نشین لامکان — نامش علی انور و جان قلندری بگو

بُد ز مصنفان او نسخۂ انتصاح نام — نامۂ اہل معرفت سر پیمبری بگو

جمع شدست اندرو ذکر خدا رسیدگان — جام جہان نما بگو ساغر احمدی بگو

آنکہ بگوئیش جہان شاہ حبیب حیدرست — پیر و جوان بکلہ تاج قلندری بگو

حسن و جمال سیرتش سرمہ کش بصیرت ست — خضر رہ طریقت و اختر رہبری بگو

آنکہ سمی ست با نبی آنکہ سمی ست با علی — تازہ نہال نورس گلشن اکبری بگو

روح روان مرشدان جان و دل قلندران — صورت و سیرتش ببین ظل پیمبری بگو

ہست ز آل مصطفی چشم و چراغ مرتضی — گوہر تاج سروری طرۂ افسری بگو

تشنۂ ساغرش کنون از من و ما نجات داد — دُرد مئی عنایتش بادۂ اطہری بگو

دامن کوه و ہم کلیم در ید موسوی ببین — در پی طور و ہم قبس جلوۂ اخگری بگو

عرض ز حال پر ملال شد بامید مرحمت — جان و دل ست چارہ خواہ رحمت داوری بگو

اخگر آتش فراق تیز مشو بہ پیش شاہ — مہر کتاب مستطاب مطلب سرسری بگو

بار دگر چو طبع شد رونق تازہ باز یافت — شاہ حبیب حیدرم کرد چہ یاوری بگو

شد باضافۂ جدید لفظ بلفظ صحتش — جلوۂ نو عروس یافت نازش دلبری بگو

طبع شده است خوش خط و صاف صحیح و خوبتر	هر ورق کتاب را حور بگو پری بگو
فکر بسال طبع او بود که ناگهان رضی	گفت ملک که نام او نغمهٔ حیدری بگو

قطعہ تاریخ از چمن طراز بہارستان سخنوری آبیار بوستان معنی پروری جناب مولوی شریف الدین صاحب متخلص بہ شریف کاکوروی

گر ترا یک دم حضور اولیاست	در حقیقت ہم نشینی با خداست
جلوہ گر شد حق میانِ آب و گل	داند آنکس کو ازین رمز آشناست
جلوۂ وحدت میان کثرت ست	آفتابے در ہزار آئینہ ہاست
ہر کسے کو مست جام عشق شد	ہر دم او را صد فنا و صد بقاست
ساعتے نبود جدا از اصل خویش	در خودی و بیخودی او با خداست
فانی از خود گشتہ و باقی بحق	جزو شان کل گشت و کل الکل خداست
گرچہ اندر خاک باشد جسم شان	تا ابد حاصل حیات جانہاست
از خودی بگذشتن و بیخود شدن	این خیالِ صوفیانِ با صفاست
ذکر شان باشد سفر اندر وطن	ذکر شان از ذکرِ جان و تن جداست
فکر حق باشد بیانِ اہل دل	فرق دانستن میانش ناروا است
خوش بنگر و فکر این مردانِ حق	مولوی معنوی نغمہ سرا است
این خیالاتِ کہ دام اولیاست	عکس ہر دیوان بستان خداست
گر میسر نایدت صحبت ترا	حاصل از ملفوظ شان ہم فیضہاست
پاک مشربِ صوفیِ صافی منش	قطب الارشاد و رئیس الاولیاست
قبلۂ جان کعبۂ ہر دو جہان	سر گروہِ اصفیا و اتقیاست
نام پاک او علے انور ست	چون علی انور بہ نور مصطفے ست

داشت تصنیفی بنامِ انتصاح
یادگر خوشتر از پیران ماست

گرچه بُد مطبوع هر پیر و جوان
لیکه چون نقص کتابت جابجاست

لاجرم واجب شده تصحیح او
خدمتِ پیران بجان و دل رواست

آن حبیب حیدرِ الاحباب
آنکه ابن و جانشینِ پیر ماست

دل بیار و دست اندر کارها
ظاهرش با خلق و باطن با خداست

صورتا و صورتِ پاکِ حبیب
سیرتش چون حیدرِ شیرِ خداست

خوش قلندر مشربی صوفی منش
جامع تنزیه و تشبیه خداست

عالمِ جمله علوم ظاهرست
عارفِ سرّ علیِّ مرتضیٰ است

واقفِ ذکرِ خفیّ و هم جلی ست
کاشفِ رازِ درونِ اولیاست

مستعد شد چون به تصحیح کتاب
همتش را صد هزاران مرحباست

هم مضامینِ جدید افزون نمود
حرف حرفش لفظ لفظش کیمیاست

طبع شد بار دگر چون این کتاب
ظاهر و باطن ز سابق خوشنماست

آمده مطبوع طبعِ خاص و عام
قامتِ معشوق از سر تا بپاست

ساقی می خانه نوشش معرفت
باز بهر می کشان صبر آزماست

می کشند و دم ز مستیها زنند
باده نوشان را همی آمد صلاست

باده در جوش آمد و مستان بشور
چار سو جام و سبو و شیشهاست

می پرستان در طوافِ میکده
گرد ایشان گردشِ پیمانهاست

تا ابد باشند مستِ جام می
مستی این می ز مستیها جداست

مستی این کز رگِ انگور نیست
مستی این میِ ز مستانِ خداست

شیخ مست و رند مست و محتسب
مستیش در کوچه و بازارهاست

باده مست و جام مست و هم سبو
مست زین می شیشه و پیمانهاست

هر خم می مست و هر خشت سبو — مست از وی هر در و دیوارهاست
ساقی می مست و هم میخانه مست — این همه مستی ز شیخ جام ماست
نیست اندر شرع فتوای حرام — هم محمد راز حق این می رواست
هان وهان دست طلب کوته مکن — شاه شیشه و جام و سبو در کارهاست
فارغ از اندیشهٔ کونین باش — چون ترا ره در چنین میخانهاست
جرعهٔ کو یافته از می فروش — رفت از خویش و فنا اندر فناست
همدرین بیهوشی و مستی می — مست افتاده شریف بینواست
جرعهٔ در کام جانش ریختند — مست شد زان می هزاران سالهاست
هیچ آگه نیست از ما و توئی — مست شد بیخبر از ماسواست
گرچه از هوش و خرد بیگانه شد — لیکن اندر بیهشی طبع آزماست
بهر طبع این کتاب مستطاب — آمده کز بیخودی این سالهاست
ساغر نود هدیهٔ پیر مغان — کز پی مستان شراب دلکشاست
باش لیکن دعوی مستی شراب — خود نشانی میدهد کز ابتلاست
مستیت پیدا شده از هستیت — ورنه این پندار مستی از کجاست
بی نشان گشتی اگر از خویشتن — پس ترا این شورش مستی چراست
بیخودی دورست اکنون بیخودی — دعوی مستی به هستی صد بلاست
بی ادب رفتن بکوی میکده — در طریق می پرستان ناروا است
دور کن وهم دوئی را صاف گو — سال او ملفوظ اصحاب صفاست

دیگر

چون نسخهٔ انتصاح شد طبع — مطبوع به شیخ و شاب آمد
از بر رخ پیر سال طبعش — میخانهٔ بوتراب آمد

دیگر

طبع شد انتصاح بار دگر — تازہ شد ذکر پاک اہل اللہ
بود از بہر سال طبع شریف — در بیابان فکر چشم براہ
دید چون جلوہ رخ انور — گفت تاریخ اولیاء اللہ
۱۳۴۷ھ

قطعہ تاریخ از مشاطگی غازہ کش رخسار لیلائے زیبابیانی چہرہ آرائے سلمای آتش زبانی جناب مولوی شرف الدین صاحب متخلص بہ شرف ساکن ٹھلنیڈی من مضافات رائے بریلی

بنام آن نقشبند عالم کہ کرد تصویر قد آدم — کہ چشمش آمد چو ساغر جم رخش چو آئینۂ سکندر
بقصر تن شمع جان نہادش بصنع خود دیدہا کشادش — زبان پی ذوق ذکر دادش کزو دہن گشت تنگ شکر
چہ دم بر کلک تر زبان زد کہ پیکر نقش دم زجان زد — زصنع نقاش داستان زد کہ جان فزا ایست روح پرور
جہان ازو شد نگارخانہ فسون حسن بتان فسانہ — کہ نقش بگرفت جادوانہ زکلک سحر آفرین انور
تبارک اللہ زرای انور زاوج طبع رسای انور — زحسن طرز ادای انور کلیم ہم ہست دست بر سر
زخط خوبان زد انتخابی نوشت نام خدا کتابی — بطرز تحریر لاجوابی چو صورت خوش خطان دلبر
رقم ز حالات اولیا زد قلم مقالات اصفیا زد — کہ در خیالات اذکیا زد قلم بر آئینۂ مصوّر
بیاد صبح انتصاح ماند کہ سینہ زو انشراح یابد — زذکر اہل صلاح باشد شگفتہ دل صورت گل تر
جمال او زنگ دل زداید بچشم جان روشنی فزاید — دل نظر باز زار باید کہ ہست مرآت روی انور
زہے کرامات خوش مقالی و خرق عادات طبع عالی — کہ نثر او رد چون لآلی نثار نثرش ز چرخ اختر
فسانہ اش زیب انجمنہا کہ ذکرش افتادہ در دہنہا — ترانہ اش رونق چمنہا کہ بلبلانند ازان نواگر
زچشمۂ نوش تر زبانی بیاد پیران خاندانی — بخورد دود آب زندگانی کہ مرد در حسرتش سکندر

بیانگ رودی بزد سرودی رساند بر رفتگان درودی
مشام روحانیان به عودی که سوخته ساخته معنبر

سرود داده بیاد مستان نوید رقصی بمی پرستان
چه راه در پرده زد بدستان که رفت صوفی بحالت اندر

بجرف او هر که گوش دارد بکشت دل تخم او بکارد
برویدو بار نیک آرد که کام جان تازه سازد و تر

فغان که عمرش وفا نکرده مکرر این قند را نکرده
چو دیده بربست دوا نکرده مئے وصالش که بود در سر

بجان جان رفت جان بالکش بخاک پیوست جسم خاکش
بخواب شد چشم خوابناکش که بود مست وصال دلبر

مرید و تلمیذ در زاده او که هست نسبت بساده او
دو آتشه کرد بادهٔ او که داد یاد ی ز آب کوثر

دُرے که ناسفته بود سفته زهر چه ناگفته بود گفته
ببسنگ دگوهر نهفته که بود در کان را ے انور

طراز او ارجمند آمد که طرز او دلپسند آمد
قلم نگر نقشبند آمد قلمزن آمد اگر قلندر

زخط و خال رخ مضامین کتاب گشته مرقع چین
مصور چین دید نقش بین چو نقش دیوار ماند ششدر

مرقع نامهٔ نگارین که نقش زد خامهٔ نگارین
چو نوخطان جامهٔ نگارین ز پر طاؤس کرد در بر

چو غازه طبع کرد بر رو ز موقلم وسمه تاب ابرو
بسال گفتش شرف چه مطبوع طبع شد انتصاح انور

قطعہ تاریخ از شاعر نکتہ پرور ماہر سخن گستر
جناب مولوی محمد عاصم صاحب سلمہ اللہ الوہاب

آمد چه خوب و دلکش این نامهٔ کرامت
اینک بطبع موزون چون بیت خوش کلامے

نے نامه بلکه جام ست از بادهٔ حقیقت
شربت به خشک حلقی تریاق تلخ کامے

جام جهان نمائے جمشید تخت یزدان
آئینهٔ جمال شاهان جسم غلامے

هین رشک آفتاب ست پر از شراب ناب ست
از ابن بوتراب ست این جام لاالٰه فامے

سلطان کشور جان در ملک دل سلیمان
بالائے تخت عرفان اسکندرا حتشامے

در بزم نظم هستے اسمش علی انور
در لامکان هستی نے صورت و نه نامے

وین بادهٔ کهن را انو کرد ساقیِ ما — آن شمع بزم رندان آن مست شیخ جامی

پیر خجسته پیکر برنای عشق داور — پور علیؒ انور رشک مهِ تمامی

شاهِ حبیب حیدر زیبِ سریر کاظم — صوفیؒ و هم قلندر شاهِ مجا مقامی

آن سیر چشم ساقی بخشید جرعهٔ می — آمد به طرفه مستی قیسِ کمین غلامی

در مدح آن سر دین آهنگ شوق آیین — شد زمزمه سرایان گه صبح و گاه شامی

از روی جانِ میگشش تاریخ طبع آمد — مطبوع انتصاحی یا نشر ریزه جامی

۱۳ ۲۷ ھ

دیگر

دو عالم گشت روشن از جمالِ اکبر انور — چه ایضاح از حبیب حیدر مهرِ منور شد

همایون چشم نورت باد ای قیسِ سیه نامه — که سالِ رونق طبعش فروغ دیدهٔ تر شد

۹ ۱۹ ۶

دیگر

مرحبا این نسخهٔ دلکش کتابی دلربا — سحرهٔ دل راست هر لفظش فسونِ سامری

از خط و خال و حروف نقطه روی دلبران — روی هر صفحهٔ آن غیرت حور و پری

پیکرِ نور است الحق در جهان روشن شده — از فروغ شاه انور مهر اوجِ سروری

بازضو آگین شده از نیّرِ فیضِ حبیب — گشت تابان بر دلان چون اختر نیک اختری

شاهدی آمد که بودی گر مهِ کنعان بدهر — آمدی از لفت جانش چون زلیخا مشتری

سال آن در یتیم از عاصم بی سر شده — قدر گوهر شاه داند یا بداند جوهری

۱۳ ۲۷ ھ

بلکه خود در جلوه گاه سرخوشی از قلبِ ذوق
شاه انور کرد الفتا انتخاب انوری

ھ ۱۳ ۲۷

دیگر

بحسن چون گل به نطق بلبل بعذب چون لب بلو چو کاکل — به لطف مستی لبشه چون مل چه لاجواب آمد این کتابی

به طبع ثانی چو شکر آرد ز قیس تاریخ آن چه آید — که از لب پر مغ ترا و دعجیب دو آتشه شرابی

۱۳ ۱۰

قطعهٔ تاریخ از طلیق اللسان لیق البیان مولوی محمد عالم صاحب سلمہ اللہ القائم

خوشا دور فرخ که اینک کتابے — دل و جان و روح و روانِ غریبان
ز تالیف شاهِ علی انور آمد — توانِ دلِ ناتوانِ غریبان
حبیبِ شه قدسیان بارگاهے — که شد عتبه اش لامکانِ غریبان
ز انوار فیضش چو شمعیست روشن — پئے دار بے خانمانِ غریبان
پئے سال طبعش به طبعم بشارت — شد از روی الهام جانِ غریبان
۱۳ ۱۸ الہی

دیگر

الحمد لک الحمد لک یا رب که از الطافِ تو — سرگشتگی آخر شده دورِ فلاسے آمده
کز خانقاهِ پیرِ مغ شاهِ علی انور کنون — این ساغرِ آبِ بقا جان را صلاسے آمده
شاهِ حبیب حیدرم چون ز نخستین درکاها — در جسم زارِ خستگان وحی و ر اسے آمده
یعنی مکرر طبع شد اینک گرامی نامهٔ — جان و دل مشتاق را زان انشراسے آمده
از عیسی گردون نشین شد بهر سالش این ندا — مطبوعِ دل مقبولِ جان خوش تر صلاسے آمده
۶ ۱۹ ۹

دیگر

این نسخهٔ شکر افزا چون بادهٔ ناب آمد — هنگامهٔ مستان شد از کثرتِ مشتاقی
بر آمده دل بیخود چون شاد شدنش گفتم — جامے زمئی باقی بر دستِ خوشِ ساقی
سمت ۱۹۲۲ بکرمی

تاریخ طبع از مولوی منظور الدین خان صاحب رئیس کاکوری

بارک الله شد مکمل این کتاب — گو نیست قند مکرر با الصواب
بیشتر حال بزرگان سلف — هست با تفصیل در اکثر صحت
بعض از ایشان کتاب مستقل — بعض را فن سیر شد مشتمل

لیک حالِ اولیاے آخرین — گر بجوئی کم بیابی بالیقین
نیز یکجا نے باکثر خاندان — مختصر از صحت نام و نشان
کم ہمین دانند حالاتِ کرام — کمترک بود ست معلومات عام
کیستند این چشتیان و نقشبند — باکہ مے بود از یشان پیوند و بند
باکسے پیوستہ است این سلسلہ — ہست این شیخ کہ این سلسلہ
ہمچنین دان اینچنین و آنچنان — مشکلے بُد از پئے ناواقفان
گوہرِ تاج گرامی مائگان — روشنیِ بزم عالی پائگان
سروِ رعناے گلستان بہشت — انجمن آراے خوبان بہشت
حضرت حافظ علی نوربجان — بر زمین بُد آفتابے ضوفشان
تاب خور از چرخ چارم بر زمین — نور او بالاے چرخ ہفتمین
آن اگر رنگین کند سنگ و حجر — این نماید قلب را شمس و قمر
نورش افزون از ثریا و از سُہا — کان کالبدر الدجی شمس الضحیٰ
فخر عالم بود در جملہ علوم — کان کالبدر المنور فی النجوم
برگرفت از جملہ اصحاب صفا — اولیاے ہشتگانہ خویش را
بر نوشت این نامہ نامی نشان — تاکہ باشد رہنمائی طالبان
تا شود چون سرمہ منظور نظر — تا بیفزاید از و نور نظر
دودمانش صاحب علم و فن ست — از صحائف خانہ ہم پُر دامن ست
آبیاری ہست بہر کشت خشک — فارغ از توصیف باشد بوی مشک
بار دیگر بعد یک ثلث صدی — خطرہ در خاطرش شد منزوی
مختصر ہستند اکثر مدعا — ترک کردم حال بعضے اولیا
نسخۂ باید کہ باشد حسب حال — ہر جراحت را نماید اندمال

چون غلط بود انطبا عش ناگزیر
صحتش شد نیز مرکوز ضمیر

در مضامین اندکے ترمیم کرد
هم سوانح جا بجا ترقیم کرد

آه شد رنجور آن عالی مقام
روح پاکش رفت در دار السلام

جان او پیوست با نور احد
جاے موزون یافت در قرب صمد

بود او پیرِ من و استاد من
رهبرِ دین صاحب ارشاد من

ناله با لقفِ جگر در جست و خیز
آه دارد با درون من ستیز

ناله می خواهد چو ناوک سر زنم
چون ز دل خیزم ز سر سر بر زنم

آه گوید می نگنجم در درون
سینه را بشگافم و آیم برون

سخت تر شد بر همه این افتراق
تلخ آمد همگنان را این فراق

اے بسا کز ضعف چون مردی شدند
وے بسا که زنده در گوری شدند

اے دل محزون چنین بت چون قضا
پس چه باید پس چه باشد جز خدا

جانشین او گرامی گوهر ست
حضرت شاه حبیب حیدر ست

زینتِ سجادهٔ آن خاندان
بدر انور در میان روشنان

یا که بوے یوسفے در پیرهن
یا کفِ موسیٰ بعضاے بدن

در جبینش نور ایمان نور دین
تلک آیات من آیات المبین

کسب نورش کرده ماه و آفتاب
تلک آیات من آیات الکتاب

روے پاکش همدم صبح امید
هر که دید او را به مقصد در رسید

جوش دل با خامه در سرگوشے ست
که همانا این دم می نوشے ست

گویدم این عندلیب کلک من
گوهر نغمه بسے در سلک من

گفتمش خاموش باش از این و آن
بگذر و بگذار ما را این زمان

گر خدا خواهد تو باشے همصفیر
فی ریاض القدس والروض الکبیر

چونکہ اجزا سوئے کل راجع شوند — ذرّہا از نور خود ساطع شوند
پس تکمیلش شد از شاہ حبیب — بوستان را خوش کہ پور شد نصیب
پاک کرد از وے خس و خاشاک را — صاف کرد این گلستان پاک را
بر فزائید از مضامین مفید — خوش رقم فرمود حالات جدید
شد دو چند از بیشتر حجم کتاب — تا مرتب شد سواد لاجواب
فائدہ گیرند سیّاحانِ فن — لطفہا یابند از سیر چمن
بود تاریخم چو در طبع نخست — بر من آن سنت گذاری شد درست
مدتے شد شاعرے یارم نبود — با سخنگوئی سروکارم نبود
خامۂ من وضعداری می کند — وہ کہ باز آہنگ یاری می کند
مطلع تاریخ این طبع نوی — در سنین ہجری و در عیسوی
ہم بفصلی و بسمبت شد عیان — یاد مقبول گرامی خاطران
از سنِ فصلی الف باز انگیر — یا الف بگذشت از سمبت بشیر
انما ذکری لارباب الجلیل — قل لمن شاء یتخذ بربی سبیل
۱۳۲۷ھ — ۱۹۰۹ء
فانتفح من فکر اصحاب الفلاح — وانتصح عن ذکر ارباب الصلاح
۱۳۱۶ف — ۱۹۶۶ سمبت

قطعۂ تاریخ از طبع بلند و فکر آسمان پیوند شاعر فصیح اللسان ناظم بلیغ البیان جناب مولوی محمد تاج الدین صاحب جذب کاکوروی نجح او

این نامہ برائے طالب حق — سرمایۂ بہترین فلاح است
سرّ لابیہ نورہ الانور — یک جان و دو قالب اصطلاح است
پوشید کتاب زیور طبع — گردید دل برین در انشراح است

از سید ما حبیب حیدر — حرفی کہ چکید ہمہ صلاح است
در کار معارج جلیلہ — با باب خجستہ ہمجناح است
جذبا قدرش بجو بگوت — آئین جنبش غیب ازان فراح است

منقوطہ حروف جیدہ تاریخ
زدین الصناح انتصاح است

تقریظ جناب حکیم مولوی محمد عبد الاحد صاحب صوفی ابن مولانا مولوی محمد حامد علی صاحب کاکوروی ثم لکھنوی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ تعالی والصلوۃ والسلام علی من لم یزل شرعیتلا الاصلوۃ وسلاما یعمان صحبا وآلا۔ مخفی مباد کہ عظمت خاندان وسطوت دودمان والاشان قلندریہ اظہر من الشمس وابین من الامس است۔ مشاغل لطیفہ کہ طالبان رالباس تجرید وتفرید بیارآید ومکاشف غریبہ کہ سالکان را ہمت بیفزاید از خصوصیات فیضان جاذبۂ این طبقہ عالیہ می انگارند وتوحید واستقامت میراث این سلسلہ می شمارند۔ منسلکان این سلسلہ در کثرت افکار واذکار وانہماک اشغال در ہمہ حال بیمثال بودہ اند بے پردہ باد کہ درین زمان فرخندہ عنوان شمع ہدایت این سلسلۂ زکیہ از تکیہ شریفہ کاظمیہ ترابیہ کاکوری روشن ولامع ست وفیضان عام این خانوادۂ بزرگ اعیان واقران ہر دور را جامع۔ الحق صوفی عبارت از صاحب اخلاق مع الاخلاق ست کہ در علم وعمل یک رنگ بودہ باشد۔ وجود آن گوہر شریف وجوہر لطیف فی زماننا خاصیت کبریت احمر دارد۔ اما ضرورت زمانہ ہر کسے را داعی ست بہ چنین فرد اکمل وشخص افضل وا رسیدن وگل مقصود برچیدن۔ چون بیشتر مردمان بسبب ترقی علوم مغربیہ خصوصاً فلسفۂ جدیدہ گرفتار عقائد باطلہ ومقید اوہام ہائلہ اند لہذا لازم آمد کہ تحقیق مقامات لطیفہ وتدقیق نکات عجیبہ این گروہ حقہ کہ ائمہ حجت رموز الٰہی اند وکلید خزینۂ دولت نامتناہی بطورے نقش بندد واحوال سلف صالحین وبزرگان سابقین رحمۃ اللہ علیہم اجمعین بنوعے انشا پذیرد کہ باب فیضان عام بمصداق عند ذکر الاولیاء تنزل الرحمۃ بکشاید ویمن نفوس قدسیہ باوجود حجب مکانی وزمانی کشت زار امید مہجوران را سرسبزی وشادابی جاودانی بخشد۔ مژدہ باد کہ این مقصود از کتاب انتصاح عن ذکر اہل الصلاح کہ از تالیف منیف حضرت شیخ الشیوخ امام ارباب تمکین ورسوخ

بقیۃ السلف حجۃ الخلف زبدۃ الواصلین قدوۃ السالکین الولی الاشہر حضرت مولانا حافظ شاہ علی انور قلندر قدس سرہ العزیز الاکبر بحصول پیوست برکات مضامینش مطلوب ضمائر و انوار فیضانش مرغوب بصائر اہل الحق نسبت تالیف بجناب ممدوح بر صحت تامۂ کتاب مذکور دلیل کافی ست و خصوصیت اجتماع حالات بحضرت موصوف برائے نفاست تامہ برہان وافی الحمد للہ کہ خلف الصدق جناب و الا یعنی حضرت رمز آگاہ مقام شناس حق جوی عرفان اساس غواص بحر توحید آشنائے یم تجرید جامع رموز و دقائق حقیقی و مجازی مخزن کنوز حقائق و بیان اعجاز طرازی الفرد الاکمل و الاوحد مولانا شاہ حبیب حیدر قلندر کان اللہ ولیا و بہ حفیئا الحال بار دیگر مع اضافۂ حالات جدیدہ و فوائد عجیبہ و نکات غریبہ صورت نقش اولین را بمصداق نور علی نور حسن و بالا بخشیدہ بمنصۂ طبع جلوہ داد تا از انعکاس شعاع عرفان قلوب ارباب زمانہ طور تجلی انوار حقیقت گردد امید کہ ببرکت و وسیلہ حضرت فرد اکمل مظہر اول از مطالعہ این رسالۂ نافعہ شعشعۂ لمعان حسن حقیقی بر جان مشتاقان پرتو انداز د کہ ذرہ ذرہ آفتاب گردد۔ آمین۔ آمین۔ آمین۔

| آفتاب آمد دلیل آفتاب | گر دلیلت باید از وے رو متاب |

قطعہ تاریخ مصنفہ حاجی سید شریف الحسن مودودی چشتی نبیرۂ جناب کرامت مآب حضرت سید شاہ قطب اعظم صاحب قدس سرہ

شد چو مطبوع انتصاح لاجواب و بیمثال	ہست در تعریف و ذکر عاشقان کبریا
نقطہا پر نور ہر رنگ دل اشراقیان	حرفہا در چشم حق بین ست چون شمس الضحا
پیچ و خم در کاکل صوفیست یا در سطر حرف	معنی در لفظ پنہان یا کہ راز اولیا
بے نظیر و بیمثال و لاجواب و انتخاب	دل کشا و حق نما و عالم افروز از ضیا

مصرع تاریخ طبعش گفت ہاتف با حبیب

فرحت دل جام جم یا شمع بزم اولیا

۱۳۲۷ھ

غلطنامہ انتصاح عن ذکر اہل الصلاح مع تتمۃ الایضاح فی ترجمۃ اہل الصلاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۱	ضفت	صفت	۱۲	۲۰	شغب	شعب	۳۲	۱۴	بیاید	باید
״	۱۷	سحن	سخن	۱۳	۱۵	محافظ	محافظت	״	۱۹	قارسی	فارسی
۴	۱۳	فرامہ	فرماید	۱۴	۸	ازکان دین	ارکان دین	۳۳	۱۷	جواجہ	خواجہ
۵	۲۱	البعض	لبغض	״	۱۴	صاحب السر	صاحب سر	۳۶	۸	خواہد	خواہید
۶	۱۰	صل	اصلی	۱۶	۵	مانند	اندند	״	۱۱	امام	امام حسن
״	۱۵	طائفہ خصوصاً	طائفہ صوفیہ خصوصاً	״	۱۱	مند السعادات	سند السعادات	۳۸	۵	اشاس	شناس
״	۱۶	دزودر	دُرودر	۱۷	۱۵	تروہ	نروہ	۳۹	۱۴	موہن	مومن
״	۱۸	تابدانستن	تابدانستن	۱۸	۱۵	گوپاموئی	گوپاموی	۴۳	۱۹	بوہ	بود
۷	۱۶	باین ہمہ	باین ہمہ	۲۲	۱۱	دلد	ذالد	۴۳	۵	کار	وکار
״	۲۰	جہان	جہات	۲۶	۳	یا	با	״	״	خوقۂ	خرقۂ
۸	۴	وجی	وجہی	۲۷	۱۱	فرمود	دفرمود	״	۱۴	مذہب والامام	مذہب امام
״	۶	عجالر	عجالہ	۲۸	۶	عندالقادر	عبدالقادر	۴۵	۱۲	جَیل	جُبیل
״	۱۶	دیدہ شد	دیدہ می شد	۲۹	۱۱	ار	از	״	۱۸	بشینز	بشنیز
۱۰	۱	برزائل	رذائل	״	״	بیہ	بہ	۴۶	۲	مخرم	مخزم
۱۱	۱۸	آورد	آوردہ	۶	۱۴	مرد	مردم	״	۵	بیدار	بکدار
״	۲۰	برادرنجادہ	برادرزادہ	۳۰	۸	دور	دور	״	۱۹	رہاد	رَدّاد
۱۲	۳	عربی	ابن عربی	۳۱	۵	لوکان	دکان	۴۸	۱۰	موافق	موفق
״	۸	الاظہر	الازہر	۳۲	۶	گرفت	گرفتش	۴۹	۱۲	اسرشتۂ	اسرشنہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴۹	۱۴	شبینہ	شبلیہ	۷۴	۶	متمم	تمیم	۹۹	۲۱	سلانہ	سالانہ
〃	۱۷	ہفت	ہشت	۷۵	۱۶	سلمانی	مسلمان	۱۰۲	۳	فرمودندکہ	فرمودندگوینکہ
۵۰	۸	گفتہ بود	گفتہ بودی	۷۷	۱۰	نجیبہ	نخبہ	〃	۵	ارادت	ارادت
〃	۱۹	بیشوا	پیشوائے	۸۲	۹	نقطتہ	نفطتہ	〃	۸	ناریخ	تاریخ
۵۳	۵	ابن خبان	ابن حبّان	〃	۱۲	فائدہا	فائدہ ہا	〃	۱۰	گردید	گردید
〃	۱۵	رحلا	رحل	۸۴	۱۵	توشہ	نوشہ	۱۰۳	۱	تباع	اتباع
〃	۱۹	منادی	مناوی	۸۶	۷	آید	اید	〃	۴	برلوی	بریلوی
۵۴	۱	ہرچند	برچند	۸۷	۱۳	حیفہ	خلیفہ	۱۰۵	۷	ہزا	ندا
〃	۱۹	چہل	چہل	۸۸	۱۱	اجمع	جمع	۱۰۶	۱۴	تناوی	فنای
〃	۲۰	روشاق	روشناق	〃	۱۶	لطاقت	لطائف	۱۰۷	۹	قریہ	قریہ
۶۰	۱۵	تقولوان	تقولوین	۸۹	۶	بازداشت	باردفت	〃	۱۸	عز	عزّ
۶۳	۱۱	السجر	السجز	〃	۱۹	بوند	بُزند	〃	〃	لمفتوو	لمفقو
۶۵	۵	دہوی	دہلوی	۹۵	۵	یوسی	بوسی	۱۱۳	۱	نبایہ	نبابد
〃	۱۰	داشتند	داشتہ اند	〃	۲۱	اران	ازان	۱۱۴	۱۰	جبال	جبال
۶۶	۵	زندنیحی	زندنیجی	۹۶	۲۰	دوم	روم	۱۱۵	۵	درار	دروار
〃	۱۲	ار	از	۹۷	۱	تشدند	نشدند	〃	۹	دیرا	ونیزدر
۶۷	۱۰	سنجری	سجزی	〃	۸	خوروہ	خورو	۱۱۹	۱۵	الی	لی
۷۱	۴	خدابند	خدابندیہ	۹۸	۲	جلائی	چلائی	۱۲۱	۱۲	دیاد	دیار
۷۳	۱۹	دوالفی	دوالفقی	۹۹	۹	اطاعت	طاعت	۱۲۷	۱۴	ذاشت	داشت
۷۴	۶	حنظلہ	حنظلہ	〃	〃	سمع	سمعہ	۱۲۹	۷	بسنج	بہیج

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۹	۸	فزا	فرا	۱۴۸	۱۳	بلکھا	یلکھا	۱۶۹	۱۱	عنہ	عنہ میرسد
؍؍	۱۷	سرابت	سرایت	؍؍	۱۷	حامل	حائل	۱۷۱	۴	صاحزادہ	صاحبزادہ
۱۳۱	۲۱	رواسم	مراسم	۱۴۹	۱	ایہاہا	ایہاہا	۱۷۷	۷	دمی را	رادمی
۱۳۵	۱۱	اجوی	اچوی	؍؍	۱۷	ذکہ	ذکر	؍؍	۹	تخریر	تحریر
۱۳۶	۲۱	پری	پیری	۱۵۱	۱۶	یا اخذ	با اخذ	۱۷۸	۱۷	وما	دما
۱۳۷	۱۴	مجانبتہ	مجانبتہ الھوی	۱۵۵	۲۱	محفی	مخفی	۱۸۱	۱	اشمای	اسمای
۱۳۸	۹	ہمیدرون	ہمیدون	۱۵۶	۵	راہ راست	درراہ راست	۱۸۷	۱۵	سنہ ۲۵ ہجری	سنہ ۵۲۵ ہجری
؍؍	۱۳	سعدیہ	سعیدیہ	؍؍	۷	خلاوملا	خلاملا	۱۹۰	۲	سنہ ۲۴ ہجری	سنہ ۱۲۴۴ ہجری
؍؍	۱۵	سطونی	شطنوفی	۱۵۹	۱۵	الیاس	الباس	؍؍	۱۳	اقوام	اقوم
۱۳۹	۴	حموی	حمویہ	۱۶۰	۱۳	رعلیہ	علیہ	؍؍	۱۷	آیاب	ایاب
؍؍	۱۴	نیاجی	نباجی	۱۶۲	۱۴	مازار	بازار	۱۹۲	۱۲	اخبار	اخیار
۱۴۰	۱۳	علے	حطے	۱۶۴	۲	تواجدہ	وتواجدہ	۱۹۵	۱۰	گرائمیدہ	گرائیدہ
۱۴۱	۱۶	نابعی	تابعی	؍؍	۵	رداذہ	رداۂ	۲۰۰	۱۶	اقبس	قبس
۱۴۲	۴	ہمدان	ہمذان	۱۶۴	۱	فی تتمۃ	فی ترجمۃ	۲۰۱	۱۳	ذکر	فکر
۱۴۴	۱۶	بُشرجانی	بشرحافی			الانتصاح	اہل الصلاح	؍؍	۱۴	فکر	ذکر
؍؍	۸	اسمعان	سمعان	؍؍	۷	وحی	وی	۲۰۲	۱	یادگر	یادگار
۱۴۵	۷	یا	با	۱۶۶	۲۰	فی تتمۃ	فی ترجمۃ	۲۰۴	۱۴	ذگر	ذکر
۱۴۶	۱۹	اد	او			الانتصاح	اہل الصلاح	۲۰۵	۴	دورنکردہ	وانکردہ
								۲۰۷	۱۰	وحی	روحی
۱۴۷	۲۱	حلوت	جلوت	۱۶۹	۱۰	فحاندان	خاندان	۲۱۰	۱۹	کزوی	اینک

تمت

مختصر فہرست کتب اصح المطابع آسی پریس لکھنؤ

نام کتاب	قیمت
حدیث شریف	
مسند امام اعظم مع شرح	
تنسیق النظام بر حاشیہ	سے
مشکوٰۃ شریف	للعہ ۱ر
بعض الناس	۳ر
انجاح السول	۲ر
علم ادب	
الطریف للادیب الظریف	۱۲ر
المنطوق لمعرفۃ الفروق	۴ر
سفینۃ البلاغۃ	۳عہ
مظہر الفوائد	۷ر
زینۃ الہامہ بالعذبۃ العمامہ	۴ر
الدر النضید فی غر القصائد	۶ر
تمرین الطلاب لحصول الآداب	۵ر
مجلۃ الادیب لاجابۃ السنہ جیب	۶ر
جلستان	۱۲عہ
علم منطق بطرز جدید	
المنطق الجدید	۹ر
منہاج المعراج	۴ر
شرح مرقاۃ	۱۰ر
فقہ اصول فقہ عقائد	
مقدمۃ الہدایہ	۶ر
حسامی مع تعلیق حامی	۹عہ
عقائد شمسیہ	۳ر
فرائض و حساب	
وجیز	۲ر
حساب یسیرا	عہ
تصوف	
کشف الرموز	۶ر
مناظرہ و مباحثہ مذہبی	

نام کتاب	قیمت
فتح المبین مع تنبیہ الوہابین وغیرہ	۴عہ ۱ر
نصرۃ المجتہدین مع حمایۃ المقلدین	۳عہ
نصر المقلدین مع جامع الشواہد	۳عہ
تعزیر المفتری	۳ر
وہابی نامہ	۶ر
دیوان حنفی	۶ر
تاریخ	
البیان المنسجم فی کشف المستعجم	۶ر
الزلازل	۳ر
آئینۂ اودھ	عہ
درسیات صرف و نحو عربی و فارسی	
مجموعۂ میزان و منشعب بحواشی جدیدہ	۱۰ر
صرف میر مع رسالہ اصول چھوٹا	۲ر
مصباح	۲ر
مجموعۂ نحو میر	۳ر
مفصل	عہ
شرح مائۃ عامل	۲ر
کافیہ	۶ر
ہدایۃ النحو	۴ر
شرح جامی مع حواشی مفیدہ	
و شرح الشرح عصام اسفرائنی	۶ر
متن گنج	۱۳ر
اردو و فارسی کی دلچسپ کتابیں	
اصلاح ترجمۂ دہلویہ	۱۰ر
ذخر المعارف	۴ر
شجرۂ امام اعظم	۱ر
ارژنگ حضوری	۱۰ر
مثنوی ید بیضا	۳ر
تواریخ نامہ	۶ر
مسدس فاروقی	۲ر

نام کتاب	قیمت
حقیقی ترقی	۴ر
القول الصواب فی تحقیق مسئلۃ الحجاب	۱ر
تذکرۃ الحمام	۲ر
مسدس خیالی	۰۲ر
علم اخلاق و تصحیح معاملات	
مجالس الابرار مترجم عربی	
مع ترجمۂ اردو	للعہ ۹
صفائی معاملات اور وسائل کسب حلال اردو	۲ر
ناول اردو	
فلورا فلورنڈا	۶عہ
پیر تھال	عہ
عزیز ہند	۴ر
تعلیم خوشنویسی	
مرقع نگارین	۳ر
تعلیم النسخ	۰۲ر
پارہ ہای قرآن شریف و ادعیہ و اوراد	
پارہ عم	۱ر
حزب الاعظم	۴ر
قصیدۂ مضریہ	۱ر
مجموعۂ منطق — اسمیں دس رسالے ہیں صغرٰے کبرٰے ایساغوجی میزان منطق تہذیب جدول اشکال اربعہ شرح الضابطہ مختصر المیزان رسالہ تعریف الاشیاء قال اقول	
اسکو خاص اہتمام سے طبع کیا ہی	۴ر
مجلۃ البیان	
بابت سال دوم	سے
بابت سال سوم ″	سے
بابت سال چہارم ″	سے
بابت سال پنجم ″	سے